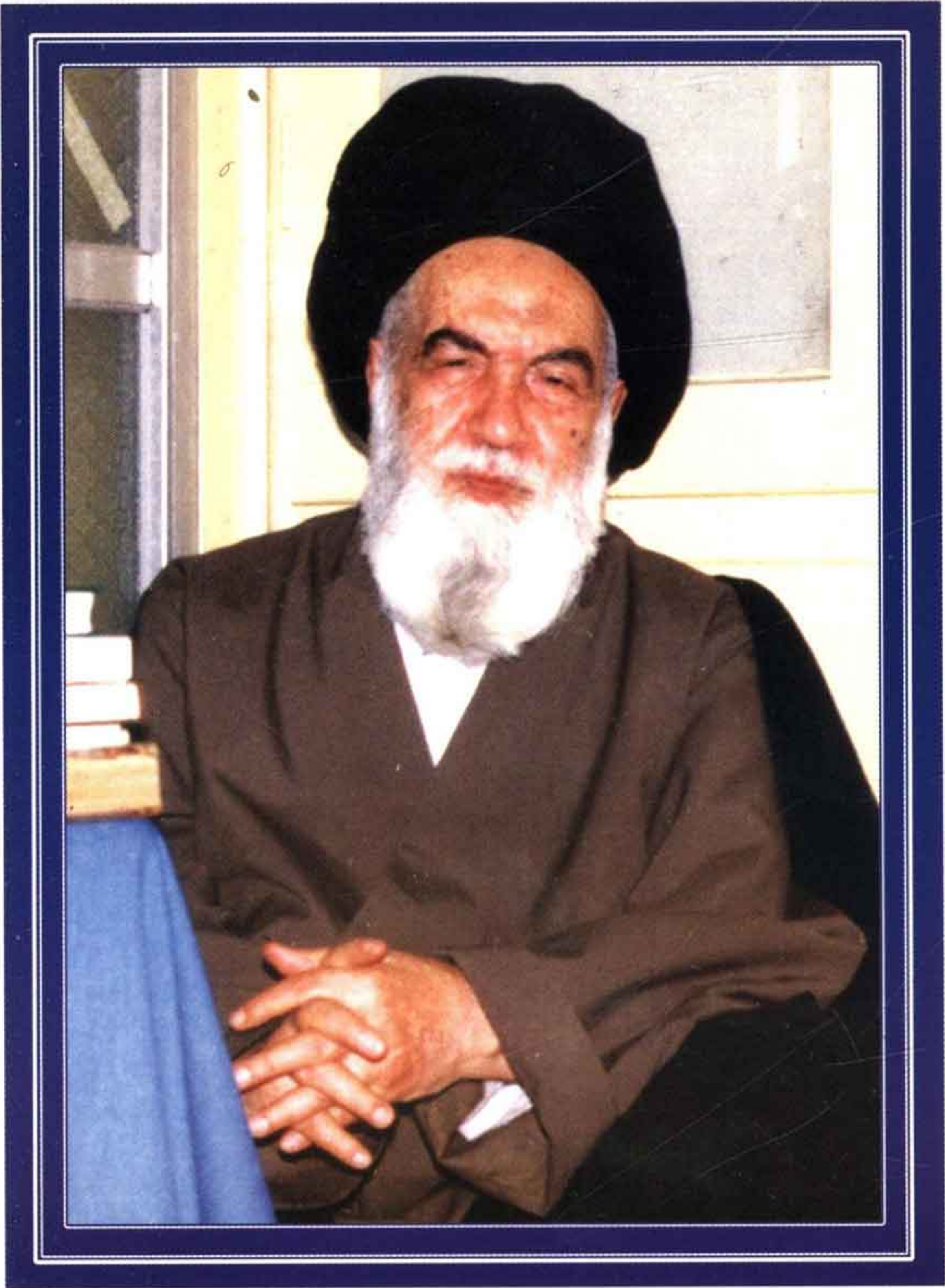


# حکایت علی بن ابی طالب

سیری در غربت امام زمان علیه السلام

سید حسین موسوی



فقيه فقيہ و مرجع زاهد حضرت آیت اللہ العظمی  
سید محمد علی کاظمینی بروجردی

# حکایت غربت

سیری در غربت مولای غریبان

حضرت حجة ابن الحسن العسكري (عج)

سید حسین موسوی

با مقدمه:

بندۀ خدا سید حسین کاظمینی بروجردی

## حکایت غربت

سید حسین موسی

ناشر: رہ اوران

قطع: رقعی

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

تعداد صفحہ: ۱۹۲ ص

حروفچین و صفحہ آرا: سید مجتبیٰ امینی ۷۲۲۱۳۷۷

شابک: ۹۶۴-۹۵۵-۴۷-۹-۳

پولیت چاب: اول تابستان ۱۳۸۴

یا مُمسن

تقدیم بہ پیشگاہ فورشید ہدایتگر عالم امکان

پدر یتیمان و فریادرس بیچارگان

حضرت ہجۃ بن المسن مہدی صامب الزمان (عج)

تقدیم بہ مگر گوشہ علیؑ و فاطمہؑ

اولین شہید ولایت

حضرت ممسن بن علی بن ابیطالبؑ

تقدیم بہ تمامی دلسوفتگان آقاؑ

«هل من ناصرٍ ينصرني»

**آيا مېدا نېد:**

**دست مولا تشنه يارى پود؟**

**وليکن صد حيف که يارى**

**اندر کس نه پېندا**

بیابان است و تاریک است و دهشتنا و انسان  
بی هدف، بی راه و بی همراه، نه خورشیدی و نه  
شمعی، هیچ پیدا نیست و گویی گشته نابینا و یک  
بینای دانا هم نمی یابد که تا از او بپرسد راه! به ناگه  
تندری یک چند می غرد پلنگ آسا و این انسان، ز  
ترس بانگ تندر دستها بر گوش و برقی لیک بس  
کوتاه و نادیده یک تن را کنار خویشتن

نایافته یکی راه تاریکی و خاموشی

و دیگر هیچ امیدی نمی یابد....

## فهرست مطالب

۱۳	.....	سبب تألیف کتاب
۱۵	.....	مقدمه اول
۱۹	.....	مقدمه دوم
۲۱	.....	ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی،
۲۳	.....	حکایت غربت
۲۵	.....	سخن اول
۳۱	.....	چرا نمی آیی

### با تو می گویم

۳۵	.....	نامه‌ای به دوست
۳۹	.....	پدري فداكار و پسري نابكار
۴۴	.....	بزرگترین جوانمرد
۴۹	.....	زندانی و چاه

### فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ

۵۷	.....	من شیعه نیستم
۶۱	.....	صوت قرآن
۶۲	.....	روبه روی دوست
۶۴	.....	غَيْبَتُهُ مِنَّا «غیبتش از ماست»
۷۴	.....	عجب صبری مولا دارد



غیبتی به خاطر ما!..... ۷۵

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد..... ۷۹

### گر کیمیا دهندت...

سخنان رسول خدا ﷺ درباره امام عصر (عج)..... ۸۳

راهی به بیراهه..... ۸۷

ما در کار شما کوتاهی نمی‌کنیم..... ۸۹

### ما گمشده‌ای داریم

گمشدگان منتظر..... ۹۳

انتظار همیشگی..... ۹۵

ظهور بسیار نزدیک است..... ۹۷

### مکه‌ی عشق

کعبه‌ی دلها..... ۱۰۳

بیانات آقا در مظلومیت خویش..... ۱۰۸

مظلوم‌ترین فرد عالم..... ۱۰۹

داغدار میخ سوزان..... ۱۱۱

شکوه‌ای با مادر..... ۱۱۳

شیعیان هنوز تشنه‌ی وجود ما نیستند..... ۱۱۷

عشق واقعی..... ۱۲۰

### دعوت به سوی نور...

هدیه با مال..... ۱۲۸

محبت اصل دین است..... ۱۳۱

خالصانه بودن محبت به اهل بیت ::..... ۱۳۶

- تشریف آیت‌الله‌العظمیٰ نجفی‌مرعشی ..... ۱۳۹
- تشریف حضرت آیت‌الله سید محمد علی بروجردی به محضر حضرت  
 مهدی (عج) در مسجد جمکران قم ..... ۱۴۴
- دل‌م خون است ..... ۱۴۶
- احساس حضور ..... ۱۴۷

### حکیمانه

- برائت از جهالت ..... ۱۵۱
- نکند از ما بی‌زاری بجوید! ..... ۱۵۲
- ما در کدامین گروه جای داریم؟! ..... ۱۵۳
- پس بیدار شوید! ..... ۱۵۴
- جوینده عاقبت یابنده است ..... ۱۵۴
- «حکمت از ماست!» ..... ۱۵۶

### کشتی نجات در دریای طوفانی

- شش تذکر لازم برای استغاثه به امام زمان (عج) ..... ۱۶۱
- دعای داعیان را امام زمان (عج) آمین می‌گوید ..... ۱۶۳
- رعایت سه نکته موجب ظهور حضرت آقا خواهد شد ..... ۱۶۴
- در جستجوی آب حیات ..... ۱۶۵
- دعای غریق ..... ۱۶۸
- بخشی از کتاب عدل‌گستر جهان (آیت‌الله بروجردی) ..... ۱۶۹
- سخنی از دل ..... ۱۹۰
- حرف آخر ..... ۱۹۱
- تشکر و قدردانی ..... ۱۹۲



فَانْتَظِرُوا

إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

## سبب تألیف کتاب

چند وقتی بود که از دیدن خیلی چیزها در مملک امام زمان علیه السلام آشفته شده بودم می دیدم که برای تنقلات دنیوی بیشتر تبلیغ می شود تا برای حضرت آقا علیه السلام، می شنیدم جسارتهایی را که در نهان و آشکار به آن وجود مقدس روا می دارند و حس می کردم غربت و تنهایی مولای غریبم را، ولی بسیار شرمنده بودم که چرا کاری از من بر نمی آید، در همین احوالات متوجه شدم یکی از دوستانم از مخلص حضرت منزل مسکونی خودش را فروخته و با پول آن برای آقا علیه السلام تبلیغ کرده و خودش اجاره نشین شده است، افسردگیم بیشتر شد که چرا من نمی توانم هیچ کاری بکنم.

یکی برای آقا شعر می گوید و یکی برایش قربانی می کند ولی من... هیچ تصمیم گرفتم آن چه را که دیده ام بنویسم و از غربت مولا شکوه ها کنم و این مردم را دوباره با آقا آشتی دهم، ولی مولاجان خودت می دانی که چیزی ندارم تا برایت از آن مایه بگذارم، خودت می دانی که دستم خیلی تنگ است. مدتی گذشت اینبار با دیدن یک صحنه واقعاً تکان عجیبی خوردم، یکی از دوستان، دستمزد کارگری روزانه خود را که پنج هزار تومان

بود چند روز جمع کرد و به حقیر داد تا در مسیر تبلیغ آقا مصرف کنم، اینجا بود که انفعال و شرمندگیم به قدری فزونی یافت که گفتم: مولاجان دوست دارم قطره قطره خون خودم را بفروشم تا من نیز برایت کاری کرده باشم.

غربت آقا بغضم را شکست از بی تفاوتی خودم خیلی خجالت کشیدم، از جایی پولی قرض کردم و مصمم شدم که این درد دلها را چاپ کنم و رایگان در اختیار دردمندان آقا قرار دهم تا شاید دل رمیده آنها را مرهمی باشد. با خودم فکر کردم که خریدار این کتاب می‌بایست چه قیمتی را بپردازد، به این نتیجه رسیدم که بهترین هزینه برای خرید چیزی نیست جز یک دعای فرج!

یکی به من گفت: خوب شد فهمیدی که برای یاری مولا پول لازم نیست، برای یاری مولا غیرت لازم است!  
 با تو هستم ای دوست، با تو که خود را شیعه مهدی (عج) نامیده‌ای تو برای آمدن آقا چه کرده‌ای!  
 مولاجان این تحفه ریائی را از این بنده روسیاه بپذیر، باشد که نام ما در زمره محبتین تو قرار گیرد.

## مقدمه اول

اگر از اوراق تقویم زندگی خود خسته شده‌اید، به جامعه  
منتظران پیوندید

بشر در تاریخ زندگانی خویش، همواره در انتظارات مختلف قرار داشته و همیشه، چشم انتظار تحقق برنامه‌ها و نیازها و وعده‌های گوناگون بوده و در بسیاری از آنها به شکست رسیده و فضای ملال آوری را تحمل نموده که موجب امحاء خوشی‌ها و دل‌بستگی‌های عمر شده و در این راستا، همواره در تعقیب اقبال و اشباع و ارضاء می‌باشد تا در پرانتزهای زمانی و مکانی خاص، دلی از عزای آرزوهای بر باد رفته درآورد. برآستی، هنگامه بی‌دردی و تخلیه از آزرده‌گی، چه گاهست؟ در کدامین ایام، بشر می‌تواند در زیر سایه عدالت و مساوات نفس راحتی بکشد؟ آن پیشوای ایده آل که به یمن

رهبری او، درندگی از گرگ و گزندگی از عقرب و هراس از یلنگ، سلب شده و تفاهم بین بیر و آهوی، برقرار می‌شود! کیست؟ آنکه بشر در ظلّ دولت او از آفات طبیعی در امان بماند و گزندگی از فصول حرّیه و بردیه به عصر و نسل نرسد، کدامین امیر است؟ آری، فلسفه انتظار، منتظر را در یک قرنطینه فکری، نگه می‌دارد تا در فراز و نشیب حیات، مغبون نگردد و از استواری و استقامت وی، کاسته نشود، تمامی ادیان الهی، مردم را به کانون انتظار، دعوت می‌کنند تا چشم به دروازه زمان بدوزند و برای مصلح موعود، لحظه شماری نمایند. آیا شما که در زیر جبال ثقیل فشارها و تنش‌ها، خمیده شده‌اید نمی‌خواهید شیرینی عشق مهدوی را زمزمه کنید؟ تا به یاری پادشاه زمین و آسمان، شکست‌ها را جبران کرده و نیرویی فرامحیطی را به مدخل جسم و روح تکیده، بدهید؟

کتاب فرقانی، اینگونه به شما دلداری داده که:

و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

ای یابره‌های زمین خورده، ای محرومین ستم‌دیده، ای جان به لب آمده‌های روزگار، بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر، بار دگر روزگار، چون شکر آید، جهان در انقلاب جبروتی قرار می‌گیرد و تقویم تکراری، منقلب می‌شود و غاصبین و متجاوزین، مراکز خویش را ترک می‌کنند و انسان‌های مظلوم، به دوران شادی و شفقت می‌رسند، کره خاکی از هرگونه تهدیدی می‌رهد و بنی آدم از لذت امنیت و اعتبارات خداداده، بهره‌مند می‌گردد.

اگر در هر نوع حصر و قیودی قرار دارید به صفوف معتقدین قائمی ملحق شوید تا خورشید امید در فضای دلهایتان، بتابد و تاریک‌های ناباوری را زائل سازد. نوشتار وحی، آرام بخش اشخاصی است که کاسه چگنم را هر روز در دست‌های لرزان و بی‌رمق دارند و ملتمسانه به این سو و آن سو می‌روند.

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»

آیا برای دور ساختن ابرهای بلاء از تقدیرات خود، به دیگران دل بسته‌اید؟ هیئات، که نیرویی را بیابی تا از گونه‌ات، سریان اشک را مسدود کند! رفع ناراحتی را از فرمانروایی بخواه که بی‌اذن او در کشور وجود، گاهی جابجا نشود و برگ‌ی از درختی نیفتد! جاء الحق و زهق الباطل، به یاد مولودی، هستیم که خدایش او را قائم مقام لاهوتی کرده و دستهایش را برای هر نوع شفاعت و هدایت و عنایتی، باز گذاشته، او آخرین سفیر کبیر عرش است که لوای یدالله فوق ایدیه‌م را فاتحانه و مقتدرانه و حکیمانه بر دوش می‌کشد. و جاء ربک و الملک صفاً صفاً، آری ای به جان آمدگان عرصه نامهربانی و ناسازگاری، معاونت ربوبی با صف‌های کریمانه فرشتگان برای ظهور ارزش‌ها و آرمان‌های پربار و ماندگار، می‌آید تا هرج و مرج را از سقف و سطح حرث و نسل، بردارد و آرام و قرار را به فرزندان آدم و حوا بازگرداند.

گرفتار غیبت، و اسیر انتظار

بنده خدا سید حسین کاظمینی بروجردی



## مقدمه دوم

### منجی ملت‌ها و مصالح کشورها کیست؟

همه خسته از فشارها؛ دل‌ها، شکسته از غصه‌ها؛ چشم‌ها سوخته از اشک‌ها، قلب‌ها، بی‌رمق در طپش‌ها، دست‌ها، ناتوان از قبض‌ها؛ پاها، افلیج در کارها؛ ارواح، بی‌پرواز؛ تن‌ها، بی‌جان؛ آرزوها، بر آب؛ آینده، تاریک؛ فردا، در ابهام؛ روزها، ظلمانی؛ شب‌ها، بی‌قرار؛ کودکان، ناآرام؛ جوانان، بی‌حال؛ کهنسالان، افسرده؛ فصل‌ها، بی‌حاصل؛ کشتزارها، مخروب؛ درختان، مفلوک؛ گیاهان، مضروب؛ نسخه‌ها، بدون جواب؛ آه و ناله، بی‌پاسخ؛ تاریخ، مضطرب؛ تقویم، ملتهب؛ نسل، هراسیده؛ عصر، پوسیده؛ عاقبت، پریده؛ هیكل‌ها، خمیده؛ هیبت‌ها، رمیده؛ چهره‌ها، غمیده؛ خانه‌ها، بی‌صفا؛ کسب‌ها، بی‌نوا؛ پیوندها، بی‌وفا؛ خاطره‌ها، رنجیده و در یک کلام، هر آنچه

که رسول معظم در هزار و چهار صد و بیست و شش سال قبل فرموده،  
تحقق یافته: سیّاتی علی الناس زمانٌ...: زمانی فرا رسد که ایمان داشتن،  
آتش در کف داشتن است و از زیادی گرفتاریها، جامعه دچار پیری زودرس  
می‌شود و همگان از شدت فشارها به خانه هایشان پناه می‌برند و منازلشان  
زندان هایشان گردد؛ روزگار آنقدر بر مردم سخت بگیرد که همگی آرزوی  
مرگ کنند؛ نان حلالی پیدا نشود؛ عبادت، ظاهری و بی‌اخلاص شود؛ امر  
مقدس زناشوئی، مغشوش گردد و قداست آن، از بین برود؛ اهل زمین با  
یکدیگر در نفاق و دوروئی، مماشات نمایند؛ آسمان بر زمینیان، غضب کند  
و در نزولات شافیه، بخل ورزد و یا آنکه آنقدر ببارد که هر آنچه در پائین  
است نابود شود؛ میوه جات، تأثیرات طبیعی خویش را تغییر دهند؛ دعاها،  
مستجاب نگردد؛ غیرتها، فروکش کند؛ دینداری، ضعف و نقص تلقی شود؛  
جنایت و خیانت، امری عادی جلوه کند؛ زلزله‌ها امان خلق را ببرند؛  
صاعقه‌ها، جنگل‌ها را بسوزانند؛ سیل‌ها، سازه‌های مدنی را نابود سازند؛  
خورشید، انرژی معکوس دهد؛ فضا و قضا، نفس گیر شوند.

اینک هر آنچه که در احادیث آمده محقق گشته، وقت التجاء و التماس  
است که،

بار پروردگارا ابر بیچارگان و تهی‌دستان و افتادگان و  
ستم‌دیدگان، منت گذار و باقیمانده غیبت را اغماض فرما  
و ظهور دولت موعود را مقدرگردان و ایام را به کام  
ناامیدان و بخت برگشتگان و مغضوبان دهر، تقدیر نما

يا أيها العزيز مسنا و اهلنا الضر

### ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی،

سیدی غیبتک وصلت مصابی بفجائع الابد

این زمزمه لاهوتی، نه تنها مناجات خفیه جعفریه صادقیه است بلکه سوز سینه‌های گداخته‌ای می‌باشد که در فراق آن پیشوای ملکوتی، تفتیده و چیزی جز خاکستری سرد بر جایش نمانده است. آری ای نجات بخش خداپاوران تحقیر شده و ای اصلاح کننده دنیای فاسد شده و ای انتقام گیرنده عدالت بر باد رفته، و ای منادی خیر و خوبی از یاد رفته، و ای مبشر مدینه فاضله حکمای گذشته! الغوث که تنگناها، حلق آویزمان کرده الامان که بیماری‌های مختلف و مسری و مهلک، امانمان را بریده، الساعة که عقربه زمان، عقرب‌های اقتصادی را بر سرنوشتمان، مسلط نموده العجل که اگر در ظهورت، تعجیل نکنی، حکمی از قرآنت بر جای نماند و اسمی از سلامت باقی نماند و رسمی از اجدادت طنین ندهد!

اللهم طال الانتظار و شمت منا الفجار و صعب بنا الانتصار: بار معبود، وعده دیرینه‌ات، مطول گردیده و شلاق بداء مفصل و تطاول غیبت، را کمک را مسدود نموده و مجاری حیاتی را به مخاطره برده و منتظران را به تمسخر کشانده و تداوم انتظار را به چالش آورده! اللهم کن لوليک الحجة بن الحسن...

کریم، حال که برای تصدی امور بندگان، مهرورزانه به انتخاب اصلح پرداخته‌ای و ابصالح را به رهبریت هستی خوانده‌ای، تولیت همیشگی ما را

به آن یاور مظلومان بسیار و از قیودت اغیار و اجانب، رهایی بخش و در پیچ و خم احوال، از وقایع هول انگیز، به شفاعت آن حافظ موجودات، نگهبانیمان کن و در پیمایش راه درست، هادی امم را رهنمایمان گردان و از پشتوانه‌های اعتباری و اکتسابی زعامت بین المللی، برخوردارمان نما. الهی عظم البلاء... صانعا، درد و غم و اندوه، بسی فراتر از توان و هضم و ظرفمان گردیده و طاقت هایمان کاسته شده و عمر با همه فراخی به سلول مخوفی مبدل گشته، فلذا برای ترمیم کالبد بشریت، قائم مقاومت را مسألت داریم تا با تبر ابراهیمی و عصای موسایی و ید مسیحایی و دم مصطفوی (ﷺ)، به این همه نابسامانی و ناهنجاری جهانی، خاتمه دهد. اللهم انا نشكو اليك... رفیقا، هم اکنون که در پایانه دهشتناک غیبت، گیر کرده‌ایم و تک و تنها به امواج خرد کننده و شکننده دریا موج سرنوشت نگاه می‌کنیم، مایوسانه به سویت عریضه می‌دهیم که صفحات لیل و نهار به زیان و ضرر محرومین و مستضعفین، ورق می‌خورد و تنها مرجع اعانت و کرامت، بازمانده توست که وعده ظهورش را هزاران سال است داده‌ای. اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه... رازقا، رغبت ما را به سوی مطالبات حقه ببر و مجاهدت فراگیر در طلب فرمانروای عادل در وجودمان ایجاد گردان آنچنانکه قرب و منزلت فطری انسانها را احیاء کند و جایگاه موقری را به زندگانی ما دهد.

گرفتار غیبت و اسیر انتظار

بنده خدا سید حسین کاظمینی بروجردی

## حکایت غربت

همه جای شهرم را گشتم، کوچه‌ها، خیابانها، معابر، فروشگاهها ادوات و... ولی احساس کردم اینها همه به من دروغ می‌گویند و رنگ و بوی او را نمی‌دهند. فکرش را هم نمی‌کردم که آقایم اینگونه غریب بماند و ماها که ادعای دوستی او را داریم با خنجر گناهانمان به جانِ نازنین او بیفتیم و قصد هلاکش کنیم. آری! مولایم در غربتی عجیب با گناهان من می‌سازد و می‌سوزد و اشک می‌ریزد، او که هیچگاه به دوستانِ بی وفایش نفرین نکرده و نخواهد کرد بلکه او سبحیتکم الکریم و عادتکم الاحسان است. راستی با خودم هستم! با خودِ خودِ خودم.

برای آقایت چکار کرده‌ای؟ چقدر حاضر شدی بخاطر وجود شریفش تحمل تازیانه‌های غیبت را بنمایی؟

و اینگونه جواب خویش خویش را می‌دهم که:

صورتی که برای آقایت تازیانه نخورد باید به آتش قهر الهی بسوزد و

خاکستر گردد، دلی که برای غربت مولایش نسوزد، با گِلِ برابری می‌کند، چشمی که از فراق حضرتش خون نگیرد از حدقه بیرون زند نیز خوش آیندتر است. و بلاخره غربی او تا ناکجا آبادِ زمانه‌های دور و دراز ادامه خواهد داشت و غربتِ مولایمان دیروزی و امروزی نیست، او سالیانیست که دلش از دستِ دوستانی چون ما خون است و در پایان بگویم آقا جان:

گر با گنهم باعث آزار تو هستم

با آمدن پیک اجل زیر گِلَم کن

یا نه! عوضم کن عوضم کن

حاج حسین فروغی - قم المقدسه

تیرماه ۸۴

## سخن اول

خسته شدم از اینهمه بی‌عاری، از خودم، ننگ بر من، ننگ بر ما... ننگ بر تنهایی... با کوله‌باری از معاصی خیابانها و کوچه‌ها را یکی یکی پشت سر می‌گذاشتم و مدام با خودم تکرار می‌کردم!

که او کجاست؟ یا اصلاً در بین ما جایش کجاست؟ آیا جای او در این شهر آذین بسته است؟ آیا در دل ما به ظاهر دوستان جای دارد؟

مثل آدمهای دیوانه قدم می‌زدم. قلبم از تنهایی تیر می‌کشید و ناله سر می‌داد. داشت مرا برای سکوت سرزنش می‌کرد به خودم گفتم: خیلی بدبختی؟ در بین این همه آدم می‌گردی و هی می‌گویی بدبختم و تنها؟ ادا لم می‌خواست سر به بیابانها بگذارم تا شاید او را بیابم و...

ولی افسوس و صد افسوس که دامنم پر از عیب و خطاست، چشمانم پر

از گناه و معصیت است و لکه‌های تنگ بر پیشانی‌م نقش بسته.

یک مرتبه جرقه‌ای در ذهنم روشن شد، نیرو گرفتم و مثل اسبند از جا پریدم. به خودم گفتم می‌نویسم، می‌گویم؟

برای چی؟ چه چیزی را...؟ می‌نویسی.

برای اینکه همه بدانند او چقدر تنهاست، همه بدانند او چقدر غریب است و ما چقدر بدیم و او را تنها گذاشتیم. به اینجا که رسیدم بغض توی گلویم ترکید، اشک از روی گونه‌هایم راه خود را باز کرد و روی کاغذ ریخت. مثل یک فاتح که مکان مهمی رو فتح کرده باشد به خود بالیدم، این اولین باری بود که توانسته بودم قلبم و زندگیم را به نام «مهدی عج» فتح کنم.

خوشحال و مغرور قلم را برداشتم و شروع کردم به نوشتن، می‌خواستم هر چه که در توان داشتم را برای او صرف کنم دوست داشتم جانم، مالم و همه چیزم را برایش فدا کنم تا فقط یک نگاه از روی ترخم به من مفلوک بیاندازد...

به یاد داستان یوسف علیه السلام افتادم، آن هنگام که او را برای فروش در بازار برده فروشان عرضه کرده بودند، در همه جای شهر پیچیده شده بود که جوان زیبارویی را به عنوان غلام می‌فروشنند، هر کسی که یوسف علیه السلام را می‌دید فقط با یک نگاه مجذوب او می‌شد، تمامی ثروتمندان و اشراف جمع شده بودند تا خریدار یوسف باشند و هر کدام امید داشت با بهایی که می‌پردازد در نهایت یوسف علیه السلام را با خود به خانه ببرد.



به ناگاه از بین جمعیت پیرزنی وارد شد که کلافی از نخ را در دست داشت، آمد و در صف خریداران یوسف علیه السلام ایستاد، وقتی نوبت او شد، کلاف را داد، فروشنده نگاه تلخی به او انداخت و گفت پیرزن مرا مسخره کرده‌ای، یوسف علیه السلام را که نمی‌شود با این کلاف نخ خریدا، پیرزن با آرامش خاطر جواب داد می‌دانم نمی‌توانم یوسف علیه السلام را بخرم، ولی لااقل دوست می‌دارم که اسم من در لیست خریداران یوسف علیه السلام باشد...

حال ای عزیز زهرا! درست است که قدر شما را نمی‌دانم ولی بسیار دوست می‌دارم که آنچه دارم را در طبق اخلاص گذاشته و برای شما نثار کنم.

به زلف مهر تو بستم دل هوایی را	اسیر عشقم و کردم رها، رهایی را
من آن کبوترک کهنه‌ام که نشناسم	به غیر بام سرای تو هیچ جایی را
تو ابر وجودی و من لاله‌ای که با دل خون	گرفته‌ام به کفم کاسه‌ی گدایی را
سگ سیاهم و قلاده‌ام محبت توست	ز گردنم مکش این حلقه‌ی طلایی را
رویم سیاه ولی کرده‌ام سپید همه	به مهرورزی تو موی آشنایی را
به پیش خلق غلام تو خوانده‌ام خود را	تو هم قبول کن ز من این محبت ریایی را

خجالت می‌کشیدم، نفسم گرفته بود، کنج خلوتی را پیدا کردم، باد به صورتم سیلی می‌زد، تخته سنگی را یافتم روی آن نشستم، با دلی پر از درد و رنج از این زندگی ملالت بار:

گفتم: خسته شدم؟ چه کنم؟ چه چاره اندیشم که بیچاره شدم!

گفت: چه توان کرد که تقدیر چنین بود.

گفتم: درد دارم، سینه‌ام از مصیبت‌ها تنگ شده؟

گفت: چه دردی داری آن هنگام که یاد من با توست.

گفتم: درد فراق! یاد تو با من است ولی روی تو با رقیبان.

گفت: بین چه کرده‌ای که از من دور افتاده‌ای؟

گفتم: بگو که چه نکرده‌ام؟ حتی اکنون که با تو سخن می‌گویم از

بی‌شرمی‌هایم شرمنده‌ام و عرق می‌ریزم.

گفت: ما تو را با هر بدی هم می‌خریم بازگرد و طلب بخشش کن!

گفتم: روی توبه کردن ندارم، ولی حاضرم به تقاص بدکاریهایم شلاق و

تازیانه بخورم و با هر عضوی که دلت را شکستم مجازات شوم.

گفت: بخشیدمت، دیگر بگو!

(پیش خود گفتم چه مهربان است، حتی تحمل تازیانه زدن به من را

ندارد)

گفتم: با غم هجران چه کنم؟

گفت: بسوز.

گفتم: طاقت سوختن ندارم چه کنم؟

گفت: بساز.

گفتم: دل و جان در سر کارت کردم، آن چیز که داشتم من نثارت کردم.

گفتا: تو که باشی که کنی یا نکنی، من بودم که تو را عاشق زارت کردم.

به چشمانش نگریستم درخشش رحمت الهی را دیدم، به گونه‌های

آسمانی‌اش نظر انداختم ماه سیاه شب بدر را در گونه‌ی راستش دیدم، به

دستانش چشم دوختم دیدم که با طناب غیبت بسته شده، به پاهایش که رسیدم خود را به پایش انداختم و هق هق زنان بلند بلند گریه کردم و گفتم که:

اللَّهُمَّ اقْتُلْنِي بِسَيْفِ الْحُجَّةِ فَإِنَّ قَتْلِي بِيَدِهِ رَاحَةٌ مِنْ جَمِيعِ  
الذُّنُوبِ وَالْفِتَنِ وَجَوْرِ السَّلَاطِينِ الطَّاعِيَةِ

بار خدایا، مرا به شمشیر مهدی (عج) بکش که کشته شدن من به دست او بسی شرافت دارد از ذلت بندگی شیاطین درون و برون.

گفتم: زان یار دنوازم	شکری است با شکایت
گر نکته دان عشقی	بشنو تو این حکایت
بسی مزد بود و منت	هر خدمتی که کردم
یار ب مباد کس را	مسخدوم بسی عنایت

گفت: تو بندگی چو گدایان به شرط مزد کن

که خواجه خود روش بنده پروری داند

کلب آستان امام عصر (عج)

سید حسین موسوی

ایام شهادت مادر زهرای مرضیه (سلام الله علیها)

## چرا نمی آیی

- چرا هیچ از حج برگشته ای پیغامت را برای ما نمی آورد؟
- چرا مردم وقتی بهم می رسند نمی پرسند تازگی ها از آقا چه خبر؟
- چرا روزنامه ها از تو خبری نمی نویسند؟
- چرا دیگر جمعه ها در دروازه ی شهر کسی به انتظارت نمی ایستد؟
- چرا کسی برای آمدت نذر نمی کند؟
- چرا وقتی به شهرمان می آیی، آمدنت را حس نمی کنیم؟
- چرا عطرهایمان بوی عطر تو را نمی دهد؟
- چرا حرفهایمان از نام تو خالی شده است؟
- چرا وقتی به ما سلام می کنی، جواب سلامت را نمی دهیم؟
- چرا چشمانمان آن چنان آلوده به گناه شده که شایستگی دیدارت را از

دست داده ایم؟

- چرا زبانمان آنقدر با دروغ پیوند خورده است که دیگر نمی توانیم با تو

سخن بگوییم؟

- چرا دلها مان قفل شده؟

- چرا نام تو لرزه ای بر دل ما نمی اندازد؟

- چرا صدای گام های تو را که می آیی نمی شنویم؟

- چرا نمی آیی؟ چرا طلوع نمی کنی؟

- چرا اشکهایمان خاک غیبت را گل نمی کند؟

- چرا ناله هایمان سکوت غربت را نمی شکنند؟

- چرا غربتمان دل محزونت را نمی شکنند؟

- چرا نمی توانیم تو را از زندان غیبت بیرون آوریم؟

دل من بس آشوب بودا

چون دیر کرده بودی دل من شور می زد.

زیر لب زمزمه کردم

اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَ لِيَّكَ الْحِجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ (عج)

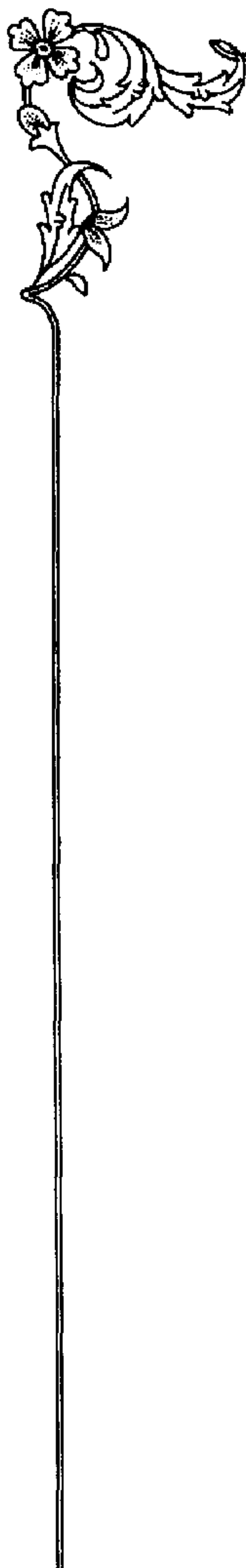
به ناگاه دیدم: ابرها باریدند، آسمان غرش کرد و باد شورید.

آسمان تیره و تار شد و زمین لرزید.

گویی همه با من زمزمه می کردند...

آخر ای یوسف زهرا (سلام الله علیها) با این همه

یعقوب چه می کنی!



**با تو می گویم**

## نامه‌ای به دوست

«با خط دل نوشتیم نزدیک دوست نامه

انی رأیت دهرأ من هجرک القيامة»

سلام، حال شما خوب است؟ امیدوارم که همیشه سلامت باشید.

اگر جویای احوال من باشید، ای، اصلاً خوب نیستم ولی همیشه برای سلامتی شما در سقاخانه‌ی محلّمان شمع روشن می‌کنم. چندی است که همه را از خود بی‌خبر گذاشته‌اید. حتماً به خاطر دارید که در نامه‌ی قبلی برایتان از بیماری پدربزرگ نوشته بودم، بیماری انتظار داشت. دکترها گفته بودند تنها راه علاجش مردن است.

و بالاخره پدربزرگ هم شفا یافت. ولی حالا پدر در بستر پدربزرگ خوابیده و به سختی نفس می‌کشد.

جمعه‌ی پیش سخت بیمار بود و نمی‌توانست از بستر برخیزد ولی چشمهایش پشت پنجره خیره به در کوچه مانده بود. جانش به لب آمده بود

و گویی همان جا می تپید و با خود زمزمه می کرد که:

«دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است

گو بران خوش که هنوزش نفسی می آید»

مادر و مادر بزرگ هم خیلی بی تابی می کنند، هر سال که در بهار یاسها می شکفند، آنها هم به خود وعده می دهند که دیگر امسال می آیی! مادر دیگر خانه داری نمی کند، معلم شده است، دعای عهد و زیارت عاشورا درس می دهد.

به ماهی ها و گل های یاس به سبزه ها و خشتهای گلی دیوار حیاطمان. هر از چند گاهی هم حافظ می خواند و من شنیده ام که زیر لب می گوید: «چرا دیوان حافظ فقط همین دو بیت شعر را دارد» و بعد زمزمه می کند:

«مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش

زده ام فـالی و فریادرسی می آید

این از حال و هوای خانه و خانواده ام.

چند خطی هم از روزگارمان برایت می نویسم.

نمی دانم چرا این آسمان دیگر نمی بارد فکر کنم بخیل شده است. زمین

سنگدل شده و نمی رویاند. ماه و خورشید هم دیگر چشم دیدن هم را

ندارند. خیابانها پر شده از غول های آهنی و انسان های سنگدل،



کوچه‌هایمان دیگر امن نیستند. مردم جمعه‌ها به سینما می‌روند و به چند خنده‌ی تلخ، جمعه‌ای را ارزان می‌فروشند.

اذان دیگر رنگ پریده به خانه‌های ما سر می‌زند. نماز هم دیگر نشسته خوانده می‌شود. رمضان هم مثل مهمان ناخوانده‌ای است که با کراحت بر سر سفره‌ی مردم حاضر می‌شود و بزم عیش آنها را بر هم می‌زند.

محرم هم شده بر هم زنده‌ی بساط شادی این مردم الکی خوش. جهاد و امر به معروف همه بهانه گیر شده است. آدمها کیسه‌هایی پر از خمس و زکات به دیوارهای گورشان آویخته‌اند. ثروتمندان دیگر در قبرستان فقرا مدفون نمی‌شوند گوئیا اینجا نیز ترس از فقر دارند.

نپرس موریانه‌ها چه بر سر مسجد محله مان آورده‌اند. از همه تلخ‌تر این که دیگر عصرهای جمعه دلم نمی‌گیرد.

شنیده‌ای که دوستانم با تو قهر کرده‌اند و مرا نیز سرزنش می‌کنند. نمی‌دانم وقتی این نامه را می‌خوانی کجا ایستاده‌ای! هر کجا که هستی فقط زودتر خودت را برسان! زودتر بیا.

چشمانم هرزه شده است. گوشه‌هایم هر جایی شده‌اند، دهانم فاسد گردیده و قلبم یوسیده شده است.

مگذار که خستگان بمیرند      دور از تو به انتظار مرهم

بیم دارم اگر چندی دیگر بگذرد، دیگر نتوانم برایت نامه‌ای بنویسم. می‌ترسم اگر دیرتر بیایی ندبه‌خوانها هم کمتر شوند یا... آدمها همه دیرباورند و زودرنج، بهانه می‌گیرند و می‌گویند «او نیز ما را فراموش کرده

است». دیگر بس است بیا و اجازه نده تا بیهوده بهانه بگیرند.

می دانم که شما، همه را به اسم و رسم و نیت به یاد دارید.

دوست دارم آنقدر برایتان بنویسم تا پای همین کاغذ جان بسپارم ولی حیف که باید کم کم از شما خداحافظی کنم و بروم به باغچه‌ی گل سرخ آب بدهم.

مادرم گفته است اگر به باغچه‌ی گل سرخ آب بدهم، آنها برای آمدن شما دعا می کنند، راست می گوید، از وقتی که به آنها آب می دهم دستهای سبزشان را رو به آسمان گرفته اند:

### دیگر بیا

دیری است که دلدار پیامی نفرستاد  
 ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد  
 صد نامه فرستادم و آن شاه سواران  
 پیکی ندا وینسو سلامی نفرستاد  
 اگر داغ دوریت مرا از پای درنیآورد و زنده ماندم حتماً دوباره برای شما  
 نامه می نویسم

مهدیا مهر تو دریا و دل من ماهیست  
 ماهی از آب چو گرید جدا می میرد  
 مهدیا زود بیا کز اثر فسق و فجور  
 نور ایمان به خدا در دل ما می میرد

والسلام - مجنونت

## پدری فداکار و پسری نابکار

گفتم: جان و روحم به فدای پدرم؟

گفت: برای چه؟

گفتم: تو نمی‌دانی که چه آقاست!

گفت: مگر چه کرده است؟

گفتم: بسیار شده است که خطا کرده‌ام، با اینکه تمامی حرفهای او به نفع خودم بود، اما سرپیچی کردم و فرمان نبردم، تمرد کردم؛ لیکن وقتی لب به پوزش گشوده‌ام با عطفوت مرا پذیرفته حتی اجازه‌ی عذرخواهی نیز بمن نداده است، فقط به من گفته که فرزندم قول بده دیگر... و من قول دادم.

اما چند روز دیگر... نه چند ساعت بعد... هر مرتبه اسیر شیطان نفس

شده‌ام و دوباره سرپیچی... و پدر دو مرتبه بخشش و...

یک روز خطایم آنقدر بزرگ بود که دریای مهر و بخشش او از عطوفت باز ایستاد.

خیلی جسارت کرده بودم و خطایم بسیار بزرگ بود.

دیگر می‌دانستم که از چشم او افتاده‌ام. گفت: از پیش چشم من دور شو! برو... دیگر در این خانه جلوی چشم من نمان، برو تا دیگر تو را نبینم... و من مغرورانه از خانه بیرون رفتم و گفتم: می‌روم جایی دیگر جایی که مرا با گرمی بپذیرند و استقبال کنند.

خیلی جاها رفتم. خانه‌ی دوستان و اقوام و بستگان. اما هر جا که رفتم با سردی با من برخورد کردند.

اگر هم گرم گرفتند فقط چند روزی بود و کم‌کم بوی منت و سردی می‌داد. خیلی‌ها می‌خواستند از من بیگاری بکشند و امکانات جوانی مرا در جهت منافع خود استفاده کنند.

آخر شب بود؛ دیگر از همه خسته شده بودم، سر به بیابان گذاشتم، هوا سرد بود و سوز بدی داشت، تنهایی بود و غربت نه از لحاف گرم خبری بود و نه از غذای لذیذ مادر، نه صمیمت خانه بود و نه دست گرم پدر.

در عوض به جای آن زوزه‌ی گرگ بود و ناله‌ی باد وحشی که در دل کویر می‌پیچید و دهان تاریک شب که می‌خواست من را ببلعد. حداقل گوشت من می‌توانست تا چند روز دلی از عزای این گرگان در بیاورد.

بغض راه گلویم را بسته بود، اگر اشک به سراغم نمی‌آمد خفه می‌شدم؟

با اشک کم‌کم گلایه‌هایم آغاز شد. بابا! تو که اینقدر نامهربان نبودی؟ (خودم جواب خودم را دادم)...

خیلی بدی، این چه کاری بود کردی! تو و این همه سقوطاً تو این همه نالوتی بازی و ناجوانمردی؟

چهره‌ی بابا را یاد نداری که وقتی بدی تو را شنید، عرق عرق شرم شد! چطور توقع داری باز هم با تو مهربان باشد؟ دوباره به خودم جواب دادم، هر چه باشد تو بابایی و من بچه، کار بچه هم بچگی کردن است.

باز جواب دادم: بچه وقتی دوبار دستش به بخاری گرفت و سوخت دیگر بار دست به بخاری نمی‌زند.

ولی تو بدتر کردی؟ این مرتبه دیگر جوابی نداشتم تا خودم را قانع کنم! آخر من در این بیابان تلف می‌شوم. این برای بابا مهم نیست؟ مهم نیست که فرزندش لقمه‌ی گرگان شود و استخوان‌هایش در این بیابان بیوسد.

گفت: برگرد و برو به سمت خانه؛ زنگ در را بزن. وقتی در را باز کرد روی پایش بیفت و بگو غلط کردم، اشتباه کردم و دیگر به خطا نمی‌روم! بدبخت اگر چند ساعت دیگر در این بیابان بمانی معلوم نیست چه بلایی سرت می‌آید! برگرد و ناله کن و بگو توبه کردم بابا هر چه بگویی همان را انجام می‌دهم. خودم را با زحمت از روی خاکها بلند کردم. به سمت خانه به راه افتادم. داشتم کم‌کم از تاریکی و سیاهی این بیابان قالب تهی می‌کردم، با خودم گفتم: برمی‌گردم، بابا مهربان است و مرا می‌بخشد. همینطور با خودم

زمزمه می‌کردم و می‌رفتم، ولی یکدفعه چشمانم متوجه چیزی شد، قامت را راست کردم، نگاه کردم دیدم لاشه‌ی بیجان گرگی روی زمین درست در فاصله‌ی چند متری من افتاده است.

با ترس چند قدم دیگر برداشتم. یک گرگ دیگر، اطرافم پر بود از لاشه‌ی بیجان و نیمه جان گرگهای وحشی که می‌شد فهمید همه‌ی آنها به قصد تکه تکه کردن من آمده بودند، حال به طرز عجیبی ناکام و بیجان در این گوشه‌ی بیابان افتاده‌اند.

به راهم ادامه دادم. چیزی که می‌دیدم نمی‌توانستم باور کنم. مردی را دیدم با قامت و لباس پدر که چوبی در دست داشت و در حال جنگیدن با گرگها بود. جلوتر رفتم دیدم، آری پدر است. تا به حال اینقدر شرمنده نشده بودم، من به پدر بدی کرده بودم و آبروی او را برده بودم. من، من دست روی پدر بلند کرده بودم.

ولی او با این مهربانی از ترس اینکه مبادا طعمه‌ی این درندگان شوم با چوب به جان این درندگان افتاده بود. تا چشمش به من افتاد، مرا در آغوش گرفت و بوسه زد و پرسید: پسر تو سالمی؟

غرق در خجالت شدم، زبانم بند آمده بود، فقط به او نگاه کردم که چه مهربان است و خودم را حقیرتر از همیشه پنداشتم که با یک پدر به این خوبی چطور رفتار کرده‌ام؟

حرفهایم مثل تیری بود که در قلبم می‌نشست ولی توان آه گفتن نداشتم؛ اندکی اندیشیدم، دیدم که چه‌ها کردم! کجاها رفتم و...؟

از دید من کاری که او با پدرش کرده بود دقیقاً همان کاری بود که من با پدرم کرده بودم! با این تفاوت که پدر من مهربانترین پدر عالم است. سرافکنده و شرمگین از خطاها به یاد حرف آخرش افتادم که گفت: هنگام بازگشت پدرم را دیدم که چگونه برای حفظ و حراست من گرگها را تکه تکه می کرد. به خودم گفتم: روزی صد مرتبه نامردی کردم و توبه شکستم هر دفعه به خودم گفتم که این دفعه بابا نفرینت می کند و عاق والدین می شوی، ولی همین که شب می شد در خواب می دیدم که مرا دعا می کند و... چقدر شرمنده ام!

بابا جان بیا بیا و این دل رمیده ام را آرام کن! بیا و بگو بخشیدمت، بیا و مگذار که دیگر گناه کنم. بیا و گناهای را که بر دوشم سنگینی می کند از دوشم بردار. بیا و دستهایم را بگیر و تنبیهم کن! تو چقدر خوبی!؟

تو هر چه خوبی من بدم... شرمنده ام... شرمنده ام...

گر طبیبانه بیایی به سر بالینم به دو عالم ندم لذت بیماری را...

امام رضا علیه السلام فرمودند: **الإمام أنيس الرفيق و الوالد الشفيق و الأخ الشفيق و الأم البرّة بالوالد الصغير و مَفزَع العباد في الدّاهية النّار**

امام دوستی نزدیک و پدری دلسوز و برادری همدوش و مادری مهربان برای خلائق به کودک کوچکش می باشد و پناه بندگان در دشواریهای سخت است. (۱)

## بزرگترین جوانمرد

دستور خداوند کریم است که اگر کافری، از پیامبر ﷺ تفضای پناهندگی کند، پیامبر ﷺ وظیفه دارد او را پناه دهد تا آن کافر، سخن خدا را بشنود و پس از آن اگر خواست به محل خویش بازگردد، او را بایستی تحت الحفظ به منزلش برسانند. رسم جوانمردی این است که اگر حتی دشمن به کسی پناه آورد، باید او را پناه داد و از او حمایت کرد زیرا باریتعالی رادمردی و جوانمردی را دوست دارد. از این رو خداوند به پیامبر ﷺ فرمان داد هر چند کافران در هنگامه‌ی جنگ، پناهنده‌ی تو شدند، پناهِشان ده و پذیرایشان باش.

حکایت ذیل از کتاب شریف بحارالانوار جلد ۴۲ ص ۲۸۴ نقل شده است. در سال ۵۷۵ هجری قمری سرداری به نام امیرمجاهد الدین سنقر دستور داده بود کوفه و نجف را محاصره کنند.



میان او و قبیله‌ی «بنی خفاجه» درگیری و اختلافاتی بوجود آمده بود و در دروازه‌های کوفه و نجف نگهبانی گمارده بود تا از مردان قبیله‌ی دشمن کسی به شهر نیاید. روزی که دو سوار از قبیله‌ی «بنی خفاجه» به قصد ورود به نجف اشرف حرکت کردند یکی از آنها با گذر از تیررس محافظان وارد منطقه‌ی حفاظت شده گردید. سردار سنقر از کمین گاه خارج شد و به سوی قلعه‌ی شهر آمد. در آن حال یکی از سواران عرب که در بیرون قلعه بود، با دیدن سنقر فریاد کشید و به سوار دیگر خبر داد تا فرار کند و خود در همان حال به تاخت از محل حادثه گریخت.

اما سربازان سردار سنقر راه را بر دیگری بستند و او را محاصره کردند و سوار عرب به ناچار به سوی حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام پناه آورد و در مقابل یکی از درهای ورودی از اسب به زیر آمد و داخل حرم شد.

سردار و سربازانش به طرف حرم هجوم آوردند و سنقر به سربازانش دستور داد تا عرب را دستگیر کنند و به حضورش بیاورند. مرد عرب ضریح مقدس را می‌فشارد و سربازان می‌کوشیدند که به زور او را از ضریح جدا سازند.

در آن حال مرد عرب فریاد می‌زد که: یا اباالحسن علیه السلام من عرب هستم و تو هم عرب هستی، و رسم عرب آن است که اگر کسی به او پناهنده شود و دخیل او گردد او را می‌پذیرد و پناهِش می‌دهد، حتی اگر قاتل پسر و یا کشنده پدرش هم باشد او را در پناه حمایت خویش می‌گیرد و تا پای جان از او دفاع می‌کند. و اینک من دخیل توام و به تو پناه آورده‌ام تو خود

حامی و حافظ جان من بیچاره باش.

مرد عرب که این را می دانست با اطمینان عجیبی خود را دخیل حضرت امیر علیه السلام قرار داد. سربازان او را به زور از ضریح جدا کردند و کشان کشان با خود بردند. در همان حال مرد عرب فریاد می زد و می گفت: یا ابالحسن علیه السلام فراموش مکن که من با تو پیمان بستم. مبادا که پیمان بشکنی! سربازان او را به حضور سردار بردند و سردار دستور داد تا سر از بدن او جدا کنند.

اما مرد عرب از او مهلتی خواست تا در برابر دریافت دویست دینار طلا و اسبی راهوار و اصیل از جان او بگذرد و امیر پذیرفت و قرار شد کسی از جانب مرد عرب به قبیله ی او برود و هر چه سریعتر فدیة را از کسان او بگیرد و بیاورد و او را آزاد کند.

راوی این حکایت که در آن زمان پدرش خادم حرم علوی علیه السلام بود می گوید: نیمه های شب شنیدم که درب حرم را به شدمت می کوبند. من و پدرم سراسیمه از جا بلند شدیم و شتابان و هراسان درب را گشودیم و با تعجب در مقابل خود فرستاده ی سردار سنقر را دیدیم! مرد عرب نیز که تا ساعتی پیش اسیر بود با لباس های فاخر و چهره ای خوشحال و خوشنود در کنار فرستاده سردار ایستاده بود. غلامی نیز با آنان همراه بود که بقچه ای نسبتاً بزرگ را بر سر نهاده بود. داخل حرم شدند و با احترام و ادب رو به ضریح ایستادند. فرستاده ی سردار با تعظیم و تواضع بسیار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام بنده و برده درخواست می کند تا توبه او را بپذیرید. شرم حضور مانع از آمدنش به محضر شما شد و مرا مأمور کرد تا این مرد عرب را

که دخیل شما گشته بود به خدمت بیاورم و این هم کفاره‌ی گناهی که مرتکب شده است. آن گاه فرستاده سردار به غلام دستور داد تا بقچه‌ای را که همراه داشت تسلیم پدر من یعنی خادم حرم کند. پدرم که با تعجب به این صحنه می‌نگریست از او پرسید که چه باعث شده که این موقع شب و بدین گونه به حرم بیاید و این طور عاجزانه تقاضای بخشش کند. فرستاده‌ی سردار توضیح داد که: امشب هنگامی که سردار سنقر به بستر رفت هنوز ساعتی نگذشته بود که وحشت زده از خواب پرید، در حالی که از شدت ترس و هراس لرزه بر اندامش افتاده بود بی‌درنگ مرا خواست و گفت: در خواب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم که با چهره‌ای غضبناک در حالیکه شمشیری برهنه بدست دارد به سوی من می‌آید و می‌فرماید: به خدا سوگند، اگر دخیل مرا، هم اکنون آزاد نکنی سر از بدنت جدا خواهم کرد.

بدین سبب سردار سنقر به من دستور داد فوراً مرد عرب را از زندان آزاد کنم و او را لباس فاخر بپوشانم و با این هدایا به حضور حضرتش بیاورم و از آن بزرگوار پوزش بخواهم و عرض کنم که سردار تقاضای عفو و بخشش دارد.

یا صاحب الزمان (عج) - ای علی علیه السلام زمان - شیطان با تمام توان لشکر برانگیخته تا شیعیان و پیروان تو را از دم تیغ گناه و انحراف و بی‌دینی بگذراند. پیروان شیطان هم در این جنگ با او هم‌نوا شده‌اند تا این گروه اندک را نیز از صحنه‌روزگار محو کنند. اینک ما بی‌یاور و بی‌پناه، از چنگ

دشمن بی رحم گریخته ایم و به پناه تو آمده ایم و دخیل تو گشته ایم! ما بی پناهان و بی یاوران را در پناه خویش گیر، ای جوانمرد عرب، پدران پاک تو، کافران و دشمنان را اگر به پناه آنان می آمدند، اگر دخیل آنان می شدند، پناه می دادند و حمایتشان می کردند. پس شما نیز چنین کنید. یا صاحب الزمان! می دانیم که اگر ما کافر و دشمن هم بودیم ولی به پناه شما می آمدیم! بی گمان پناهمان می دادی. اما مهدی (عج) جان ما شما را دوست داریم. در انتظار تو روز و شب نداریم و در این حال دوستی و انتظار به پناه تو آمده ایم.

تو که بیگانگان را دستگیری      کجا و امی گذاری آشنا را

ما مظلومان و بیچارگان دخیل تو گشته ایم، ما را پناه خویش بگیر. آیا ندای «الغوث یا صاحب الزمان» ما را نمی شنوی؟، آیا صدای محتضر گونه ما را نمی شنوی؟

آیا درماندگی و فلاکت ما را نمی بینی؟ در این آشفته بازار جز تو فریادرسی نداریم و تویی تنها پناه و پشتیبان ما درماندگان. هیهات که دست کرمت را روی سر ما خستگان نکشی؟

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

بزرگترین جوانمرد ما اهل بیت علیهم السلام هستیم چون از خطاهای شما به

راحتی می گذریم.

## زندانی و چاه

کاروان به راه خود ادامه می‌داد، تا هر چه زودتر به مقصد برسد، اگر در چاه آب نجسته اما در سیاهی و ظلمت آن گوهر شب چراغی یافته بودند، اما واقعاً نمی‌دانستند ارزش این گوهر چقدر است. شاید چند برابر آنچه برای امثال او پرداخت می‌کردند آنها را راضی می‌کرد و او را می‌فروختند به هر حال این تقاضای بازار است که ارزش واقعی کالا را نشان می‌دهد. آمدند و آمدند تا رسیدند به میدان بزرگ شهر. اینجا محل عرضه‌ی کالاهاست. جایی که برای اولین بار در تاریخ چنین گوهری گرانبها در معرض دید خریداران گذاشته می‌شد. اول کسی که او را دید آن چنان رقم بالایی را پیشنهاد کرد که عقل از سر همه پرید. خریداران برای خرید آن چنان مشتاق بودند که طمع وجود فروشندگان را پُر کرد و نفروختند.

بانگ برآمد، امروز نمی فروشیم، باشد تا وقتی دیگر. آن شب گذشت ولی برای خریداران چنان گذشت که یارای گفتن نیست.

صبح شد و خریداران در میدان اشتیاق گرد آمدند تا ببینند این گوهر نصیب چه کسی می شود؟

همه آمدند و هر یک کوهی از گوهر آورده بودند.

تمام اصناف، تاجران، اشراف، آهنگران، کشاورزان و... حتی خانمها هم آمده بودند. عزیز مصر هم با خزانه دارش آمده بود تا هر چه لازم بود بدهد تا گوهر را بخرد.

پیرزنی نیز در میان خریداران بود و کلاف نخی در دست داشت.

پیرزن! مادر چه می خواهی؟ این گوهر را با کدامین بها؟ همین کلاف

نخ؟

راستی بهای او این است. فقط یک کلاف نخ؟

نه این کلاف تمام دارائی من است و من بذل همه ی موجود می کنم!

چون خریداران دیگری هستند با مکنّت و شوکت نوبت به تو نخواهد

رسید.

این را می دانم ولی می خواهم تنها جزء خریداران باشم.

در مسیر اشتیاق باید از همه دارایی بلکه از همه ی وجود گذشت.

گرچه عزیز مصر با تمام دارایی نیامده بود، زیرا اگر چه همه خزانه را

می داد باز هم دارایی بسیاری داشت. پس کار مهمی نکرده بود.

اما وقتی همه طلاهای خزانه را در کفه ترازو نهاد و در کفه ی دیگر ترازو

یوسف نشسته بود.

اما آنهایی که یوسف علیه السلام را دادند و زر گرفتند چه ضرری کردند؟

هنوز این گوهر رنجهای بسیار بر سر راه دارد.

گویی یوسفها باید هماره در رنج باشند.

رنج جدایی از اهل و عیال، رنج جدایی از دوستان، رنج فراق از پدر و

مادر...

رنج تهمت و افتراء... رنج کج فهمی‌های دوستان، رنج زندان، سالیان

متمادی تنهایی و فراموش شدگی...

آیا این محبوس آن نیست که آن همه خریدار در میدان بزرگ شهر برای

داشتن او صف کشیده بودند. پس چرا کسی برای رهایی او کاری نمی‌کند؟

کجا رفتند آن خریداران؟ چرا برای رهایی یوسف در این چهارده سال

کاری نکرده‌اند؟ یوسف در زندان است و مردم غرق در روزمرگی، انگار نه

انگار که گوهری در صدف و یوسفی در چاه زندان اسیر است؟

یوسفی که می‌تواند دنیای آن روزگاران را به عدالتی زیبا برساند؟

افسوس! افسوس وقتی به سراغ یوسف می‌روند که ۱۴ سال از عمر

عزیزش را در کنج زندان گذرانده است؟

و اینک، این دومین یوسف است که به میدان مصر دلها آمده است،

کجایند خریداران، و چه بهایی در دست دارند؟ و ما چه بهایی برای او

می‌پردازیم؟ چقدر مایه گذشته‌ایم؟ اگر اکنون او در زندان غیبت گرفتار

است برایش چه می‌کنیم؟

آیا اینگونه است که او را در زندان می خواهیم و خود را آزاد؟ خیلی بی وفائیم؟

یوسف علیه السلام ما دور زمانی است که انتظار می کشد، نمی دانم کسی هست که او را آزاد بخواهد؟

اگر می خواهد بیاید و فریاد بزند و او را صدا کند؟ داد بزند و اشتیاقش را بر زبان آورد؟

فریاد زند و گوهرش را طلب کند؟

می دانیم که بزرگواری بر مصر وجود فقط بر قامت تو زیباست، چون بر آن مسند تکیه زدی همه را می نوازی ای عزیزا، به هدیه ی کوچک این برادران نامرد نمی نگری که گفتند:

ما تو را شناختیم و این چنین هتک حرمتی کردیم. اگر ما جای برادران بودیم جز نگاهت چیزی طلب نمی کردیم.

ولی کاروان اینک حامل «پیراهن یوسف علیه السلام» است. پیراهنی که چشم نابینای پدر را فوراً بینا می کند و چشمان همه عاشقان را نور می بخشد.

یوسفا تا به کی در چاه کنعان؟ تا به کی در زندان غیبت؟ مرگ بر چاه و مرگ بر زندان و مرگ بر غیبت که تو را چنین آواره کرده اند و آف بر ما که تو را تنها گذاشتیم! دستانمان خالی است، بنگر چیزی نداریم تا تو را از چاه و زندان به دیار عشق ببریم.

آزمون همچنان بر یا و قصه همچنان باقی است.

اینک ای یوسف زهرا علیها السلام، بوی پیراهنت می آید، پس خودت کی



می‌آیی: صدای یعقوب می‌آید که اینی لا جِدُّ ریحِ یوسف (۱) «من بوی پیراهن یوسف را حس می‌کنم» تا پیراهن را به یعقوب دادند چشمان نابینایش قوت گرفت.

بیا و چشم این همه یعقوب چشم به راه را در انتظار مگذار؟

کاش روزی برسد نبود چشم کسی بر راهی

چشم بر ره بود و دلبر او دیر کند

«يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ

وَتَصَدِّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

ای عزیز مصر هستی، بیچارگی به انسانیت هجوم آورده و تویی تنها

نجات دهنده بشریت از چنگال اهریمن تباهی! پس تا به کی درنگ، ای

مَنی؟ (تا به کی)!

سریر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: این امت چرا باور ندارند

که خدای عزوجل با حجت خود همان کند که با یوسف علیه السلام کرد که در

بازارهایشان رفت و آمد می‌کند و بر زیراندازهایشان گام نهد حال آنکه او را

نمی‌شناسند. تا زمانی که خدای اذن دهد که خود را به ایشان بشناساند.

چنان که به یوسف علیه السلام اجازه داد تا آنکه به برادران خود فرمود: آیا می‌دانید

که با یوسف و برادرش چه کردید؟ گاهی که از نادانان بودید. گفتند: آیا هر

آئینه تو یوسفی؟ فرمود: آری من یوسفم! (۲)

۱- سوره‌ی یوسف آیه ۹۴

۲- کمال الدین، ص ۳۴۱



**فَإَيْنَ تَذْهَبُونَ**

**پس یہ کجا می روید!؟**

## من شیعه نیستم

به اطراف نگاهی کردم، موج انسانهایی را می‌دیدم که برای کار و تفریح در خیابانها قدم می‌زدند.

عده‌ای با شور در تکاپوی یافتن سرگرمی تازه‌ای در شهر می‌چرخیدند و عده‌ای دیگر برای بدست آوردن ملزومات زندگی در جریان این روخانه‌ی بزرگ قرار داشتند.

لحظه‌ای پیش خودم فکر کردم، کجا هستم؟ به دنبال چه چیزی هستم؟ اصلاً کی هستم؟ بی‌هویتی مرا از پای درمی‌آورد. چشمم دوخته شد به تابلوی بزرگی که در کنار میدان نصب شده بود؛ زیر آن با خط درشت نوشته بود:

«یکسال به دیدار تو نزدیک گشته‌ایم»  
چند متر آن طرف‌تر تابلوی دیگری بود.

«هر روز خورشید به عشق تو طلوع می کند» «یا بقیة الله»  
 حرفهایی بود که برایم تازگی نداشت ولی روحم را آزار می داد و تکه تکه  
 می کرد، گفتم: برای آمدنش چه کردم؟ سهم من برای او چیست؟ سکوتی  
 تمام وجودم را فراگرفت! سکوتی سرشار از حسرت و تهیدستی!  
 سینه ام مالا مال بود از حرفهایی که حتی خودم هم جرأت شنیدن آنها  
 را نداشتم.

من شیعه نیستم، من منتظر نیستم.

چرا؟!

من شیعه نیستم! چون پدر و مادرم مرا شیعه‌ی شناسنامه‌ای دنیا  
 آوردند!

من شیعه نیستم! چون وضع ظاهری ام حکایت از شیعه بودنم ندارد.  
 من شیعه نیستم! چون اسم و رسم بازیگران هالیوود را به خوبی می دانم  
 ولی محل زندگی مولایم مهدی (عج) را نمی دانم!

من شیعه نیستم! به خاطر اینکه روز تولد و سالگرد ازدواج خواننده‌های  
 یاپ آن طرف مرزها را به خوبی بلدم ولی حتی اسم و رسم مولایم (مهدی  
 عج) را به خوبی بلد نیستم!

من شیعه نیستم! چون دو ساعت پای یک بازی مهیج فوتبال می نشینم  
 ولی حوصله ندارم صبح جمعه پای دعای ندبه یک ساعت اشک بریزم!

من شیعه نیستم! چون همیشه با لطیفه‌ها می خندم ولی هر جا سخن از  
 آقایم می آید اخمهایم در هم کشیده می شود!

من شیعه نیستم! چون پیرایش موی سر و صورتم بیشتر به «مد» شبیه است تا به فرهنگ امام زمانم.

من شیعه نیستم! چون لباسم را دشمنان آقا برایم انتخاب می‌کنند...  
من شیعه نیستم! چون تا به حال در راه تبلیغ برای مولایم تحقیر نشده‌ام و سیلی نخورده‌ام!

من شیعه نیستم! چون به جای اینکه منتظر آمدن او باشم در انتظار یافتن لحظه‌ای برای ارتکاب گناه هستم!

من شیعه نیستم! چون زبانم هر جایی شده و چشمانم فاسد گشته!  
من شیعه نیستم! چون دلم برای تو تنگ نشده است!

پس من که هستم! یک بی‌هویت، که نه دنیا دارد و نه آخرت!  
من دیده‌ام که چند نفر برای تفریح آخر هفته، قلک‌هایشان را می‌شکنند و پول قرض می‌گیرند تا لحظاتی خوش را با هم بیافرینند و من حتی اجازه‌ی خطور این فکر را به ذهن خودم نمی‌دهم که آیا: من هم قلکی دارم و می‌توانم با پول آن قلک برای سلامتی یار سفر کرده‌ام صدقه بدهم؟

اگر شیعه بودم، اگر مخلص بودم، او را می‌دیدم، چون خودش فرموده است که:

لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا «وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ» عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلْتُ لَهُمُ السَّعَادَةَ بِمَشَاهِدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَخْسِبُنَا «إِلَّا مَا يَتَّصِلُ

بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهٗ وَ لَا تُؤْتِرُهُ مِنْهُمُ»

اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد در وفای به عهد و پیمانی که داشتند «همدل» می شدند، سعادت دیدار ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و زودتر نصیب ایشان می گشت. پس ما را از ایشان دور نمی دارد مگر اعمالی که ما را ناخوشایند است و از ایشان نمی پسندیم.

«باید با هم همدل و متحد شویم و از خدا بخواهیم که ظهور آقایمان را

برساند»

من شیعه نیستم! اگر شیعه بودم برای آمدنش نذر سفره‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام می کردم.

من شیعه نیستم! اگر شیعه بودم نیشها را به جان به جای نوش می دیدم.

من شیعه نیستم! اگر شیعه بودم در راهش تحقیر می شدم ولی...

من شیعه نیستم! چون آبروی او را پیش همه با اعمال زشتم برده‌ام! شنیدم یکی می گفت:

این که می گویند منتظر امام زمان (عج) است همیشه...؟!؟

وای به حال من بیچاره! حال ای رفیق خدا وکیلی من و تو شیعه ایم!؟!...

## صوت قرآن

روزی علامه‌ی بحر العلوم با جمعی از یاران به حرم حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام آمده بودند.

معمولاً مقابل حرم هر امامی می‌باید دعای اذن دخول خوانده شود و این خود یکی از آداب زیارت است. ولی آن روز علامه بر خلاف روزهای دیگر، مقابل حرم حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ایستاد و این مصرع شعر را زمزمه کرد:

«چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن»

یاران پرسیدند: مقام علمی و یارسایی کسی چون شما و مکان مقدسی که در آن ایستاده‌اید با خواندن شعر مناسبت ندارد، علت چیست؟  
سید بحر العلوم جواب داد: چون وارد حرم مطهر شدم، حضرت مهدی علیه السلام را دیدم که در قسمت بالای سر حرم نشسته و با صدای جانبخش مشغول تلاوت قرآن می‌باشد. با شنیدن آن صدا این شعر بر زبانم جاری شد پس آن حضرت از قرائت قرآن دست کشید و حرم را ترک کرد.

## روبه روی دوست

دو نفر که به هم پشت کرده‌اند هر چه بیشتر بروند و هر چه بیشتر زمان بگذرد از هم دورتر می‌شوند. حال اگر یک نفر ایستاد یا برگشت برای بهم رسیدن آن دو کافی نیست. مگر آنکه وقت برگشت آنقدر سریع حرکت کند که بتواند راه رفته خویش و مسافت طی شده توسط دیگری را جبران کند. اما اگر هر دو روبه هم برگشتند دیری نمی‌پاید که دوباره بهم می‌رسند. بیایید تا مواظب باشیم پشت به یار موعود نکنیم و در راهی خلاف راه او حرکت ننمائیم. بیایید مراقب باشیم که اگر خود از او روی گردانده‌ایم لاقلاً آن قدر به فساد و تباهی کشیده نشویم که او هم از ما روی بگرداند. اما اگر خدا نکند - روزی چنین نیز شد، مبادا که ناامید شویم، مبادا که غفلتمان ادامه پیدا کند. بیایید در آن حال هم باز به سوی او برگردیم و از همه قوای خود و از همه استعدادهای خود، از همه بود و نبود و دار و ندار خود، مایه بگذاریم و از هر کس و از هر وسیله ممکن مدد بگیریم و فاصله‌ی فراق را جبران کنیم. اصلاً بیایید کاری کنیم که همیشه رو به او داشته باشیم. کاری کنیم که هرگز او روی از ما نتابد و ما از او روی نتابیم.



آخر مگر نه این است که در یکی از همین فرداها او خواهد آمد و ما را به یاری خواهد طلبید؟ اگر روبه او نداشته باشیم، اگر از او فاصله گرفته باشیم، اگر صدایش را نشنویم، یا اگر این همه دوری معنوی ما را در جبهه‌ی مخالفین او قرار داده باشد، چه باید بکنیم؟ چگونه باید سیاه روزی و نگون بختی خود ساخته را جبران کنیم. در آن روز، درد و داغ و حسرت‌مان چه سودی می‌بخشد و ابراز باور و ایمان چه نفعی دارد؟ امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (۱)

فرمود: الايات هم الائمة و الاية المنتظر القائم عليه السلام فيومئذ لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن امنت به قبل قيامه بالسيف، و ان امنت بمن تقدمه من آبائه عليهم السلام. (۲)

روزی که برخی از آیات پروردگار ظاهر گردد، کسی که از قبل ایمان نیاورده است یا در ایمان خود خوبی و خیراتی بدست نیاورده باشد، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد. آیات همان ائمه علیهم السلام هستند و آیه‌ی مورد نظر حضرت قائم علیه السلام است، پس در آن روز کسی که قبل از ظهور با شمشیر، به او ایمان نیاورده باشد، ایمان آوردنش نفعی نمی‌رساند، اگر چه به همه‌ی امامان قبل از او ایمان داشته باشد.

بیائید نگذاریم امام زمانان قربة الى الله تنها بماندا

## غَيْبَتُهُ مِنَّا «غیبتش از ماست»

گفتم که روی ماهت از من چرا نهان است

گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است

بسم الّٰهٰی گفت و از جا برخاست، جمعیت یک صدا صلوات فرستادند،

شیخ علی خودش هم شروع کرد زیر لب به صلوات فرستادن، حالا رسیده

بود پای منبر. پاهایش رمق زیادی نداشت دلش میخواست روی همان

پله‌ی اول بنشیند و از همان جا با مردم حرف بزند اما می‌دانست برای آنکه

همه را ببیند لااقل یکی دو پله‌ی دیگر بایستی بالا برود، دستش را به پایش

گرفت و یک یا علی گفت و بالا رفت. حالا نشسته بود آن بالا و دعای

همیشگی‌اش را می‌خواند، صحبتش را همیشه با این دعا آغاز می‌کرد.

دعایش که تمام شد سرش را بالا برد و نگاهی به جمعیت انداخت، گوش

تا گوش نشسته بودند و چشمها دوخته شده بود به او... دوستان و مریدانش

صفهای جلو را پر کرده بودند، بقیه را هم کم و بیش می‌شناخت، همگی اهالی همین شهر بودند و وقتی در کوچه و بازارهای حله آقا شیخ علی را می‌دیدند سلام و علیک می‌کردند. بیرون شبستان حیاط مسجد هم پر از جمعیت بود. چه مردم خوبی بودند!

به خاطر این بود که زندگی در کنار این مردم را به هر جای دیگری ترجیح می‌داد. صحبتش را شروع کرد. آخرهای صحبت طبق معمول گریزی هم به کربلا زد و یادی کرد از مظلومیت آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) مردم حالی داشتند و می‌گریستند، بعد گفت: امشب، شب جمعه است و درهای رحمت خداوند باز است.

بخشش خدا امشب حساب دیگری دارد، حیف است که از او چیزهای کوچک بخواهیم، مشکل اصلی اگر حل شود همه خواسته‌های کوچک ما هم برآورده می‌شود. کنار دریای لطف خدا هستید. کاسه‌های گدایی تان را کوچک انتخاب نکنید، از او فرج و گشایش کلی را بخواهید، بعد از مردم خواست که رو به قبله بنشینند. همه چنین کردند. حالا که رو به قبله نشستید، با من زمزمه کنید و این دعا را بخوانید... ابتدا می‌خواهیم به درگاهش شکوه کنیم:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِئْنَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

خدایا از اینکه پیامبرت (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) در میان ما نیست به تو شکایت می‌کنیم. کاش پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بود و دست ما را می‌گرفت و هدایتمان می‌کرد. وقتی خواست جمله‌ی دوم را بگوید بغض گلویش را گرفت و به حق حق افتاد،

جمعیت هم گریه کردند، آرام که شد ادامه داد «و غیبة ولینا» امام ما هم که در پرده‌ی غیبت است و ما او را نمی‌بینیم تا مشکلاتمان را به او بگوییم... «و کثرة عدونا» دشمنان ما هم که زیادند و راحتمان نمی‌گذارند. وقتی این جمله را گفت یاد مسافرت چند روز پیش خود به سامرا افتاد. چقدر دلش شکسته بود وقتی کنار حرم امام عسکری (علیه السلام) دشمنان به خاطر تشیع آزارش داده بودند و مسخره‌اش کرده بودند، تکرار کرد: «و کثرة عدونا» می‌خواست دعا را ادامه دهد و بگوید که «و قلّة عددنا» تعدادمان هم کم است. چشم دوخت به جمعیت. شاید هزار نفر در مسجد نشسته بودند و راز و نیاز می‌کردند. تازه در همین شهر حله چندین مسجد دیگر هم بود که حتماً همین حالا صدها نفر در آنها بودند، احساس می‌کرد نمی‌تواند این جمله را به راحتی بگوید. وسوسه‌ای بر جاننش چنگ انداخته بودا کجا تعدادمان کم است؟ این همه آدم مخلص. مسجد را سکوت فرا گرفته بود.

کم کم مردم سر بالا می‌کردند و آقا شیخ علی را می‌دیدند که بی‌هیچ حرکتی آن بالا نشسته است. ابراهیم، خادم مسجد که پای منبر نشسته بود، بیش از همه نگران بودا آخر می‌دانست آقا حال خوشی ندارد. از جا پرید و از پله‌ها بالا رفت، آرام دستی به پای آقا زد. آقا شیخ علی مثل آدم خوابی که حالا بیدارش کرده باشند، ناگهان به خود آمد، چشمش به مردمی افتاد که مات و مبهوت نگاهش می‌کردند. چاره‌ای نداشت دعا را ادامه داد - «و قلّة عددنا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علينا فصل علی محمد و آله...»

تعدادمان کم است، فتنه‌های سخت بر ما وارد می‌آید و روزگار بر ما غلبه

کرده است... از منبر پائین آمد. منتظر هیچ کس نشد. دوستانش می‌خواستند احوالش را بپرسند اما حوصله هیچ کس را نداشت. خیلی زود خود را به کوچه رساند. این اولین بار نبود که چنین افکاری به سرش می‌زد. در روایات خوانده بود «اگر فقط سیصد و سیزده نفر یعنی تعداد یاران پیامبر (ﷺ) در جنگ بدر برای یاری حضرت مهدی (عج) مهیا باشند او ظهور خواهد کرد. حالا با چشم خودش چندین برابر آنها را می‌دید در حالیکه از ظهور مولا خبری نبود، عبایش را به سرش کشید و به طرف خانه به راه افتاد. می‌خواست تصمیمش را برای فردا صبح عملی کند، باید زود می‌خوابید.

هنوز آفتاب نزده بود که شیخ علی از شهر حله خارج شد، یکی دو ساعت پیش از خواب بیدار شده بود نمازهای مستحبی و نماز صبحش را خوانده و راه افتاده بود و حالا هم در بیابانهای بیرون شهر جلو می‌رفت. می‌خواست جایی برود که هیچکس مزاحمش نشود و راحت و آسوده با مولایش حرف بزند، وقتی خوب از شهر دور شد جای دنجی را انتخاب کرد و روی خاکها نشست رو به قبله و به دعا مشغول شد. گاهی وسط دعا منقلب می‌شد و اشک می‌ریخت، بعد از دعا راحت و خودمانی شروع کرد با آقا صحبت کردن.

آقا خودت می‌دانی مردم این شهر روی من حسابی باز کرده‌اند، من که خودم را قابل نمی‌دانم، اما فکر می‌کنند من برای خودم آدمی هستم، درباره‌ی ظهورت از من سؤال می‌کنند، نمی‌دانم چه جوابی بدهم، مگر شما

نگفته‌اید وقتی به اندازه‌ی کافی یار و مددکار داشته باشم ظهور می‌کنم، خود شما از احوال این مردم خبر دارید. این همه آدم‌های خوب و مخلص بس نیست؟ آن وقت منتظر چه هستید؟ من که دیگر خسته شدم! و نمی‌فهمم که در این تأخیر چه حکمتی است!

سر در نمی‌آورم؟ صدای یایی را شنید که نزدیک می‌شده، اخم‌هایش درهم رفت، نمی‌دانست کدام آدم وقت ناشناسی مزاحم تنهایی‌اش شده است، چقدر سعی کرده بود که جای خلوتی را پیدا کند، حالا روی برگرداند...

مردی بالای سرش ایستاده بودند و لبخند می‌زند و لباس عربی سپیدی پوشیده بود، قیافه‌اش آشنا بود، اما شباهتی به همشهریانش نداشت. اخم‌های شیخ فروکش کرد. در چهره‌ی این مرد آرامشی بود که همه‌ی دلخوری‌اش از حضور این مهمان ناخوانده را شست و برد، چاره‌ای هم نداشت باید جواب سلام این غریبه را می‌داد.

سلام برادر، نمی‌شناسمت انگار اهل این طرفها نیستی؟ مرد با همان لبخند پرسید؟

آقا شیخ علی چه خبر است این همه سر و صدا راه انداخته‌ای؟ با که دعوا و عتاب و خطاب می‌کنی؟!

شیخ علی می‌خواست بپرسد مرا از کجا می‌شناسی؟ اما منحرف شد و پاسخ داد: داشتم با آقایم صحبت می‌کردم داشتم گله‌ای می‌کردم، مرد لبخندی زد و گفت: بیهوده گله می‌کنی، وقت ظهور نیامده است، مردم هنوز

آماده نیستند، تو اشتباه می‌کنی! با کوچکترین حادثه‌ای می‌لغزند! شیخ علی به اعتراض گفت: نخیر برادر خبر نداری، کاش توی مسجد بودی در این شهر حله هزاران شیعه‌ی مخلص وجود دارد که منتظرند تا آقا ظهور کند و جانفشانی کنند. همین دیشب کاش توی مسجد بودی. مرد عرب در حالی که رویش را از او بر می‌گرداند تا دور شود گفت: می‌توانیم امتحان کنیم، حاضری شیخ علی؟!

شیخ علی حالا با اضطراب از جایش بلند شده بود و چشم دوخته بود به این غریبه‌ای که گویی می‌شناختش. جواب داد بله حاضرم.

مرد عرب گفت: در این شهر فقط دو نفر منتظر واقعی ظهورند. یکی تو و دیگری عبدالکریم قصاب. شب جمعه افرادی را که به آنها مطمئنی به خانه‌ات دعوت کن، به عبدالکریم قصاب هم بگو، دو تا از بزغاله‌هایش را که می‌خواهد بکشد زنده نگهدارد و به پشت بام خانه‌ات بیاورد، من خودم خواهم آمد.

غریبه رفته بود. زانوان شیخ علی سست شد و به زمین افتاد. بلند بلند شروع کرد به زاری، باور نمی‌کرد که این غریبه خودش باشد، در میان گریه خودش را ملامت می‌کرد که چرا خوب رعایت ادب نکرده است. ساعتی گذشت حالا باید بلند می‌شد و به شهر باز می‌گشت. کار مهمی داشت، باید سراغ عبدالکریم قصاب می‌رفت، اگرچه باور نمی‌کرد که با وجود همه‌ی بزرگان و علماء، قصاب چنین مقامی داشته باشد.

شب جمعه خانه‌ی شیخ علی آماده‌ی پذیرایی از مهمان بود، هیچکس

نمی‌دانست غیر از خودش چه کسی به این مجلس عجیب و غریب دعوت دارد.

شیخ علی و عبدالکریم ساعتها نشسته بودند و با هم اسامی را زیر و رو کرده بودند، اینهایی که تک تک می‌آمدند و در خانه را می‌گرفتند از میان چند هزار نفر شیعیان شهر انتخاب شده بودند تا وفاداری خود را به اثبات برسانند شیخ علی پشت در حیاط قدم می‌زد، هر بار که در را می‌زدند سراسیمه به طرف در می‌دوید، خودش در را باز می‌کرد اما از او خبری نبود. اضطراب و انتظار امانش را بریده بود. نگاهی به داخل اطاقها انداخت، حالا دیگر همه آمده بودند و نوبت او بود که بیاید، لحظات به کندی می‌گذشتند، روی سکوی کنار حیاط نشست، نکند اشتباه کرده باشم و قرار برای شب دیگری باشد، احساس کرد حیاط دارد روشن می‌شود. فکر کرد کسی چراغ به دست به حیاط آمده است اما این نور چراغ نبود، سرش را بالا کرد، بالای سرش از پشت بام نور شدیدی به اطراف پراکنده شد مثل اینکه ماه در پشت بام فرود آمده، ابتدا وحشت کرد ولی بعد لبخند زد، معلوم بود که مولا آمده است. صدایی در فضای خانه پیچید همان صدای دلنشین بود.

عبدالکریم قصاب بالا بیاید. عبدالکریم از اطاق بیرون آمد، دستپاچه کفشهایش را از میان کفشها پیدا کرد و از راه پله‌ها بالا رفت، شیخ علی به حال قصاب غبطه می‌خورد و آرزو می‌کرد که جای او بود. چند لحظه بعد صدایش ریزش آب از ناودان بلند شد نگاهی به آسمان کرد، خبری از باران نبود. پس چه چیزی از ناودان پایین می‌ریزد؟ خون! حالا همه از پنجره‌ها



اطاق به حیاط می‌نگریستند که کف آن پر از خون شده بود. شیخ علی می‌دید که رنگ چهره‌ی بعضی پریده است و بعضی به لرزش افتاده‌اند. صدا بار دیگر در خانه طنین افکند. شیخ علی بالا بیاید. شیخ علی دو پله یکی کرد و خود را به بام رساند می‌خواست این بار آقا را سیر ببیند. وقتی به پشت بام رسید، قصاب را دید که در کنار آقا ایستاده و یکی از بزغاله‌ها را کشته حالا می‌فهمید که خون ناودان، خون بزغاله بوده، خود را به آقا رساند خواست خود را روی دست و پای آقا بیاندازد و ببوسد. آقا رو کرد به عبدالکریم قصاب و گفت: حالا بزغاله‌ی دوم. بعد رو کرد به شیخ علی و احوالش را پرسید: چطوری شیخ علی؟ یادت هست آن روز چه گفتم؟

امشب آمده‌ام تا خوب نشانت بدهم که زیادی به ما عتاب و خطاب می‌کنی. شیخ علی خجالت زده سر را پائین انداخته بود و گوش می‌کرد. حالا برو دوستانت را صدا بزن، همانهایی که با عبدالکریم انتخاب کرده‌اید. برو صدا بزن بالا بیایند. شیخ علی می‌ترسید وقتی برگردد آقا رفته باشد. اما وقتی شنید که آقا می‌گوید: نترس شیخ علی من اینجا منتظر می‌مانم تا تو برگردی، خوشحال به طرف حیاط دوید و از حیاط به سمت اطاق، با هیجان درب اطاق را باز کرد. می‌خواست بگوید: آقا اجازه دادند... اما در آستانه‌ی اطاق خشکش زد. هیچ کس نبود. همه رفته بودند، وقتی به پشت بام برگشت، همان لبخند را در چهره‌ی آقا دید. نگفتم شیخ علی نگفتم؟! دیدی چگونه جان خود را برداشتند و فرار کردند؟! اینان را از ظهور ما ترسانیده‌اند. اینان نمی‌دانند وقتی ظهور واقع شود، دنیا چه گلستانی

خواهد شد، عدل و آرامش حقیقی آن روز خواهد بود، خونی به ناحق ریخته نخواهد شد و حتی خفته‌ای بیهوده بیدار نمی‌شود. اینان خوب ما را نمی‌شناسند. من به دنبال یارانی هستم که بخواهند در عالم، عدل و داد حکومت کند حتی اگر به ضررشان تمام شود. نه اینکه در پی نفع خودشان باشد. حق را بخواهند حتی اگر به زیانشان باشد. دیدی شیخ علی؟ دیگر اینقدر به ما عتاب و خطاب نکن! این از مردم شهر حله که به آن می‌بالیدی، جاهای دیگر را همین گونه قیاس کن. شیخ علی آرام گوشه‌ی بام نشسته بود و اشک می‌ریخت. از طرفی آقا رفته بود و از طرفی این موضوع او را عذاب می‌داد که به جای اینکه برای مولا یار باشیم بار بر دوش او هستیم و چه بسا فراتر از آنان خواری باشیم که او را می‌آزاریم!

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: دو غیبت برای قائم (عج) ما است، یکی از آن کوتاه و دیگری طولانی است، هیچکس جز خواص شیعه جای او را در غیبت اول نمی‌داند و فردی جز دوستان خاصش در غیبت دوم از جای او آگاه نمی‌باشد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: همانا غیبتی برای صاحب امر (عج) وجود دارد که باید بنده خدا در آن هنگام تقوا و پرهیزگاری بورزد و به دین خدا چنگ زند.

زمانی بر مردم می‌رسد که امامشان از آنان غایب است. زراه می‌گوید عرض کردم: ای امام تکلیف مردم در آن هنگام چه چیز خواهد بود. حضرت فرمودند: باید مردم بر آن امری که هستند از تکالیف و اعتقادات مذهبی

تمسک جویند تا آن زمان که امام بر آنان ظاهر شود.

خواجه نصیر الدین طوسی (ره) می‌گوید: غیبت حضرت نه از خدای سبحان است و نه از خود حضرت. بلکه از مکلفین شیعه می‌باشد.

اصبغ بن نباته می‌گوید از علی (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: صاحب هذا الامر الشدید الطرید الفرید الوحید. (۱)

صاحب این امر «امام عصر (عج)» آن آواری رانده شده‌ی تنها و یکتاست.

امام حسین (علیه السلام): قائم (عج) هذه الامة هو تاسع من ولدی هو صاحب الغیبة و هو الذی یقسم میراثه و هو حی.

قائم (عج) این امت از نهمین فرزندان من است و اوست صاحب غیبت و اوست کسی که زنده است و میراثش را تقسیم می‌کنند!!

## عجب صبیری مولا دارد

با این همه احوال چه صبیری دارد؟ و چه خون دلی می خورد! در کوچه‌ها و خیابانهای شهر که قدم می‌زنی هرگاه مستمندی را دیدی و دلت به حالش سوخت، هرگاه مظلومی را دیدی و توان کمک نداشتی، هر کجا یتیمی را دیدی و آتش گرفتی، بدان که مسئولیت تو در این جامعه به عنوان یک شیعه رسیدگی به امور مستضعفان می‌باشد حال با نبود امکانات و نداشتن تمکن مالی و روحی به خود می‌پیچی و برزخ می‌شوی به یاد مولای غریبت مهدی (عج) باش که مسئولیت تمامی عالم امکان با اوست ولی دستان او را طناب غیبت بسته، و جهل ما او را به کنجی نشانده است پس او چه خون دلی می‌خورد و چه رنجی می‌کشد و اسفاه!

در زیارت جامعه می‌خوانیم: و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه: صبر ایشان در بلایا چون صبر ایوب است که طولانی شدن غیبتش آن را شدت بخشیده و دل پر خورش را به درد آورده است.

## غیبتی به خاطر ما!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: غیبت امام زمان (عج) بدان دلیل پیش می آید که مردم بر خود ظلم و ستم روا می دارند و با اعمال ناشایست بر خود اسراف می کنند.

غیبت او از ماست! به خاطر ماست؟

اگر ما او را می خواستیم می آمد، ولی ما او را رها کردیم و پی کارهای خویش رفته ایم؟

در جامعه‌ای که منسوب به مولای زمین و آسمان حضرت مهدی (عج) است، در رسانه هایش تبلیغ برای تنقلات و زوائد زندگی خیلی بیشتر از تبلیغ برای آن امام آسمانی است؟ آیا این ننگ نیست؟!

ما همیشه با دست خالی طلبکاریم!

آیا قدمی برای ایشان برداشته ایم که اکنون چنین مزورانه و حق به

جانب تقاضای یاری ایشان را داریم!

ولی این آقا خیلی مهربان و خوب است. هر چه باشد پسر فاطمه (علیها السلام) و علی (علیه السلام) است او به بدی ما نظر نمی کند، دست به دعا برداشته برای ما دعا کرده و از خدای تقاضای هدایت ما را می کند.

او وقتی گنهکاری ما را می بیند برای هدایت ما اشک می ریزد و از غفلتمان خون دل می خورد.

جان مولا (علیه السلام) هر که هستی مرد باش!؟

حدیث سرام: موسی بن جعفر (علیه السلام) عن صاحب هذا الامر (عج): قال هو الطريد الوحيد الغريب الغائب عن اهله الموتور بابیه: سرام می گوید: درباره ی امام عصر (عج) از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم: ایشان فرمودند: اوست رانده شده ی، تنها و بیگانه، پنهان ز خانواده اش و داغدار پدرش.

به ایشان تاسی کنیم، چرا رانده شده است و چرا این چنین تنها و بیگانه شده، آری بیگانه، چه قدر از ایشان دور شدیم و ایشان را فراموش کردیم که وجود مقدسش برای ما بیگانه شده!

اوست که پنهان ز خانواده اش زندگی می کند، چرا که بیم جان دارد حتی ز سادات.

اوست داغدار پدرش، همان پدری که یکه و تنها در خیل به ظاهر شیعیان گشته شد همان پدری که از کودک شش ماهه هم گذشت، همان پدری که برای پابرجایی دین از هیچ چیز دریغ نکرد.

اکنون نیز ما به ظاهر شیعیان به زعم خودمان یار ایشانیم و چه فکر  
 بیهوده‌ای ما برای ایشان باریم تا یار و چه بسا که خواری باشیم ایشان.  
 : «اهل کوفه هشتاد هزار نامه نوشتند حسین (علیه السلام) بپا، حسین (علیه السلام)  
 آمد اینچنین پیمان شکستند.»

ما نامه ننوشتیم برای مهدی (عج) زهرا (علیها السلام) ولی آیا به او می‌گوئیم  
 امام زمان (عج) یا ولی عصر (عج).

ولی عصر (عج) یعنی شخصیتی که در کره زمین آب از آب تکان  
 نمی‌خورد مگر به اجازه‌ی این آقا. حال ما چه پیمان شکنیم، نمک خوردیم  
 و نمکدان را شکستیم.

به ظاهر با آقا پیمان بستیم و در باطن دل به شیطان بستیم و مُرید او  
 شدیم.

و او را همچون جدّ غریبش تنها و بی‌یاور گذاشتیم.

ما ادّعا می‌کنیم که از دوستان ائمه هستیم، اما امروزه آقای ما خیلی  
 مظلوم است، ضربه‌ای که از ما به ظاهر شیعیان خورده از دشمن نخورده، ما  
 بنام ایشان نان می‌خوریم و چگونه حاضریم که این آقا ظهور کند در حالی  
 که عملاً از ائمه جدا هستیم و در باطن دشمن ایشانیم.»

سلام به آن آقای که همه جا آبروی شیعه را می‌خرد، سلام بر مولایی  
 که همیشه به یاد مظلومیت و تنهایی شیعه است.

سلام بر آن غریبی که هر روز صدای «هل من ناصر ینصرنی» او در  
 سرتاسر گیتی می‌پیچد ولی پاسخ لیبکی نمی‌شنود.

او چقدر غریب است و ما چقدر نامردیم.

حال: عنایتی از آقا که شامل حال یکی از شیعیان شده را با هم

می خوانیم:

شیعه‌ای که با جان و دل از دین دفاع کرد...



### تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

شخصی کتابی برای سرکوبی و ردّ مذهب شیعه نگاشته و در مجالس عمومی آن را مطرح می‌کرد. در نتیجه صدها نفر را به مذهب شیعه بدبین نموده و عقیده‌ی برخی را منحرف کرده بود. از طرفی کتاب را در اختیار کسی نمی‌گذاشت تا مطالبش مستقیماً و یا با واسطه در دست دانشمندان قرار گیرد و ایرادی بر آن وارد کنند. علامه‌ی حلی که یکی از بزرگترین متفکران جهان شیعه است، چندی به طور ناشناخته در جلسه‌ی درس آن شخص رفت و آمد کرد و سرانجام تقاضای خود را که دریافت آن کتاب بود ابراز داشت و چون شخص نتوانست به طور کلی دست رد بر سینه او بزند، گفت: من نذر کرده‌ام که کتاب را جزء یک شب به کسی واگذار نکنم. ناگزیر علامه پذیرفت که فقط یک شب آن کتاب نزد وی بماند.

علامه آن شب با یک دنیا خرسندی به رونویسی کتاب پرداخت. نظر علامه این بود که هر چه مقدور باشد از آن کتاب یادداشت بردارد و به

پاسخگویی آن اقدام نماید. اما همین که شب به نیمه شب رسید علامه را خواب فرا گرفت. به ناگاه دید مردی که در واقع چشم بیدار انسانهاست داخل اطاق گردید و فرمود: ای علامه تو کاغذها را خط کشی و آماده کن من کتاب را می نویسم. اما وضع چنان بود که علامه در خط کشی هم به آن شخص نمی رسید زیرا سرعت نوشتن او فوق العاده بود. پس فرمود: ای علامه تو بخواب و نوشتن را به من واگذار.

علامه بی چون و چرا فرمان آن شخص را اجرا کرد و خوابید ولی چون از خواب برخاست تمام کتاب را بدون هیچ کم و کاستی در دفتر خود منعکس یافت، گویند که تنها اثر و معترف شخص نویسنده همان نام مبارکش بود که در پایان کتاب ظاهراً با نقش «کتبه الحجّة» به چشم می خورد.



**گر کیمیا دهندت**

**بی معرفت. گدایی.**

**گر معرفت خریدی**

**بفروش کیمیا را**

## سخنان رسول خدا ﷺ درباره امام عصر (عج)

بدانید هیچ کس به او چیره نمی‌شود و هیچکس توانایی مقابله با او را ندارد و بدانید اوست سرپرست خلق در زمین از جانب پروردگار و اوست حکم و دستور خدا و او امین پروردگار در پنهان و آشکار از امور الهی است.

«معاشر الناس قد نیت لکم و امهتکم و هذا علی نفهمکم بعدی»

ای مردم شاهد باشید که من همه حقایق را در این خطبه برایتان بیان کردم و به شما تفهیم نمودم و این علی بن ابی طالب است که پس از من به شما حقایق را تفهیم خواهد نمود. (۱)

آن حضرت در روز غدیر خم که مورد اتفاق همه مسلمین است، پیرامون شخصیت و مقام حضرت ولی عصر (عج) سخنانی بسیار مهم ایراد فرموده‌اند که توجه شما را به آن جلب می‌کنیم:

«الا وانّ خاتم الائمة منّا القائم المهدي صلوات الله عليه»

---

۱- در کتب شیعه و سنی متواتر آمده است.

ای مردم بدانید آخرین امام معصوم از ما اهل بیت عصمت حضرت قائم  
حجة ابن الحسن المهدی (عج) است.

(یعنی قیام کننده به حق و بریا کننده حکومت جهانی که همه وجودش  
تحت فرمان پروردگار قرار گرفته و هدایت شده است صلوات و رحمت  
پروردگار بر او باد.)

«الَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ»

بدانید اوست که روش حق و دین الهی را آشکار می سازد.

«الَا إِنَّهُ المنتقم من الظَّالِمِينَ»

بدانید اوست که از ظالمین انتقام خواهد گرفت و ظالمینی که بشریت را  
از سعادت محروم نمودند و آنان را از خاندان عصمت (علیهم السلام) دور نمودند.

«الَا إِنَّهُ فاتح الحصون و هادمها»

بدانید اوست که دژهای شرک و کفر را فتح و نابود می سازد.

«الَا إِنَّهُ قاتل كل قبيلة من اهل الشرك»

بدانید اوست که هر گروهی را که اهل شرکند از بین خواهد برد.

«الَا إِنَّهُ مدرک كل ثار لاولياء الله عزوجل»

بدانید که او هر خون بناحق ریخته ای از دوستان خدا را باز خواهد  
ستاند.

«الَا إِنَّهُ ناصر دین الله عزوجل»

بدانید اوست که دین خدای بزرگ را یاری می کند.

«الَا إِنَّهُ الغرّاف من بحر عمیق»

بدانید او حقایق و علوم را از دریایی عمیق برگرفته و به خلق می‌دهد.

«الا إله يَتَمِّمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ»

او کسی است که هر صاحب فضیلتی را به فضلش می‌خواند و هر

بی‌فضیلت و جاهلی را به آنچه دارد می‌خواند.

«الا إله خَيْرُ اللَّهِ وَ مَخْتَارُهُ»

بدانید او برگزیده پروردگار و انتخاب شده او از تمام خلقت است.

«الا إله الْخَبْرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمَنْبُؤُ بِأَمْرِ إِيْمَانِهِ»

بدانید او واسطه انتقال سخنان پروردگار و سخنگوی اوست.

«الا إله الرَّشِيدُ الرَّسِيدُ»

او رشید و پایدار در همهٔ امور است.

«الا إله الْمَعْوِضُ إِلَيْهِ»

او امور خلق را در دست دارد و فرمانده کل در عالم است.

«الا إله قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»

او به قدری عظمت دارد که همه انبیاء و جانشینان آنها بشارت تشریف

فرمایی او را داده‌اند.

«الا إله الْبَاقِي حِجَّةً وَ لَا حِجَّةً وَ لَا حَقٌّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورٌ إِلَّا عِنْدَهُ»

اوست که آخرین حجت پروردگار است و پس از او حجتی نیست و حق

فقط نزد اوست و هدایت و نور پروردگار تنها نزد او است.

«الا إله لَا غَالِبَ لَهُ وَ لَا مَنْصُورٌ عَلَيْهِ إِلَّا أَنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَكْمِهِ

فِي خَلْقِهِ وَ أَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ»

بدانید که هیچ کس بر او غالب و پیروز نخواهد شد، آگاه باشید که او ولی  
خدا در زمین است و حکم او حکم خداست و از نهان و آشکار بنده‌های خدا  
آگاه است.

آیا ما امام زمانمان را همانگونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده‌اند  
می‌شناسیم؟

## راهی به بیراهه

دیده‌ای خواهی که باشم شه شناس

شاه را بشناسد اندر هر لباس

محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

هر کس که بخواهد بدون داشتن برنامه از امام زمانی که خداوند برای او تعیین فرموده به خدا نزدیک شود اگر خود را به رنج و مشقت هم بیندازد، خداوند تلاش او را نمی‌پذیرد و او در گمراهی متحیر است و خداوند اعمالش را دشمن می‌دارد و مثل او مثل گوسفندی است که از گله و چوپان خود جدا و منحرف شده و آن روز خود را به زحمت انداخته و این طرف دویده که ناگاه صدای چوپان دیگر بلند می‌شود که ای گوسفند به نزد گله و چوپان خود برو، تو سرگردان و متحیری و چوپان و گله خود را گم کرده‌ای. در این جاست که این گوسفند با اضطراب و نگرانی به طرفی می‌دود و هیچ چوپانی نیست تا او را به گله و چوپان اصلی‌اش رهنمون شود که ناگهان در



چنین حالتی گرگ فرصت را غنیمت شمرده و او را می‌خورد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای محمد به خدا قسم بعضی افراد این امت چنین‌اند کسانی که امام زمان معصوم از جانب خدا را بالای سر خود نمی‌دانند و او را نمی‌شناسند، اینان گمراه و سرگردانند و اگر چنین بمیرند به مرگ کفر و نفاق مرده‌اند و بدان ای محمد که پیشوایان ستم و پیروان آنان جدا شده از دین خدا هستند که هم خود گمراهند و هم دیگران را گمراه کرده‌اند اینان اعمالشان (نماز، روزه، حج، زکات و...) مانند خاکستری است که در روز طوفانی روی زمین قرار گرفته و باد به شدت آن را در هوا پراکنده می‌سازد که در نتیجه ذره‌ای از آن را نمی‌توانند برای خود حفظ نمایند و این همان گمراهی دور افتاده از راه حق است. (۱)

حال با تمام کج‌رویها و کاستیهایمان باز هم می‌توانیم خرسند باشیم که در نهایت راه فلاح و رستگاری را با وجود مقدس امام عصر (عج) خواهیم یافت.

## ما در کار شما کوتاهی نمی‌کنیم

این کلامی است که وجود مقدس امام زمان (عج) در نامه‌ی خود به شیخ مفید (ره) فرمودند:

«ما از همه چیز شما آگاهیم و هیچ خبری از شما بر ما پوشیده نیست و می‌دانیم چه بدبختی به شما اصابت نموده است، از آن وقتی که بسیاری از شما عهد خود، درباره‌ی وفادار بودن به ما را پشت سر انداختید، مثل اینکه چیزی از آن نمی‌دانید.»

ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم و اگر اینطور نبود بلاهای فراوان به شما روی آورده و دشمنان شما را بیچاره می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

- می‌دانیم چه بدبختی به شما اصابت نموده است-

آری، این کلامی است که آقا به شیخ مفید (ره) فرمودند، ولی جا دارد تشریف یکی از دوستان مخلص را به محضر با هر التور آن وجود مقدس

بنگام که خالی از لطف نیست.

او می‌گفت: چندی پیش وقتی از لحاظ روحی توانسته بودم با آقا (عج) ارتباط برقرار کنم، شبی در عالم خواب دیدم که ایشان گوشه‌ای ایستاده‌اند و یکی از اطرافیان‌شان کاغذی در دست دارد که می‌گوید در این کاغذ اسم یاران حضرت آمده است، از قضا اسم من را نیز خواند، با حالتی آشفته و پریشان و به خاطر اعمال ناخوشایند خویش شرمنده شدم می‌خواستم فریاد بزنم که مولا جان شما کجا و من کجا؟! من لایق چنین احسانی نیستم. جلوتر رفتم تا به مقابل حضرت رسیدم، گفتم: آقا جان خیلی شرمنده‌ام، در نبود شما خیلی احساس تنهایی و غربت کردم، در نبود شما طعنه‌ها شنیدم از خودم، داشتم همین‌طور می‌گفتم که یکمرتبه صدای روح نواز حضرت را شنیدم که فرمودند: من می‌دانم نیازی به گفتن نیست!

پس از اینکه از خواب بیدار شدم به این اندیشیدم که چقدر آقا غریب است و چقدر مهربان! برای اینکه با ذکر بدیهایم و شمردن آنها بیشتر شرمنده نشوم به من گفت: می‌دانم! و واقعاً می‌دانست چقدر شرمنده‌ام که نتوانسته‌ام برای ایشان قدمی بردارم، حداقل اینکه نتوانسته‌ام با گناه نکردن دل ایشان را نسوزانم! وای بر من!

این دوست برایم تعریف می‌کرد و های‌های می‌گریست. خوشا به حالش که...

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید



**ما گمشده‌ای داریم**

## گمشدگان منتظر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی شگفت می‌فرماید: بر خدا سزاوار است که اهل ضلالت را به بهشت وارد سازد؟

«حقیق علی الله أن یدخل اهل الضلال الجنة» (۱)

ضلالت و بهشت؟؟ آیا پذیرفتنی است؟ این غرابت شاید در همان دوران هم، همه را به شگفتی کشانده باشد و شاید از همین روست که امیرالمؤمنین علیه السلام برادر و یار همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله سخن او را تبیین و تفسیر می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با این تعبیر ایمان آورندگانی را قصد کرده است که در زمان فتنه بر پیروی از امام غائب خویش به پا خیزند. امامی که جایگاهش پنهان و وجود نازنیش پوشیده از دیده‌ی همگان است. آنان به پیشوایی او اقرار

دارند و به ریسمان ولایت او چنگ زده و چشم انتظار او هستند. یقین می‌ورزند، تردید ندارند، صابر و شکیبا و تسلیم فرمانهای او هستند ضلالت آنها تنها به این معناست که نسبت به جایگاه امامشان و شناسایی شخص پیشوایشان گمشده به حساب می‌آیند. پس این «گمشدگی» است نه «گمراهی» و این «گمشدگی» ماست نه گمشدگی امام علیه السلام این گمشدگی را به تعبیری دیگر می‌توان سرگشتگی نامید.

و زیباست تعبیر مولا که فرمود «والَّذین قاموا فی زمن الفتنة علی الائتمام بالامام الخفی المکان»

«آنان که در زمان فتنه به پیروی از امام غائب علیه السلام برمی‌خیزند»<sup>(۱)</sup>  
گمشده نمی‌نشینند، گمشده از جستجوی راه دست نمی‌کشد، گمشده منتظر در طلب امامش، در تکاپوی یافتن مولایش سرگردان و سرگشته است. پس یکی از ویژگیهای منتظرین را همین سرگشتگی و سرگردانی و احساس گمشدگی می‌توان دانست.

## انتظار همیشگی

انتظار وقت نمی‌شناسد، صبح و شام نمی‌شناسد، گاه و بیگاه نمی‌شناسد. انتظار، سوز شوقی است که به جان می‌افتد، شعله‌ی عشقی است که در دل می‌گیرد، تا جان به تن منتظران است و تا دلشان می‌طپد، انتظارشان می‌سوزاند و گرما می‌بخشد. در خانه‌اند یا در کوچه و بازار، در بسترند یا در کشاکش کار، در تنهایی یا در اجتماع، در آسانی یا در سختی، در سلامت یا در مریضی، در وطن یا در سفر، در هر زمان در هر جا و در هر حال، فکر و ذکر منتظران مشغول به یار مورد انتظار است. اصلاً بنده‌ی مومن خدا در دوران غیبت امامش، لحظه‌ای را بی‌انتظار نمی‌گذراند «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْتَظَرَ الْفَرَجِ وَ مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ» محبوب‌ترین کارها در نزد خدای عزوجل انتظار فرج است و بنده‌ی مومن همواره در حال انتظار به سر می‌برد. (۱)

و امام صادق علیه السلام فرمود: انتظار الفرج صباحاً و مساءً، در هر صبح و شام منتظر فرج باش! این فرمان امام به انتظار از نگاهی دیگر نوعی خبر دادن از نامعلومی زمان فرج است. به عبارت دیگر شاید مقصود این باشد که صبحگاهان منتظر فرج باش، زیرا چه بسا تا شامگاهان فرج فرا برسد و شامگاهان منتظر فرج باش زیرا چه بسا تا صبحگاه بعدی ظهور امضاء گردد.



## ظهور بسیار نزدیک است

یکی از مطالبی که اگر در اذهان عمومی مردم جا بیافتند باعث سرعت یافتن ظهور امام عصر ارواحنا فداه خواهد شد، این است که فرج آن حضرت نزدیک است و این مطلب را آن حضرت بطور مکرر در تشرفات در خواب یا بیداری به عده‌ای شیفتگان خود تذکر داده‌اند. در اینجا یک تشرّف به محضر مولا را ذکر می‌کنیم.

یکی از علماء بزرگ اخلاق از پدر بزرگوارش نقل می‌فرمود: علت آنکه در مشهد دعای ندبه موسوم شد که خوانده شود این بود که: یکی از تجار اصفهان که مورد وثوق من و جمعی از علماء بود، نقل می‌کرد: من در منزل، اتاق بزرگی را به عنوان حسینیه اختصاص داده‌ام و اکثراً در آنجا روضه خوانی می‌کنم. شبی در خواب دیدم که من از منزل خارج شده‌ام و به طرف

بازار می‌روم، ولی جمعی از علمای اصفهان به طرف منزل من می‌آیندا وقتی به من رسیدند گفتند: فلانی کجا می‌روی؟ مگر نمی‌دانی منزلت روضه است. گفتم: نه منزل ما روضه نیست. گفتند: چرا منزلت روضه است و ما هم به آنجا می‌رویم و حضرت بقیه الله علیه السلام هم آنجا تشریف دارند، من فوراً با عجله خواستم به طرف منزل بروم آنها به من گفتند: با ادب وارد منزل شو، من مؤدبانه وارد شدم، دیدم جمعی از علماء در حسینیه نشسته و در صدر مجلس هم حضرت ولی عصر علیه السلام نشسته‌اند. وقتی به قیافه آن حضرت دقیق شدم دیدم، مثل آنکه ایشان را در جایی دیده‌ام. لذا از آن حضرت سؤال کردم که آقا من شما را کجا دیده‌ام؟

فرمودند: همین امسال در مکه در آن نیمه شب در مسجد الحرام، وقتی آمدی نزد من و لباسهایت را نزد من گذاشتی من به تو گفتم: مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار.

تاجر اصفهانی می‌گفت: همین طور بود یک شب در مکه خواب از سرم پریده بود با خودم گفتم: چه بهتر که به مسجد الحرام مشرف شوم و در آنجا بیتوته کنم و مشغول عبادت شوم، لذا وارد مسجد الحرام شدم، به اطراف نگاه می‌کردم که کسی را پیدا کنم لباسهایم را نزد او بگذارم و بروم وضو بگیرم، دیدم آقای در گوشه‌ای نشسته‌اند خدمتش مشرف شدم و لباسهایم را نزد او گذاشتم می‌خواستم مفاتیحهم را روی لباسهایم بگذارم فرمودند: مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار و من طبق دستور ایشان عمل کردم و مفاتیح را زیر لباسهایم گذاشتم و رفتم وضو گرفتم و برگشتم و تا صبح در

خدمتش و در کنارش مشغول عبادت بودم ولی در تمام این مدت حتی احتمال هم ندادم که او امام عصر «روحی فدا» باشد.

به هر حال در خواب از آقا سؤال کردم: فرج شما کی خواهد بود؟  
فرمودند: نزدیک است به شیعیان ما بگویید دعای ندبه را روزهای جمعه بخوانند. (۱)

هزار مرتبه گر شویم این دهان به مشک و گلاب

هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است



# مکہ ی عشق

## کعبه‌ی دلها

حدیث حضرت زهرا علیها السلام

محمد بن لبید می‌گوید به فاطمه علیها السلام گفتم: سرورم من مسأله‌ای از شما سؤال می‌کنم که سینه‌ام نسبت به آن آرام نمی‌گیرد.  
فرمودند: بپرس، گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش به صراحت علی علیه السلام را به امامت منصوب کردند؟  
فرمودند: واعجبا آیا روز غدیر خم را فراموش کردید؟ عرض کردم: درست است که در غدیر خم چنین بود ولی من می‌خواهم یکی از سخنان خصوصی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره به شما فرمود بگویید؛ فرمودند: خدا را شاهد می‌گیرم که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: علی بهترین کسی است که به جای خودم در میان شما باقی می‌گذارم و اوست امام و خلیفه بعد از من و نیز دو فرزندم حسن و حسین و نه فرزند آنها علیهم السلام که پیشوایان

شایسته‌اند؛ اگر از آنان پیروی کنید آنان را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت و اگر به خلاف آنان حرکت کنید و مخالفت نمایید تا روز قیامت بین شما اختلاف خواهد بود. عرض کردم: پس چرا علی علیه السلام حق خود را نگرفت؟

فرمودند: بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مَثَلِ امام «یا مَثَلِ علی» مثل کعبه است که باید مردم سراغ او بروند نه آنکه او به سراغ مردم برود. «زیرا مردم بایستی قدر علم و عصمت او را بدانند و اگر چنین باشند چون تشنه‌ای سراغ آب خواهند رفت و لازم نیست آب به سراغ آنان بیاید. اگر انسان تشنه نباشد به سوی آب نخواهد رفت حتی اگر آب را هم جلوی دهان او بگیرند آن را نخواهد خورد و آن را به زمین می‌ریزد.»<sup>(۱)</sup>

پس فرمودند: به خدا قسم اگر این مردم حق را به اهلش واگذار می‌کردند و به دنبال خاندان پیامبرشان حرکت می‌کردند حتی دو نفر هم یافت نمی‌شدند که درباره‌ی خدا با هم اختلاف داشته باشند و همانا امامی پس از امام دیگر حکومت حق را به دست می‌گرفت تا قائم (عج) ما که نهمین از فرزندان حسین علیه السلام است قیام کند، ولی آنها امام قرار دادند کسی را که خداوند او را عقب قرار داده بود. تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شد و انتخاب کردند به شهوات و نظرات خود آنچه را انتخاب کردند، نابودی و مرگ بر آنان آیا نشنیده‌اید خداوند می‌فرماید: «و پروردگارت آنچه می‌خواهد خلق می‌فرماید و اوست که انتخاب می‌کند نه مردم، و مردم حق

انتخاب ندارند، بلکه شنیده‌اند، خدا چه فرمود ولکن آنان همانطور که خدای سبحان در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید که: «این چشم‌های ظاهرشان نیست که کور است بلکه دل‌هایشان کور است و چیزی نمی‌فهمند.» هیئات چه دورند از حقیقت آرزوهایشان را در دنیا گسترش و اجل‌هایشان را فراموش نمودند پس نابود و هلاک شدند و خدا اعمالشان را ضایع و تباه سازد.

«خدایا به تو پناه می‌برم از ستم‌کاری پس از سرگردانی!»

اینطور که خواندید مثل امام مثل کعبه است.

عارفی می‌گوید «هرگاه رو به قبله می‌ایستی و می‌خواهی نماز بخوانی،

ایا نیاز هست که حتماً کعبه را ببینی تا به آن اقتدا کنی!

امام نیز همین گونه است، نبایستی حتماً او را دید تا به او اقتدا کرد،

هنگام نیت برای خواندن نماز اول وقت قامتتان را در صف نماز جماعت

امام عصر علیه السلام ببندید.»

بایستی برای حج دل را از دل‌بستگی‌ها خالی کرد باید از تجملات دوری

کرد بایستی دل از ظواهر کند، برای رسیدن به وجود مقدس امام عصر (عج)

هم بایستی هدف و مقصد ایشان باشند و چه خوش است مقام «حاجی» که

ایشان به بنده‌ی خدا بدهند.

کعبه یک سنگ نشانیست که ره‌گم نشود

حاجی احرام دگر بند که دلدار آنجاست

## آیا یاری دهنده‌ای هست که مرا

مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف بحار  
الانوار نقل فرموده:

وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام به قطمطانه (منزلی در نزدیکی کوفه)  
رسید، مشاهده فرمود خیمه‌ای در آنجا بریاست.

فرمود: این خیمه از کیست؟ گفتند: از عبدالله بن حر حنفی است،  
حضرت او را خواستند و سپس به او رو کرده فرمودند: ای مردا تو شخص  
گناهکاری هستی و اگر در پیشگاه پروردگار توبه نکنی و همین حالا به یاری  
من نیایی خدای تعالی تو را مؤاخذه می‌نماید و اگر مرا یاری کنی جدم در  
پیشگاه الهی شفیع تو خواهد بود.



او در جواب گفت: ای فرزند رسول خدا ﷺ به خدا قسم اگر اینکار را کنم، اولین کسی هستم که در رکاب شما گشته می‌شوم اما اسبی دارم که تا کنون بر آن سوار نشده‌ام و بسیار عالی است، آن را تقدیم می‌نمایم.  
حضرت ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه روی مبارک خود را از او برگردانید و فرمودند:

ما نه به تو و نه به اسب تو، احتیاجی نداریم. و ای مرد از اینجا فرار کن، نه با ما و نه علیه ما باش، زیرا کسی که ندای مظلومیت ما اهل بیت را بشنود و جواب مثبت ندهد، خدای تعالی او را با صورت در آتش جهنم خواهد افکند.

نکند صدای «هَلْ مِنْ مُغِيثٍ» امام زمان (عج) را بشنویم و خود را به غفلت بزنیم.

بایست مراقب بود تا دلبسته نشد تا هر کجا که لازم باشد به یاری حضرتش بشتابیم و تا آخرین قطره‌ی خون از او دفاع کنیم.

نکند که درگیر بازیهای دنیوی باشیم و وجود نازنین آخرین سفیر کبیر آسمانی را یکه و تنها به حال خود واگذاریم.

همیشه گوش به زنگ باشید، همیشه آماده باشید، شاید لحظه‌ای را که ما انتظارش را می‌کشیم، لحظه‌ای دیگر فرا رسد.

زهر هر چه غیر دوست چرا نگذرد کسی

کافر برای خاطر بت از خدا گذشت

## بیانات آقا در مظلومیت خویش

از امام محمد باقر علیه السلام در بیانان سخنان امام عصر (عج) هنگام ظهور مقدسشان روایت شده است که می فرمایند:

پس قائم علیه السلام بین رکن و مقام می ایستد و نماز خوانده و به همراه وزیر خود رو به مردم نموده و می فرماید:

ای مردم ما از خداوند علیه کسانی که به ما ظلم کردند یاری می خواهیم آنان که حق ما را گرفتند.

- ما امروز همه مسلمانها را شاهد می گیریم که مظلوم واقع شدیم.
- مردم ما را طرد کردند و بر ما ستم شد.
- ما را از سرزمین و اموال و بستگانمان اخراج نمودند.
- ما مورد قهر آنان قرار گرفتیم.

آگاه باشید، ما امروز از خدای تعالی و از هر مسلمانی کمک و یاری می خواهیم. (۱)

تشنه را چشمه نیز چشم انتظارست

آن سان که تشنه بر چشمه بی قرارست

## مظلوم‌ترین فرد عالم

جناب حجة الاسلام آقا قاضی زاهدی در کتاب شیفتگان حضرت مهدی (عج) چنین نقل کرده‌اند که:

دانشمند محترم و عاشق اهل بیت جناب حجة الاسلام حاج سید مرتضی مجتهدی داستان جالبی را در اختیار بنده قرار دادند که ذکرش در اینجا لازم است، ایشان می‌فرمایند:

مرحوم حجة الاسلام شرفی از شخصیت‌هایی بود که به مراتب خدمت حضرت آقا مشرف شده بود، ایشان یکی از تشرفات خود را این گونه نقل کردند که:

به عتبات مقدسه مشرف شده بودم و در حرم سید الشهداء علیه السلام مشغول زیارت بودم، چون دعای زائرین در قسمت بالای سر حرم مطهر امام حسین علیه السلام مستجاب است، در آنجا از خداوند خواستم مرا به محضر مبارک مولایم حضرت مهدی (عج) مشرف گرداند و دیدگانم را به جمال بی‌مثال آن بزرگوار روشن نماید.

مشغول زیارت بودم که ناگهان خورشید جهان تاب جمالش ظاهر گردید، گرچه در آن هنگام حضرتش را نشناختم ولی شدیداً مجذوب آن بزرگوار شدم، پس از سلام از ایشان پرسیدم شما کیستید؟

**آقا فرمودند: من مظلوم‌ترین فرد عالم هستم.**

من متوجه نشدم و با خودم گفتم: شاید ایشان از علمای بزرگ نجف هستند و چون مردم به ایشان گرایش پیدا نکرده‌اند، خود را مظلوم‌ترین فرد عالم می‌دانند، در این هنگام متوجه شدم که کسی کنارم نیست.

با خود اندیشیدم که چرا حضرت آقا مظلوم‌ترین فرد عالم هستند؟! و به این نتیجه رسیدم که مظلوم کسی است که حقش پایمال شده باشد و هر کس حقش بیشتر و بالاتر باشد و حقوق بیشتری از او گرفته شده باشد مظلوم‌تر است.

از طرفی آقا منجی آخر الزمان و همان یگانه شخصیت طراز اول جهانی هستند که تمامی پیامبران الهی بشارت ظهورش را داده‌اند، پس او حقش از همه بالاتر است و حالا که این حق را از ایشان گرفته‌اند «او مظلوم‌ترین فرد عالم» است.

## داغدار میخ سوزان

یکی از علما به نام آقا سید حسن احمدی در مجلس روضه‌ای در دهه‌ی سوم محرم سال ۱۳۷۷ چنین نقل می‌کردند که:

یکی از سادات که انسانی راستگو و با فضیلت هستند، در مورد ضربه دیدن سینه مادرش حضرت زهرا (سلام الله علیها) با میخ در بسیار حساس بودند و می‌گفتند من طاقت این جمله را که میخ در سینه‌ی مادرم فرو رفت را ندارم و می‌گفتند همواره با خودم می‌اندیشم که این میخ چگونه بوده است و به چه نحوی به سینه‌ی بی‌بی فرو رفته و سینه‌اش را شکافته است.

شب‌ی در عالم خواب دیدم که عده‌ای ایستاده‌اند و امام عصر (عج) بر اسبی سوار هستند و برای آن جمع حاضر سخنرانی می‌کنند. به ناگاه دیدم همه‌ی نگاهها به طرفی برگشت و مشاهده کردم پیرمردی آمد و در کنار حضرت آقا ایستاد و چیزی را از جیبش بیرون آورد و به آقا داد و آقا به

محض دیدن آن بسیار غمگین گشته و نالان و گریان شدند. من نیز بسیار ناراحت شدم و گفتم این پیرمرد که بود و چه چیزی را به آقا دادند که آقا را این همه منقلب کرد. کسی که در کنار من بود گفت: سید، این پیرمردی را که دیدی سلمان است و آن چیزی را که به آقا داد میخی بود که به پهلوی بی‌بی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرو رفته بود، آقا طاقت ندارند که همیشه این میخ همراهشان باشد، لذا این میخ در دست سلمان است و گاهی اوقات آن را برای آقا می‌آورند و به ایشان نشان می‌دهند و آقا مقداری گریه می‌کنند و مجدداً آن را به سلمان بازمی‌گردانند.<sup>(۱)</sup>

## شکوه‌ای با مادر

سلام بر تو ای مادر، ای مهربان، ای ملیکه‌ی با تقوا، همسر حجت خدا، مادر ولی خدا، بار دیگر دلم گرفته است و آمده‌ام کنار تربت تو، همان تربت بی‌نشان، با تو کمی سخن می‌گویم، شاید اندکی آرام شوم. دیشب قبر بابا را زیارت کردم، در نجف چیزی دیدم که دلم آتش گرفت. لوله تانک‌هایی که از روی کینه و عداوت به سمت حرم بابا نشانه رفته بود و خونی که به در و دیوار حرم پاشیده شده بود و اجساد بی‌جان‌ی که حتی تا آخرین نفس رو سوی امامشان علی بن ابیطالب (علیه السلام) داشتند.

شب جمعه نیز کربلا بودم حرم خالی بود از خیل زائران همیشگی، دیوارها هم سوراخ، سوراخ شده بودند و هدف تیر عاشقان دنیا! نماز را آنجا گذاردم و زیارت جدم حسین (علیه السلام) را همچون همیشه خواندم و آنگاه با سایر دعاها فرج را از خدا خواستم... خسته‌ام مادر، خسته. به یاد آن روزها که در کنار تو بودم و عضوی از وجود تو، آن روزها چه سخت گذشت.

خسته‌ام خسته؛ آتش کینه‌ای که در خانه‌ی تو را سوزاند، همان آتشی که خیمه‌های جد غریبم حسین (علیه‌السلام) را خاکستر کرد، اکنون از سلاحهای این درخیمان به سوی گنبد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و فرزندش روانه است. مادر آتشی که خصم به خانه‌ی تو زد، هنوز قلب مرا می‌سوزاند، به خاطر دارم آن وقتی را که عمه زینب ناله می‌کرد. صدا زدی: دخترم نگران نباش، وعده الهی انجام خواهد شد.

اکنون در کنار تربت بی‌نشان تو روی خاکها نشسته‌ام و به یاد مظلومیت تو و غربت بابایم علی (علیه‌السلام) اشک می‌ریزم. با من سخن بگو مادر... مثل آن روزها!

مادر چه کنم؟ که ریسمان غیبت دستهایم را بسته است و توان هیچ کاری ندارم و راستی چقدر صبر تلخ است. صبری که مثل صبر بابایم علی (علیه‌السلام) است. مادر باز پدر چاه داشت تا برای او درد دل کند ولی من چاه هم ندارم. کاش برایم دعا کنی و فرجم را از خداوند بخواهی! مادر، از آن زمان که رفتی چه شبها که گریستم، در مدینه، در بقیع، در کربلا، در سامرا و هر کجا که شد. به کنار کعبه رفتم، پرده را گرفتم و خالصانه خواندم. «اللهم انجزلی ما وعدتني» خدایا وعده‌ای که به من داده‌ای را به انجام برسان و آن گاه در کنار حائر حسینی به خدا عرض کردم: در قرآن فرمودی: «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» من ولی دم حسینم، مقدر کن خونسش را از ظالمان بازستانم تا آن پرچم سرخ مظلومیت را از بالای آن گنبد زرین پایین آوردم و پرچم سبز و ظفرمند اسلام را با شعار «البیعة لله تعالی»



(بیعت فقط برای خداست)، به جای آن به اهتزاز درآورم.

مادر جان! چه روزها که کنار قبر یکایک انبیاء الهی ایستادم و با آنها سخن گفتم و آنها چه درد دلها و رازها که با من در میان گذاشتند، آخر خدا مقدر فرموده است رسالت ناتمام آنها را من تمام کنم. چه شبها در کنار قبر پدرانم در نجف و بقیع و کاظمین و کربلا نشستم و راز دل گفتم و از آنها قوت قلب گرفتم. مادر، اما گویا وقتش نرسیده است می دانی مادر: این بار با دفعات قبل فرق می کند: مقدماتش در دست مردم است، باید آماده شوند. نه همچون قبل که وقتی انبیاء می آمدند به تعبیر قرآن: یا آنها را تکذیب می کردند و یا می کشتند، نه، این بار حجت خدا می آید با دستمایه ای از قدرت الهی در حالی که گردش را یارانی با اخلاص گرفته اند.

همه شب زنده دار و با تقوا و آب دیده و پیروز از امتحان بیرون آمده و می رود تا یک بار هم که شده جلوه ی مسلمانی را بر قامت زمین بیوشانند. مادر چه اشکها ریخته ام، دوشنبه ها و پنجشنبه ها، می دانی چرا؟

مادر، رنجهایم بسیار است. از نامه سیاه تبه کاران و کافران دلگیر می شوم اما نه بسیار.

آنگاه خون دل می خورم که نامه ی سیاه اعمال شیعیان را می بینم. آنها که دم از دوستی من می زنند. آخر چرا اینگونه اند. چرا به من دروغ می گویند: می گویند دوستم دارند، آخر این دوستی است!

هر کس به طریقی دل ما می شکند بیگانه جدا، دوست جدا می شکند بیگانه اگر می شکند حرفی نیست از دوست بپرسید چرا می شکند

آنها از پشت به من خنجر می‌زنند. مگر نگفته بودم: شیعیه‌ی من باید  
تقوا پیشه کند، پاکیزه باشد، آماده باشد، محاسن اخلاق پیشه کند، پس این  
چه رفتاری است؟

خداحافظ مادر.

باز هم پشت خواهم آمد، خداحافظ

فقط برای ظهورم دعا کن. مادر... به سلامت

### شیعیان هنوز تشنه‌ی وجود ما نیستند

صاحب کتاب شریف شیفتگان حضرت مهدی (عج) از قول آن مرحوم نقل می‌کند که:

«در مسجد جمکران قم اعمال را به جا آورده و با همسرم می‌آمدم. دیدم آقای نورانی داخل صحن شده و قصد دارند به طرف مسجد بروند. گفتم: این سید در هوای گرم تابستان از راه رسیده و تشنه است. ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد، پس از آنکه ظرف آب را پس داد گفتم: آقا شما دعا کنید و فرج امام زمان (عج) را از خدا بخواهید تا امر فرجش نزدیک شود.»

آقا فرمودند: شیعیان ما به اندازه‌ی آب خوردنی ما را نمی‌خواهند، اگر می‌خواستند دعا می‌کردند و ما می‌آمدیم.»

این را فرمود و تا نگاه کردم آقا را ندیدم، فهمیدم وجود مقدس امام زمان (عج) را زیارت کردم و حضرتش امر به دعا فرمودند.

به همین دلیل باید بگوییم ما تشنه‌ی حضرت نیستیم، ظهور بسیار نزدیک است و کافی است مثل تشنه‌ای بی‌رمق آب را طلب کنیم.

حالا یک سؤال پیش می‌آید و آن این است:

کسی که تشنه‌ی آقاست آیا به ایشان تهمت می‌زند؟!؟

تهمت؟

مگر چه کسی به حضرت تهمت زده که این چنین می‌گوییم.

ما وقتی حضرت آقا را (العیاذ بالله) به زعم خویش، «قاتل» می‌پنداریم و

یا ایشان را بر هم زننده نظم حاکم بر جامعه می‌شناسیم، آیا این تهمت

نیست؟!؟

آیا این تهمت نیست که می‌گوییم، آقا بیاید چکار کند. حتماً اول

می‌خواهد سر مرا از بدنم جداگرداند؟!؟

جای بسی تعجب است.

مثال ما مثال تشنه‌ای است که لیوان آب را می‌شکند.

در پایان این قسمت قضیه‌ای را که در کتاب «راهی به سوی نور» از یکی

از دوستان خوب امام زمان (عج) نقل شده برایتان بازگو می‌کنم:

می‌گوید: روزی با یکی از افراد که به صورت ظاهر چهره‌ی مقدس مآبانه

داشت درباره‌ی ظهور امام زمان (عج) صحبت می‌کردیم. از جمله به ایشان

گفتیم: ما باید مردم را به یاد امام زمان (عج) بیاندازیم و برای فرج آن

حضرت دعا کنیم.

او دست خود روی گلویش نهاد و گفت: امام زمان (عج) بیاید و سر ما را

بزند؟! (العیاذ بالله)

من خیلی دل شکسته شدم و بغض راه گلویم را گرفت و با حالت گریه به

منزل رفتم و در مظلومیت امام زمان (عج) اشک زیادی ریختم و حتی غذا هم نتوانستم بخورم.

تا آنکه تقریباً بین خواب و بیداری حضرت ولی عصر (عج) را در حالیکه محزون بودند دیدم، در همان حال آن حضرت سه مرتبه (درباره‌ی جمله‌ای که آن شخص گفته بود که آقا بیاید و سر ما را بزند) فرمود: «تهمت می‌زنند، تهمت می‌زنند، تهمت می‌زنند».

آه که چقدر ما بی‌معرفت و دور از حقیقتیم.

و به راستی هنوز احساس عطش نسبت به امام زمان (عج) نکرده‌ایم. اگر بدانیم با بودن ایشان دیگر ظلم و جور معنا ندارد.

اگر بدانیم با ظهور ایشان قحطی و گرسنگی بساط خویش را از کوهی زمین بر می‌چینند. و اگر بدانیم وقتی ایشان بیایند «مدینه‌ی فاضله‌ای» خواهیم داشت که تمامی انسانها آرزوی تحقق آن را داشته‌اند. دیگر به ایشان تهمت نمی‌زنیم «و فقط لحظه شماری می‌کنیم تا آقا بیایند»

و در چشم بر هم زدنی کاخهای ظلم و جور را ویران کنند و احکام را به اقامه درآورند و عزت از دست رفته دوستان خویش را به آنان بازگردانند. آری، اینگونه خواهد شد، در لحظه‌ای تمام دیوارهای امیال و شهوات با دست مولای زمین و آسمان نابود می‌گردد.

در روایت داریم که: «خداوند تبارک و تعالی امر ظهور حجت خویش را در یک شب اصلاح می‌فرماید.»<sup>(۱)</sup>

## عشق واقعی

عشق را حقاً مجازی کرده‌ای      با عروسک عشق بازی کرده‌ای  
 تو اگر درد رسیدن داشتی      عشق را بازی نمی‌انگاشتی  
 رسم این بود که علمای شیعه مقیم نجف اشرف روز عاشورا با پای پیاده  
 به کربلا می‌رفتند. در بین راه محلی وجود داشت به نام «طویرج» که چهار  
 فرسخ با کربلا فاصله داشت و در این روز دسته‌های سینه زن از آنجا به  
 طرف کربلا حرکت می‌کردند و علما و مراجع به آنها ملحق شده و با آنان  
 سینه می‌زدند.

سید مهدی بحرالعلوم با عده‌ای از طلاب به استقبال دسته سینه زنی  
 طویرج رفتند. عشق واقعی در وجود اینان موج می‌زد. اول و آخر دسته به  
 چشم نمی‌آمد. همه به سر و سینه می‌زدند و هر آن شور و شوقشان موج  
 می‌زد و اوج می‌گرفت و طنین آن در فضا شکسته می‌شد و حال  
 تماشاچیان را منقلب می‌کرد.

صدای ضجه و مویه از هر طرف شنیده می‌شد. ترنم آهنگ دلنشین غریبانه مرثیه خوان با ضرب آهنگ دسته عزاداران بر سینه‌های برهنه‌شان هماهنگ شده بود. خدا در جان و تنشان روح عشق حسینی بودن را دمیده بود.

ناگهان علامه‌ی بحرالعلوم، مجتهد طراز اول جهان تشیع، مثل سایر سینه‌زن‌ها لخت شده و میان جمعیت رفت و به سینه‌زنی پرداخت. برای لحظاتی همه غافلگیر شدند. طلاب هر چه می‌کردند تا مانع بروز احساسات ایشان شوند، کاری از پیش نبردند.

علامه خود را به دریا سپرده بود، ضجه می‌زد و موهای ژولیده‌اش همراه خاک و خس آشفته شده بود، عمامه از سرش افتاده بود. ناچار چند تن از شاگردان قوی هیکل و خوش اندام ایشان، اطراف وی را می‌گیرند که مبادا زیر دست و پا بیافتد و آسیب ببیند.

در شام غریبان - سلماسی - یکی از شاگردان مخصوص علامه از ایشان پرسید:

شما را به صاحب این شب مقدس سوگند می‌دهم به من بگویید چه شد که شما بی‌اختیار وارد دسته سینه‌زنی شدید و آنگونه به عزاداری پرداختید؟

علامه اشکهایش را پاک کرد و گفت:

وقتی به دسته سینه‌زنی رسیدم، دیدم حضرت بقیة الله (عج) با سر و پای برهنه میان سینه‌زن‌ها به سر و سینه می‌زنند و گریه می‌کنند من هم

نتوانستم طاقت بیاورم، پس در خدمت آن حضرت مشغول سینه زدن شدم.  
عشق یک واژه است و تمام واژه‌ها را معنا می‌بخشد... به شرط آنکه  
واقعی باشد و به غیر حق آلوده نگردد.

حال با این اوصاف من و شما عاشقیم!

خدا کند که شبی با دو صد تکبر و ناز

به همدی من دل فکار صبح کنی





**دعوت به سوی نور...**

ارزش و مقام اشخاصی که مردم را به سوی امام زمان (عج) دعوت می‌کنند

امام حسن عسگری (علیه السلام) در تفسیر کلمه‌ی «یتامی» یعنی ایتام فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند عزوجل بر نیکی به یتیمان سفارش نمود زیرا که آنان از یدران خویش جدا هستند، پس کسی که از آنها نگهداری کند خداوند از او نگهداری خواهد کرد و کسی که آنها را محترم بشمارد خداوند او را گرامی خواهد داشت و کسی که از روی علاقه و محبت دست بر سر یتیمی بکشد خداوند در بهشت در مقابل هر تار مویی که از زیر دست او می‌گذرد قصری وسیعتر از دنیا با هر چه در آن از ثروت هست می‌دهد که در آن قصرها هر چه دل انسان بخواهد و چشمش روشن شود مهیاست و جاودانه خواهد بود.

سپس امام عسگری (علیه السلام) فرمودند: از یتیمی این یتیم شدیدتر، یتیمی است که از امام زمان (علیه السلام) خود دور افتاده باشد و راهی برای رسیدن به ایشان نداشته باشد و نداند که وظایفش چیست؟

بدانید و آگاه باشید که هر کس از شیعیان، که علوم ما اهل بیت (علیهم السلام)

را در سینه داشته باشد و آنانی را که راه و روش ما را نمی‌دانند و راهی برای دیدار ما ندارند را به سوی ما هدایت کند در حقیقت یتیمی را کفالت کرده و در دامان پر مهر خود نشانده است.

آگاه باشید هر کس آنان را به سوی ما هدایت و راهنمایی کند و راه و رسم ما را به آنان آموزش دهد با ما در «رفیق اعلی» (برترین جایگاه بهشت) خواهد بود، این مطلب را پدرم از پدرانش از رسول خدا (ﷺ) برایم بازگو فرموده است.

سپس امام حسن عسگری (ﷺ) فرمودند که:

حضرت علی بن ابیطالب (ﷺ) فرمودند: کسی که از شیعیان ما به راه و روش ما آگاه و دانا باشد و شیعیان ضعیف و ناتوان ما را از تاریکی و ظلمات جهالت خارج نموده و به روشنایی علمی که ما به او عطا کرده‌ایم وارد سازد (عالمی که تنها از طریق معارف اهل بیت (ﷺ) و از راه تزکیه‌ی نفس و معرفت امام عصر (عج) دیگران را هدایت می‌نماید و علوم اهل بیت (ﷺ) را با افکار دیگران مخلوط نمی‌کند) روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می‌شود که بر سرش تاجی از نور خواهد بود که تمامی فضاها را قیامت را روشن می‌کند و زیوری بر آن است که کمترین تار آن از دنیا و مافیها با ارزش‌تر است.

سخن که به اینجا کشید امام عسگری (ﷺ) مجدداً فرمودند:

حضرت امام سجاد (ﷺ) فرمودند: خداوند متعال به حضرت موسی (ﷺ) وحی کرد: که ای موسی مرا نزد خلقم محبوب گردان و مردم را نیز

نزد من محبوب نما.

موسی عرض کرد: خدایا چگونه چنین کنم؟

خداوند فرمود: به آنها نعمتها و الطافم را بازگو و یادآوری نما تا مرا دوست بدارند. ای موسی اگر تو فرار کرده‌ای از درب خانه‌ام یا دور افتاده‌ای از پیشگاهم را به من برگردانی برایت از عبادت صد هزار سال که شبهایش را به عبادت و روزهایش را به روزه داری گذرانده باشی، با ارزش‌تر است.

موسی عرض کرد: خداوندا این بنده‌ی فراری تو کیست؟

خداوند فرمود: معصیت کاری که از فرمانم سرپیچی کرده است.

موسی عرض کرد: دور افتاده و ره گم کرده در پیشگاه تو کیست؟

فرمود: کسی که امام زمان خود را نشناسد که تو بتوانی امام زمانش را به او بشناسانی و پس از آنکه امام زمانش از نظر او ناشناس و از ذهن او دور بود بتوانی او را به امامش نزدیک گردانی و به او معرفی کنی و کسی که راه و روش دین خود را نمی‌داند به او تعلیم نمایی تا بتواند بندگی و اطاعت پروردگار خود را نماید و به آنچه که خداوند راضی است برسد.<sup>(۱)</sup>

## هدیه با مال (۱)

از موثرترین راههای نزدیکی به مولای زمین و آسمان آن است که آدمی برای اهداف امام زمان (عج) از اموال خود خرج کند.

مثلاً کتابهایی که پیرامون حضرتش به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند را منتشر کند، یا برای برپایی مجالس مربوط به آن حضرت اقدام کند، برای پیروان حقیقی و راستین ایشان که دارای تمکن مالی نیستند قدم بردارد و...

صرف مال قبل از اینکه برای اهداف فوق مفید واقع شود برای خود انسان مفیدتر است و سبب پاک شدن از رذائل گشته و به قرب به امام عصر (عج) می‌افزاید:

«اموال شما را نمی‌پذیریم مگر...»

در یکی از توقیعات شریف این چنین آمده است که:

«و اما اموالکم فلانقلبها الا لتطهروا، فمن شاء فليصل و من شاء

فليقطع و ما آتانا الله خیر مما اتاکم»

یعنی ما اموالتان را قبول نمی‌کنیم مگر به آن جهت که پاک شوید، پس هر کس که می‌خواهد پاک شود باید با اموال خود را به ما نزدیک کند و آن کس که نمی‌خواهد به ما نزدیک شود می‌تواند بخل کرده و قطع کند و مطمئن باشید که آنچه خداوند به ما می‌دهد از آنچه شما می‌پردازید بهتر است.

پس: «ارزش اعمال نیک و خیر در زمان غیبت از اعمال خیر در زمان ظهور برتر و بالاتر است.»

کسانی که جوانمردانه و سخاوتمندانه برای اهداف آقا (علیه السلام) از اموال خود می‌گذرند، امام زمان (عج) نیز سخاوتمندانه صدها و هزاران برابر به آنان لطف و عنایت الهی را سرازیر می‌کند به شرط آن که به حضرت ولی عصر (عج) ایمان واقعی داشته باشد و اعمالش را نیکو و زبانش را حفظ کند.

در روایت از عمار سباطی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که:

به خدا قسم ای عمار صدقه در پنهان با ارزش‌تر از صدقه در آشکار است و همچنین به خدا قسم عبادات شما شیعیان در پنهان با امام زمانتان که غایب باشد در زمان دولت باطل و در زمانی که از دشمنان هراسناک هستید یا در حال متارکه و آرامش در حکومت باطل می‌باشید بسیار با ارزش‌تر از عباداتی است که در زمان ظهور حق با امام معصوم در دولت عدل پروردگار انجام می‌شود.

پس فرمودند: کسی که یک نماز واجب را در این زمان (زمان غیبت و در

حال ترس از دشمنان) در جماعت بخواند و آن را کامل نماید خداوند پناه  
 نماز جماعت را برایش در نظر می‌گیرد و کسی که نماز واجبش را در این  
 حال فرادا بخواند و آن را کامل کند خداوند متعال پاداش بیست و پنج نماز  
 واجب فردی برایش می‌نویسد و اگر نماز مستحبی و نافله را به وقتش به  
 طور کامل بخواند خداوند ثواب ده نماز نافله را برایش می‌نویسد و کسی که  
 از شما کار خوبی انجام دهد خداوند ثواب بیست کار خوب برایش  
 می‌نویسد، اینرا بدانید کسی که از شما به امر ما ایمان داشته باشد و  
 اعمالش را نیکو انجام می‌دهد و به واسطه‌ی تقیه از دشمن، خود و آبروی  
 امام زمانش و دینش را حفظ و زبانش را کنترل می‌کند خداوند کارهای  
 نیکش را چندین و چند برابر به او پاداش می‌دهد، زیرا خداوند عزوجل و  
 بزرگوار است. مرحوم موسوی صاحب کتاب مکیال المکارم می‌گویند: در  
 روایبی صادق دیدم که شخصی بزرگوار می‌فرمایند: مؤمن چنانچه در زمان  
 غیبت چیزی از اموال خود برای امام زمانش خرج کند ثوابش هزار و یک  
 برابر مثل همان کار در زمان حضور امام زمان (عج) است.

«برابر با دو میلیون...»

در کتاب اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) این چنین آمده است که:  
 هر هزینه‌ای که در راه امام تعیین شده از جانب خدا پرداخته شود برابر  
 با دو میلیون موارد خیر است. یعنی هر یک تومان در راه تبلیغ برای امام  
 عصر (عج) برابر با دو میلیون تومان!

چه تجارت پر سودی!!

## محبت اصل دین است

ارزش محبت اهل بیت (علیهم السلام)

جالب است که حتی متعصبین اهل سنت نیز به موضوعیت محبت اهل بیت (علیهم السلام) اعتراف کرده‌اند: زمخشری که از مشاهیر و متعصبین علمای اهل سنت است در تفسیر خود به نام «الکشاف» ذیل آیه ۲۳ از سوره شوری: (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی) این حدیث را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند: من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) و سلم مات شهیداً الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) مات مغفوراً له الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) یزف الی الجنة كما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) مات علی السنة و الجماعة



الا و من مات علی بغض آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جاء يوم القيامة مكتوب (مكتوباً) بين عينه آيس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مات كافراً الا و مات علی بغض آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لم يشم رائحة الجنة. (۱)

هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، شهید مرده است. هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، بخشوده از عذاب مرده است. هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، مومن کامل مرده است. هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، فرشته مرگ او را بشارت بهشت می‌دهد و سپس نکیر و منکر نیز او را بشارت بهشت می‌دهند. هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، او معزز و محبوب سوی بهشت می‌برند، آن گونه که عروس را به خانه داماد می‌برند. هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، از قبرش دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود. هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد. هر کس با محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، طبق سنت و جماعت حقه اسلام مرده است. هر کس با دشمنی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، روز قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که بر پیشانی او نوشته است: مایوس از رحمت خدا. هر کس با دشمنی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، کافر مرده است. هر کس با دشمنی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) منقول است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمودند: یا علی (عَلَيْهِ السَّلَام) جاشت حبك فی قلب امری حوض منزلت به

قدم علی الصراط، الا بشت له قدم اخری، حتی یدخله الله بحبک الجنة.  
ای علی (علیه السلام) محبت تو در دل هیچ فرد با ایمانی مستقر نمی شود، مگر  
اینکه هرگاه از او قدمی بر صراط بلغزد، قدم دیگرش ثابت می ماند، تا آنکه  
سرانجام خداوند وی را به سبب محبت تو به بهشت داخل نماید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من احب علیاً (علیه السلام) یهون الله علیه سكرات  
الموت و جعل قبره روضه من ریاض الجنة.

هر که علی (علیه السلام) را دوست بدارد خداوند سكرات مرگ را بر او سهل و  
آسان می گرداند و قبر او را باغی از باغهای بهشت می سازد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: حبی و حب اهل بیتی نافع من سبعة مواطن  
اهوالهن عظیمه: عند الوفاة و فی القبر و عند النشور و عند الکتاب و عند  
الحساب و عند المیزان و عند الصراط.

دوستی من و اهل بیت من در هفت موطن وحشتناک که هول و هراسی  
بزرگ دارند، نافع و سودمند می باشد: هنگام وفات، در عالم قبر، وقت  
برخاستن از قبور، حین پخش نامه های اعمال، موقف حساب، کنار میزان و  
هنگام عبور از صراط.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من رزقه الله حب الائمة من اهل بیتی فقد  
اصاب خیر الدنيا و الآخرة.

هر کس که خداوند، دوستی امامان از اهل بیتم را روزی اش کند به خیر  
دنیا و آخرت رسیده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من احبنا اهل البيت حشره الله آمنا یوم

القیامة.

هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند او را در روز قیامت، ایمن (از عذاب) محشور می‌نماید.

رسول خدا (ﷺ) فرمودند: من احب علیاً (علیه السلام) فی حیاتی و بعد موتی کتب الله له الامن و الايمان ما طلعت الشمس او غربت...

هر کس در زمان حیات و نیز بعد از من علی (علیه السلام) را دوست داشته باشد خداوند عزوجل برای او امن و آسایش و ایمان را می‌نویسد همانطور که طلوع خورشید یا غروب آن را نوشته است.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: من احبنا الله نفعه الله بذلك و لو كان اسیرا فی يد الديلم.

هر کس ما را برای خدا دوست بدارد، خداوند به خاطر این محبت به او کمک می‌کند، هر چند در دست دیلم (دشمن) اسیر باشد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: من أحب (نا) اهل بیت و حق حبنا فی قلبه جرى نیابیع الحکمة علی لسانه...

هر کس ما را دوست بدارد و این محبت را در دلش مستحکم و ثابت گرداند، چشمه‌های حکمت بر زبانش جاری خواهد شد و سخنانش حکمت‌آمیز خواهد شد.

راوی نقل می‌کند که امام صادق (علیه السلام) خطاب به وی فرمودند: الا حدثك بالحسنة التي من جاء بها امن من فزع يوم القيامة و بالسيئة التي من جاء بها اكبه (كبه) الله على وجهه في النار؟ آیا نمی‌خواهی برایت

بگویم؟

آن چه حسنه‌ای است که هر کس آن را با خود به قیامت آورد. از ترس و هراس آن روز در امان خواهد بود؟ و آن چه سیئه‌ای است که هر کس آن را با خود به قیامت آورد، خداوند او را به صورت در آتش خواهد افکند؟ راوی می‌گوید: بلی فرمودند: الحسنه حبا و السيئة بغضا. آن حسنه، محبت به ما و آن سیئه بغض و دشمنی ماست.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: کمال الدین ولایتنا و البرائة من عدونا.  
ولایت ما و دوری جستن از دشمن ما، مایه کمال دین است.

### خالصانه بودن محبت به اهل بیت علیهم السلام

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: من حبنا و احب محبنا لا لغرض دنیا یصیبها منه و عادی عدونا لا لامنه کانت پینه و پینه ثم جاء يوم القيامة و عليه من الذنوب مثل رمل عالج و زبد البحر غفر الله تعالى له.

هر کس ما را و دوستدار ما را دوست بدارد، نه برای اینکه در این راه به بهره‌ای دنیوی برسد و نیز با دشمن ما دشمنی ورزد نه به خاطر کنیه شخصی و دنیوی که نسبت به او در دل دارد. آنگاه اگر در روز قیامت با گناهانی انبوه به قدر شنهای صحرا و کفهای دریا وارد محشر شود، خداوند وی را می‌آمرزد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: نحن اصل کل خیر، و من فروعنا کل بر... و عدونا اصل کل شدّ و من فروعهم کل قبیح و فاحشه... فکذب من زعم انه معنا و هو متعلق بفروع غیرنا.

ما اساس و بنیاد هر خوبی و خیری هستیم و هر چه که نیکی است از فروع (و شاخسار) ما است و دشمنان ما، ریشه و بنیاد هر بدی می‌باشند و هر چه زشتی و پلشتی است از فروع آنهاست. بنابراین دروغ گفته است

کسی که پنداشته با ما است، در حالی که او به شاخ و برگ و دیگران درآویخته (و کارهای زشت مرتکب می‌شود).

علامه مجلسی (قدس سره) در کتاب «عین الحیاة» در تنویر ششم ذیل عنوان تشبیه اهل بیت به سفینه نوح و باب حطه می‌نگارند: بدان که مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است در احادیث شیعه و سنی متواتر است و دلالت بر این می‌کند که در هر باب تسلیم و پیروی اهل بیت باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان به در نباید گذاشت، به همین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارد و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان به در رود، بلکه ایشان وسیله میان خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان حاصل نمی‌شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: من احبنا، فهو منا اهل البيت.

هر کس ما را دوست بدارد، از ما است.

راوی می‌پرسد: فدایت شوم به راستی از شماست؟ امام (علیه السلام) می‌فرمایند: منا والله اما سمعت قال الابراهيم (علیه السلام): فمن تبعني فانه مني (ابراهيم: ۳۶) به خدا سوگند از ماست آیا گفتار ابراهیم (علیه السلام) را نشنیده‌ای که: هر کس از من تبعیت و پیروی کند، او از من است. نکته قابل توجه و تعمق در روایت این است که گرچه صدر حدیث، محبت را ملاک ارتباط و پیوند با خاندان رسالت (علیهم السلام) نشان می‌دهد ولی ذیل آن با استدلال به آیه «تبعیت» دلالت بر آن دارد که محبتی مراد امام (علیه السلام) می‌باشد که به دنبال و در پی خود، دنباله روی و پیروی از مکتب حیات بخش ایشان را به همراه

آورد و این خود نشانه رابطه میان اهل بیت (علیهم السلام) و التزام فکری و عملی به مکتب تشیع است.

قال المعصوم (علیه السلام): إِنْ سِرُّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي الْجَنَانِ فَأَحْزُنُ لِحُزْنِنَا وَ أَفْرَحُ لِفَرَحِنَا.

اگر خوشحال می شوی که همراه ما باشی در درجات رفیع بهشت، پس غمگین باش در غمهای ما اهل بیت (علیهم السلام) و شاد باش در شادیهای ما اهل بیت (علیهم السلام). (۱)

توضیح اینکه هرگاه حس کردی که اهل بیت (علیهم السلام) ناراحت و غمگین هستند تو نیز به پیروی از آنان غمگین شو و هرگاه که مطمئن شدی اهل بیت (علیهم السلام) در زمان شادی به سر می برند و خشنودند تو نیز خوشحال باش. بایستی سعی کنیم که نیرنگ به خود نزنیم و برای گذراندن لحظاتی چند با نام اهل بیت (علیهم السلام) سرود شادی سر ندهیم که چه بسا این عمل مورد بیزاری اهل بیت (علیهم السلام) گردد. در این مسیر ارزشهای زندگیمان بایستی در مسیر ارزشهای امامان آسمانی قرار بگیرد و ضد ارزشها و آرمانها و عقایدمان در طول این راه خطیر برابر باشد با ضد ارزشهای مورد منظور اهل بیت (علیهم السلام).

امید است که بتوانیم هر چه اهل بیت (علیهم السلام) خواستند ما نیز همان را بخواهیم و هر چه اهل بیت (علیهم السلام) از آنان بیزاری جستند ما نیز دوری کنیم.

تشریف آیت‌الله‌العظمی نجفی مرعشی به محضر مبارک حضرت ولی عصر (عج)

در کتاب قبسات در شرح حال زندگی مرحوم آیت الله نجفی مرعشی آمده است که این بزرگوار سه مرتبه خدمت باهر النور، حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) مشرف شده‌اند به عنوان تیمن و تبرک، ترجمه یکی از تشرفات معظم له را که حاوی نکات جالب و آموزنده است، برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنیم. ایشان فرموده‌اند: در ایام تحصیل در نجف اشرف شوق زیادی به دیدار جمال مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی و فرجه الشریف - داشتیم. با خویش عهد بستیم که چهل شب چهارشنبه پیاده به مسجد سهله مشرف شوم. به این نیت که جمال نورانی حضرت صاحب الامر (علیه السلام) را زیارت کنم به این فوز بزرگ نائل شوم. شب چهارشنبه سی و پنجم و یا سی و ششم بود، در آن شب رفتنم از نجف اشرف به تأخیر افتاد و هوای ابری و بارانی بود نزدیک مسجد سهله خندقی بود، هنگامی که به آنجا رسیدم بر اثر تاریکی شب وحشت و ترس وجود مرا



فراگرفت. مخصوصاً از جهت ازدیاد دزدها و قطاع الطریق‌ها. ناگهان صدای پایی از پشت سر شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشتم شد. برگشتم به عقب، سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم. نزدیک من آمد و با زبان فصیح گفت: ای سید، سلام علیکم، تا صدای او را شنیدم، ترس و وحشتم برطرف شد و سکون و آرامش خاطر پیدا کردم. برایم تعجب آور بود که چگونه آن شخص در تاریکی شدید متوجه سیادت من شد و در آن لحظه از این مطلب غافل بودم. به هر حال سخن می‌گفتم و می‌رفتیم. از من سؤال کرد: قصد کجا داری؟ گفتم: مسجد کوچکی که به مسجد زید بن صوحان شهرت دارد و در نزدیکی مسجد سهله است، رسیدیم داخل مسجد شده نماز خواندیم. بعد از نماز، دعایی خواند، کان دیوارها و سنگ‌ها آن دعا را با او زمزمه می‌کردند. احساس انقلاب عجیب در خود نمودم که از وصفش عاجزم. بعد از دعا سید فرمود: سید تو گرسنه‌ای، چه خوب است شام بخوری، سپس سفره‌ای را که زیر عبا داشت، بیرون آورد و در آن مثل اینکه سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز تازه بود که گویی تازه از باغ چیده بودند و آن وقت وسط زمستان بود و سرمای زنده‌ای بود و من متوجه به این معنا نشدم که این آقا خیار تازه سبز را در این فصل زمستان از کجا آورده است.

طبق دستور مولا شام خوردم، سپس فرمود: بلند شو تا به مسجد سهله برویم. داخل مسجد شدیم آقا مشغول اعمال وارده در مقامات شد و من هم به متابعت آن بزرگوار انجام وظیفه می‌کردم و بدون اختیار نماز مغرب و

عشاء را به آن عزیز اقتدا کردم و متوجه نبودم که این آقا کیست. بعد از آنکه اعمال تمام شد، آن نازنین فرمود: ای سید، آیا مثل دیگران بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می‌روی یا در همین جا می‌مانی؟ گفتم: می‌مانم. در وسط مسجد در مقام امام صادق (علیه السلام) نشستیم به سید گفتم: آیا چای یا قهوه یا دخانیات میل داری آماده کنم؟ در جواب، کلام جامعی را فرمود که در اعماق وجودم اثر گذاشت به گونه‌ای که هرگاه یادم می‌آید، ارکان وجودم می‌لرزد. فرمود: این امور از فضول زندگی است و ما از این فضولات دوریم. به هر حال مجلس نزدیک دو ساعت طول کشید و در این مدت مطالبی رد و بدل شد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - در رابطه با استخاره سخن به میان آمد، سید عرب فرمود: ای سید، با تسبیح چگونه استخاره می‌کنی؟ گفتم: سه مرتبه صلوات می‌فرستم و سه بار می‌گویم: «استخیر الله برحمة خیره فی عافیه» پس قبضه‌ای از تسبیح را گرفته، می‌شمارم. اگر دو تا بماند، بد است و اگر یکی ماند خوب است.

فرمودند: برای این استخاره مطلبی هست که به نرسیده و آن مطلب این است که هرگاه یکی ماند، فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید، بلکه توقف کنید و دوباره بر ترک عمل استخاره کنید. اگر زوج آمد، کشف می‌شود که استخاره اول خوب است اما اگر یکی آمد کشف می‌شود که استخاره اول میانه است به حسب قواعد عملیه باید دلیل می‌خواستیم زیرا به جای دقیق و باریکی رسیده بودیم، ولی به مجرد این قول، تسلیم و منقاد شدم و در عین حال غافل بودم که این آقا کیست.

۲- تأکید فرمودند بر تلاوت و قرائت این سوره‌ها بعد از نمازهای واجب بعد از نماز صبح سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره عم یتسائلون، بعد از نماز عصر سوره نوح (البته بعضی نقل‌های دیگر دارد که سوره عصر)، بعد از نماز مغرب سوره واقعه و بعد از نماز عشاء سوره ملک.

۳- تأکید فرمودند: بر خواندن دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء که در رکعت اول بعد از حمد، هر سوره‌ای خواستی بخوان و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره واقعه را بخوان و فرمود: کفایت می‌کند این نماز از خواندن سوره واقعه بعد از نماز مغرب چنان که گفته شد.

۴- سفارش فرمودند که بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوان:  
«اللهم سرحني عن الهموم و الغموم و وحشة الصدر و وسوسة الشيطان  
برحمتك يا ارحم الرحمين»

۵- سفارش فرمودند به خواندن این دعا بعد از ذکر رکوع در نمازهای یومیه، خصوصاً در رکعت آخر «اللهم صل على محمد و آل محمد و ترحم على عجزنا و اغثنا بحقهم»

۶- در تعریف و تمجید از شرایع الاسلام محقق حلی فرمودند: تمام مطالب آن مطابق با واقع است مگر کمی از مسائل آن.

۷- تأکید فرمودند به خواندن قرآن و هدیه کردن ثوابش به ارواح شیعیانی که وارثی ندارند یا وارثی دارند و یادی از آنها نمی‌کنند.

۸- تأکید فرمودند بر تحت الحنک را از زیر گردن دور دادن و سر آن را در عمامه قرار دادن، چنانکه علمای عرب به همین شکل عمل می‌کنند و

فرمود: در شرع چنین وارد شده است.

۹ - تأکید فرمودند بر زیارت سیدالشهدا (علیه السلام).

۱۰ - دعا در حقم فرمودند که: جعلك الله من خدمة الشرع؛ خداوند تو را

از خدمتگزاران شرع قرار دهد.

۱۱ - پرسیدم: نمی دانم آیا عاقبت کارم خیر است و آیا من نزد صاحب

شرع مقدس رو سفیدم؟ فرمودند: عاقبت تو بخیر و سعیت مشکور است و

نزد صاحب شرع رو سفیدی. گفتم: نمی دانم آیا پدر و مادر و اساتید و ذوی

الحقوق از من راضی هستند یا نه؟ فرمود: تمام آنها از تو راضی اند و

درباره ات دعا می کنند. استدعای دعا کردم برای خودم که موفق باشم برای

تألیف و تصنیف کتب. دعا فرمودند. مطالب دیگری رد و بدل شد که مجال

تفصیل و بیانش نیست. پس برخاستم که از مسجد بیرون روم به خاطر

حاجتی. آمدم نزد حوض که وسط راه قبل از خارج شدن از مسجد قرار

دارد. به ذهنم خطور کرد که امشب چه شبی است و این سید عرب کیست

که این همه با فضیلت است، شاید این آقا همان محبوب و معشوقم باشد.

مضطرب شدم و برگشتم و آن گل زیبای نرجس خاتون را ندیدم و کسی هم

در مسجد نبود. یقین پیدا کردم که حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) را زیارت

کردم. مشغول گریه و زاری شدم و همچون مجنونی سرگردان در اطراف

مسجد گردش می کردم و تا صبح چون عاشقی که بعد از وصال مبتلا به

فراق گشته است، واله و حیران بودم. هرگاه یاد آن شب می افتم، بهت زده

می شوم.

## تشریح حضرت آیت الله سید محمد علی بروجردی به محضر حضرت مهدی (عج) در مسجد جمکران قم<sup>(۱)</sup>

ده سال مانده بود به فوت مرحوم آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی رضوان الله تعالی علیه، روزی بعد از درس خارج فقه آن مرحوم، به همراه شیخی بنام وحید رشتی می آمدیم، این شیخ جز اطرافیها مرحوم آیت الله بروجردی بود. مسیر راهی را که می رفتیم، چون به درب دکان سیدی که داماد مرحوم آیت الله فیض بود برمی خوردیم، و من مایل بودم که آن دکان دار مرا نبیند، از آقای وحید رشتی خواستم که تغییر جهت دهیم، شیخ وحید جریان را پرسید. گفتم: این دکان دار که بنام سید محمد است، مبلغ حدود صد و پنجاه تومان از من طلب دارد و تا حالا نتوانسته ام بدهم.

لذا خجالت می کشم که از جلو دکانش بگذرم. آقای وحید رشتی گفت:

۱- برگرفته از کتاب فیوضات رسانی آیت الله سید محمد علی بروجردی ص ۴۶.

آقا شما چرا کناره گیری می کنید؟ این همه پول نزد هم شهری شما آیت الله بروجردی می باشد، بیایید تا بگویم قرضتان را بدهند.

گفتم: آقای وحید من به جایی و پیش کسی می روم که آقای بروجردی هم محتاج به او باشد و آنجا مسجد جمکران و آقای همگان امام زمان (عج) است.

آقای وحید گفت: خوشا بحال رفیقتان. در همان وقت حالم دگرگون شد و حالت دیگری به من دست داد. شب را به مسجد جمکران رفته و بتیوته نمودم و توسلاتی را انجام دادم. بعد از توسلات خوابم برد. نزدیک به اذان صبح بود که دیدم آقای در حدود سنین چهل سالگی آمدند و فرمودند: دامت را بگیر من دامنم را گرفتم. صد و پنجاه تومان از سکه های نقره ای احمد شاهی به دامنم مرحمت نموده، به طوریکه از سنگینی آنها بیدار شدم. دیدم نزدیک به اذان صبح است برخاستم و رفتم برای وضو گرفتن.

پس از انجام وضو داخل مسجد جمکران شدم. دیدم از سمت بیابان کسی آمد و مرا به اسم صدا نمود و گفت: این صد و پنجاه تومان را آقا برایتان فرستاده. حقیر خیال کردم که مراد آقای بروجردی است، گرفتم و دعا نمودم. لیکن به فاصله دو دقیقه متوجه شدم که آقا امام زمان فرستاده اند. فوراً حرکت کردم به همان سمت بیابان. لیکن اثر و آثاری از کسی نیافتم. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

از آن وقت به بعد مسیر زندگی اینجانب کاملاً دگرگون شد بحمدالله تعالی.

## دلَم خون است

یکی از شیفتگان حضرت ولی عصر (عج) که در عالم کشف و شهود خدمت حضرت بقیة الله اروحنا فداه مشرف شده و ایشان را بسیار غمگین می‌بیند از حال آن بزرگوار سؤال می‌کند: حضرت می‌فرمایند،  
دلَم خون است، دلَم خون است.

آری دلش خون است، از ظلمها و ستمها، از گناهان دوستانش، از بی‌وفایی یارانش!

حضرت امام حسین علیه السلام در عالم مکاشفه به یکی از علمای قم فرمودند:  
«... مهدی ما در عصر خودش مظلوم است، تا می‌توانید درباره حضرت مهدی (عج) سخنی بگوئید و قلم فرسائی کنید، آنچه که درباره شخصیت این معصوم بگوئید درباره همه معصومین علیهم السلام گفته‌اید، چون حضرات معصومین همه در عصمت و ولایت و امامت یکی هستند و چون عصر، عصر مهدی ما است سزاوار است درباره او مطالب گفته شود و در خاتمه و باز تأکید می‌کنم درباره مهدی ما زیاد سخن بگوئید و بنویسید، مهدی ما مظلوم است، بیش از آنچه نوشته و گفته شده، باید درباره آن نوشت و گفت»<sup>(۱)</sup>

## احساس حضور

ابو بصیر یکی از اصحاب خاص حضرت امام باقر علیه السلام است می گوید:  
 با امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدم و مردم در حال رفت و آمد بودند.  
 (امام علیه السلام خود را از دیدگان مردم غایب نمودند و) به من فرمودند از مردم  
 بپرس آیا مرا می بینند؟ من با هر کس ملاقات کردم و از او سؤال کردم که  
 آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟ می گفت: نه؛ تا فردی نابینا به نام ابوهارون وارد  
 شد. امام فرمود: از این مرد سوال کن. به او گفتم:

آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟

ابوهارون در جواب گفت: مگر ایشان اینجا نایستاده اند؟

ابوبصیر گفت: از او سؤال کردم تو از کجا از این مطلب آگاه شدی؟

ابوهارون گفت: چگونه به آن علم و آگاهی پیدا نکنم و حال آن که

امام علیه السلام نوری است آشکار.



آن گاه ابو بصیر می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام به مردی از اهل آفریقا می فرمود: حال راشد چگونه است؟ او گفت: از آفریقا که خارج شدم او زنده و سالم بود و به شما سلام رساند.

امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند او را رحمت کند. مرد آفریقایی گفت: او مُرد؟

امام علیه السلام فرمودند: آری او پرسید؟ در چه زمان امام علیه السلام فرمودند: دو روز بعد از خارج شدن تو از آفریقا او مُرد. آفریقایی گفت: به خدا قسم راشد نه مریض بود و نه هیچ دردی داشت؟ امام علیه السلام به او فرمودند: مگر هر کس که می میرد به خاطر درد و مرض می میرد؟ ابوبصیر گفت: از امام پرسیدم علیه السلام: این مرد آفریقایی کیست؟ امام علیه السلام فرمودند دوست ما و محب خاندان ماست. آنگاه امام علیه السلام فرمودند: آیا معتقدید برای ما با شما، چشمانی نظاره گر و گوشهایی شنوا وجود دارد؟

چقدر بد است آنچه به آن عقیده دارید. به خدا قسم بر ما هیچ چیزی از اعمال شما پنهان نیست. پس همه ما را حاضر در نزد خود بدانید و نفس های خود را به کارهای پسندیده عادت دهید و اهل کارهای نیک شوید تا این حقیقت را بشناسید.

آن گاه امام علیه السلام فرمودند: من فرزندان و شیعیان خود را به آنچه گفتم امر می کنم. (۱)



# حکیمانہ

## برائت از جهالت

قال المهدي (عج):

وانا اعوذ بالله من العمى بعد الجلاء، و من الضلالة بعد الهدى و من هو موبقات الاعمال و مردیات الفتن عزوجل يقول - الم - احسب الناس ان يتركوا ان يقول آمنا وهم لا يفتنون

من از کوری بعد از بینایی و از گمراهی پس از هدایت و رفتار هلاکت بار و فتنه‌های خطرناک به خدا پناه می‌برم چرا که حق تعالی می‌فرماید: آیا مردم چنین پنداشته‌اند که رها شده‌اند و همین که بگویند ایمان آورده‌ایم، آیا امتحان نمی‌شوند. (۱)

بیچاره خریدار رخت یار ندارد

بنشسته سر راه تو و کار ندارد

آن کس که چو میثم به سر عهد تو ماندست

دیگر که دلش ترس سر دار ندارد

## نکند از ما بیزاری بجویدا

قال مولانا الحجة (عج)

كُلُّ مَنْ نَبْرًا مِنْهُ فَانَ اللهُ يَبْرًا مِنْهُ وَمَلَائِكَةٌ وَرَسُولُهُ وَأَوْلِيَاءُهُ

هر کسی که ما از او بیزاری بجوئیم، خداوند و فرشتگان و پیامبران و اولیانش از او بیزاری می جویند. (۱)

بنابراین چقدر به جاست که ما در گفتار و اعمال چونان باشیم که بیشتر تقرب حاصل کنیم و اگر نتوانستیم به مقام قرب برسیم لااقل موجب بیزاری و دوری هم نگردیم!

آرزو دارم که گر گل نیستم خاری نباشم

بار بردار ز دوشی نیستم باری نباشم

گر نگشتم دوست با صاحب دمی دشمن نگردم

ببوستان بهر خلیل ار نیستم ناری نباشم

نیست گر در آستینم بهر دستگیری

باری اندر آستین این و آن ماری نباشم

راهم ار روزی به خلوتخانه اسرار دادند

از جهالت مایه‌ی افشای اسراری نباشم

## ما در کدامین گروه جای داریم؟!

مردم از نظر هدایت و گمراهی به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱- جاهل قاصر (کسی که هیچگونه هدایت را در نیافته است و از وسایل ارشادی دور بوده است)

۲- جاهل مقصر (کسی که وسایل هدایت در اختیارش بوده ولی به آنها بی‌اعتنایی کرده و جاهل مانده است)

۳- کسی که در کانال هدایت قرار گرفته و از برنامه‌های مذهبی بهره‌مند شده است اما براساس تبلیغات بد از کانال هدایت به گمراهی گرویده است.

۴- کسی که در حیرت و سرگردانی به سر می‌برد و حال آنکه راه حق و باطل را تمیز می‌دهد.

اینک پیامی از مولایمان را در رابطه با دو دسته‌ی اخیر می‌خوانید که در نامه‌ای شریف از ایشان به یکی از نواب اربعه آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

كيف يستاقطون في الفتنة، و يترددون في الحيرة و يأخذون يمينا و شمالاً، فارقوا دينهم ام ارتابوا، ام عاندوا الحق، ام جهلوا، ما جئت به الروايات الصادقة و الاخبار الصحيحة و اعلموا ذلك فتناسوا<sup>(۱)</sup>

چگونه این مردم در فتنه و در وادی سرگردانی گام برمی‌دارند و به چپ و راست می‌روند، از دینشان دست برداشته‌اند و یا دچار شک و تردید شده‌اند و یا با حق عناد و دشمنی می‌ورزند و یا آنچه را که در اخبار و روایات صحیحه آمده را نفهمیده‌اند و خود را به فراموشی می‌زنند.

### پس بیدار شوید!

استيقظوا من رقدتكم (۱)

از خوابی که شما را فراگرفته، بیدار شوید.

توضیح: انسان گاهی گرفتار خواب غفلت شده و از بسیاری از فضائل غافل می‌شود و به پستی‌ها و رذائل پناهنده می‌گردد. کسانی که تکالیف آسمانی را نادیده می‌گیرند اینان در خواب غفلت فرو رفته‌اند.

### جوینده عاقبت یابنده است

قال مولانا المهدی (عج):

ان استرشدت ارشدت و ان طلب و جدت (۲)

مولای زمین و آسمان می‌فرماید:

اگر خواستار ارشاد باشی، ارشاد می‌شوی و اگر جوینده باشی عاقبت یابنده خواهی بود.

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵

۲- کلمة الامام المهدی، ج ۱، ص ۵۴۴

بیایید آنقدر در کوچه پس کوچه‌های عشق ایشان بگردیم تا عاقبت  
 پلاک خانه‌ی معشوق را بیابیم و آنگاه دق الباب کرده و صدا زنیم:  
 مولای ما بنگر به ما که در طریق عشق تو چه سختی‌ها  
 کشیدیم و چه رنج‌هایی را محتمل شدیم. پس بیا و در را باز کن و  
 نظری به این عاشقان مفلوکت بیانداز.  
 چه شود که به چهره‌ی زرد من نظری تو برای خدا کنی؟  
 همه هم من همه غم من به یکی نظاره دوا کنی

### تقوی در گفتار حضرت آقا (عج)

شود اینکه از ترجم دمی ای سحاب رحمت  
 من خشک لب آخر ز تو تر کنم گلویی  
 بشکست اگر دلم من به فدای چشم مستت  
 سر خُم می سلامت شکند اگر سبویی

### «حکمت از ماست»!

أَنَّه لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، وَ مِنْ أَنْ كَرْنِي فَلَيسَ مِنِّي وَ سَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ  
 به درستی که بین خداوند تبارک و تعالی و احدی از بندگان قرابت  
 فامیلی وجود ندارد و هر کس منکر وجود من شود از من نیست و راه او  
 راهی است که پسر نوح رفت.

أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَانَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ كَذِبُ الْوَقَاتُونَ  
 هنگام ظهور فرج را خدا می‌داند و بس و هر که برای ظهور من وقتی  
 تعیین کند دروغگو است.

وَ إِنِّي أَخْرَجْتُ وَ حِينَ أَخْرَجْتُ وَ لَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيتِ فِي عُنُقِي  
 من زمانی قیام می‌کنم که بیعت هیچ طاغوتی را برگردن نداشته باشم.  
 و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی، فکاالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن  
 الابصار السحاب

نوع بهره برداری از وجود من در زمان غیبت همانند بهره برداری از



وجود خورشیدی است، هنگامی که پشت ابرها از دیدگان پنهان می‌گردد.

و انی لامان لاهل الارض کما النجوم امان لاهل السماء

من امان اهل زمین هستم همانطور که ستارگان امان اهل آسمانند.

واکثروا الدعا بتعجیل الفرج فان ذلك فرجکم:

برای تعجیل در فرج من (امام زمان خویش) زیاد دعا کنید که فرج من

گشایش و فرج شما نیز هست.

انا غیر مهملین لمراعاتکم و لانا سین لذکرکم

بدانید که مراعات حال شما دوستان و شیعیان را می‌کنیم و هیچ‌گاه

شما را فراموش نمی‌کنیم.

فلیعمل کل امرء منکم بما یقرب به من محبتنا و یتجنب ما یدفیه من

کراهتنا و سخطنا

هر کدام از شما بایستی به گونه‌ای عمل کند که رفتارش او را به محبت

ما نزدیک کند و کراهت و غضب ما را از او دور نماید. (۱)

ان الحق معنا و فینا لایقول ذلك سوانا الا کذاب مفتر و لایدعیه غیرنا

الاضال غوی

حق با ما و درباره‌ی ماست و کسی جز ما نباید چنین ادعایی بنماید،

مگر آنکه دروغگو و افترازننده باشد و غیر ما هر کس چنین ادعایی بکند

گمراه و فریبکار است. (۲)

۱- احتجاج، جلد ۲، ص ۳۲۴

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۹۱



**کشتی نجات**

**در دریای طوفانی**

## شش تذکر لازم برای استغاثه به امام زمان (عج)

۱- همان طوری که باری تعالی بر همه جا احاطه دارد، خلیفه‌ی او هم که در این عصر حضرت حجت (عج) است بر همه‌ی اشیاء احاطه دارد فلذا، هر کجا که شخص مضطر آن حضرت را بخواند آن بزرگوار با اراده الهیهی خود و مصلحت از او فریادرسی می‌کند.

۲- شخص مضطر و مستغیث نیز باید از قعر دریاها گرفته تا اوج آسمانها همه را در برابر آن حضرت حاضر و ناظر بداند.

۳- شخص مستغیث باید از همه‌ی قدرتها چشم پوشی کرده و نگاه امیدش فقط به دست الهی و کف پر قدرت و با کفایت آن حضرت باشد و بس.

۴- بداند که آن حضرت مظهر قدرت نامحدود الهی است و قادر است که هر حاجت شرعی که داشته باشد برآورد.

۵- یقین داشته باشید که آن مولا از پدر هم نسبت به ما مهربانتر بوده و

زودتر از این پدر و مادر جسمانی و با مصلحت، غم و غصه و گرفتاری  
شیعیانش را برطرف می‌سازد.

۶ اگر شخص مضطر شده ولی بن او و حضرت موانعی مثل قضای  
عبادات و حق الناس و امثال اینها وجود دارد باید فوراً و قبل از استغاثه  
عهد کند که آن موانع را برطرف کند، مثلاً قضای عبادات را به جای آورد و  
حق مردم را بپردازد و سپس به آن حضرت استغاثه کند.

## دعای داعیان را امام زمان (عج) آمین می‌گوید

طبق آنچه که از روایات به ما رسیده است، هنگامی که موالیان و دوستان خاندان عصمت و طهارت دعا می‌کنند، اولیای خدا آمین می‌گویند و چه ارزشمند است دعایی را که حضرت اباصالح المهدی (عج) آمینش را بگوید. برای اثبات گفتارمان به بیان یک روایت بسنده می‌کنیم:

ابوالربیع شامی می‌گوید به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: از عمرو بن اسحاق حدیثی به من رسیده، فرمود: آن را عرضه کن. گفتم: وی بر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت آثار زردی بر صورتش دید، فرمود: این زردی چیست؟ پس بیماری که در او بود، توضیح داد. آن حضرت به او فرمود: ما خوشحال می‌شویم به خوشحالی شما و اندوهگین می‌گردیم به حزن شما و بیمار می‌شویم به بیماری شما و دعا می‌کنیم برای شما و شما که دعا می‌کنید ما آمین می‌گوییم.

عمرو به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: آنچه فرمودید دانستم، ولی ما چگونه دعا می‌کنیم شما آمین می‌گویید؟ آن حضرت فرمودند: بر ما یکسان است نزدیک و دورا امام صادق علیه السلام فرمود: عمرو راست گفته است. (۱)

## رعایت سه نکته موجب ظهور حضرت آقا خواهد شد

طبق دستوراتی که از حضرت ولی عصر (عج) و پدران بزرگوارش به ما رسیده می‌توانیم با رعایت سه نکته موجب ظهور ایشان شویم:

اول: تعجیل فرج را بخواهیم؛

مثل تشنه‌ای که در بیابان بی‌آب و علف طلب آب خنک و گوارا می‌کند.

دوم: برای فرج بسیار دعا کنیم؛

خود حضرت می‌فرمایند:

«برای تعجیل در فرج من بسیار دعا کنید که فرج خود شما در آن است»

سوم: یکچارچه و متحد با هم بر این حاجت پافشاری کنیم تا ظهور و

فرج به سرعت انجام شود.

بایستی همه با هم دستها را با حالت تضرع و زاری به سوی خداوند بلند

کنیم یک صدا از خداوند منان بخواهیم که:

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِيَوْمِكَ الْفَرَجَ»

## در جستجوی آب حیات

فقط دعاگویان مهدی علیه السلام اهل نجاتند: یکی از وظایف مهم شیعیان دعا کردن برای فرج مولای زمین و آسمان حضرت صاحب الزمان (عج) است که خودشان می‌فرمایند:

«واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجكم»

و برای تعجیل فرج بسیار زیاد دعا کنید که آن فرج شماست. برکات دعا برای فرج به خود ما برمی‌گردد.

در روایتی، حضرت امام حسن عسگری علیه السلام یکی از فواید مهم دعا را نجات از هلاکت در زمان غیبت بیان می‌فرمایند روایت ذیل را با دقت تمام بخوانید:

احمد بن اسحاق می‌گوید: به حضور حضرت عسگری علیه السلام رسیدم و بنا داشتم از آن حضرت درباره‌ی امام بعد از او سؤال کنم حضرت به قدرت امامت از باطنم آگاه شد و فرمودند:

يا احمد بن اسحاق ان الله تبارك و تعالى لم يخل الارض منذ خلق آدم

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و لا يخليها الى ان تقوم الساعة من حجة الله على خلقه به يدفع البلاء و عن اهل الارض و به ينزل الغيث و به يخرج بركات الارض، قال فقلت له يا بن رسول الله فمن الامام و الخليفة بعدك فنهض عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسرعاً فدخل البيت ثم خرج و على عاتقه غلام كان وجهه القمر ليلة البدر من ابناء ثلاث سنين فقال يا احمد بن اسحاق لولا كرامتك على الله عزوجل و على حججه ما عرضت عليك ابني هذا انه سمي رسول الله ﷺ و كنيته و الذي ملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً يا احمد بن اسحاق مثله في هذه الامة مثل الخضر عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مثله مثل ذوالقرنين. والله ليغبين غيبه من الهلكة فيها الا من ثبت الله عزوجل على القول بامامة و وفقه فيها للدعا بتعجيل فرجه. فقال احمد بن اسحاق يا مولاي فهل من علامة يطمئن اليها قلبي. فنطق الغلام بلسان عربي فصيح فقال انا بقية الله في ارضه و المنتقم من اعدائه و لا تطلب اثرا بعد عين يا احمد بن اسحاق.

حضرت امام حسن عسگری عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای احمد بن اسحاق به درستی که خداوند خالی نگذاشت زمین را از حجت خود از زمان حضرت آدم و نخواهد گذاشت تا اینکه قیامت برپا شود و به سبب آن حجت بلا را از زمین دفع می‌کند و به خاطر او باران را نازل می‌کند و به وجود او زمین برکاتش را بیرون می‌دهد. احمد بن اسحاق می‌گوید: گفتم ای پسر رسول خدا امام و خلیفه‌ی بعد از تو کیست؟ پس امام به سرعت برخاست و داخل اندرونی خانه شد، سپس بیرون آمد در حالی که روی دوشش پسری سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید.



امام عسگری علیه السلام می فرماید: ای احمد اگر تو نزد خدا و حجت‌های خدا عزیز و گرامی نبودی، هیچگاه این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم. به درستی که او هم اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه اوست و اوست کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، ای احمد مثل او در این سمت مثل خضر است و مثل او مثل ذوالقرنین است. به خدا سوگند او دارای غیبتی طولانی است که نجات پیدا نمی‌کنند مردم در آن زمان از هلاکت مگر کسی که خدای عزوجل او را بر قول به امامتش ثابت بدارد و او را موفق کند که در زمان غیبت که برای تعجیل فرجش دعا کند.

احمد بن اسحاق می‌گوید: ای مولای من، آیا علامتی هست که دلم اطمینان پیدا کند به آن علامت؟ پس آن پسر خوش سیما «که جان همه‌ی عالم فدایش باشد» به زبان عربی گویا آغاز به سخن کرد و فرمود: بقیة الله در زمین منم، انتقام گیرنده از دشمنان منم، و پس از مشاهده‌ی عینی من به دنبال اثری نگرد ای احمد بن اسحاق.

پس هر کسی که می‌خواهد در دنیای پر آشوب کنونی از نجات یافتگان و رستگاران باشد، باید خود را به وسیله‌ی دعا و توسل و تضرع به آستان حضرتش نزدیک کند تا مشمول دعای آن بزرگوار گردد.

## دعای غریق

در روایتی شیخ صدوق (ره) از عبدالله بن سنان نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام مسأله‌ی دعا برای فرج را به عنوان دعای غریق مطرح کردند. آن حضرت فرمودند: بزودی شبهه‌ای برایتان پیش خواهد آمد که بدون امام و هدایت خواهید ماند (امامتان غائب خواهد شد) و از آن نجات نمی‌یابد مگر کسی که به دعای غریق خدا را بخواند. (منظور حالت اضطرار شخص غریق مورد توجه است که باید انسان حتماً اینگونه باشد)

عبدالله بن سنان می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم، دعای غریق چگونه است؟

فرمودند: چنین باید بگوید:

«یا الله یا رحمانُ یا رحیمُ یا مقلبَ القلوب ثبت قلبی علی دینک»

## بخشی از کتاب عدلگستر جهان (حضرت آیت الله سید محمد علی بروجردی)

ترسیمی از احوالات آخرالزمان در احادیث اهل بیت علیهم السلام

فی الزام التواصب من جملة خطبة البيان حين سؤال الناس عن امير المؤمنين علي عليه السلام بقولهم، يا امير المؤمنين، قل لنا بما يجري في آخر الزمان فان قولك يحيى قلوبنا ويزيد في ايماننا.

قال علي عليه السلام: ايها الناس اني سمعت اخي رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: تجتمع في امتي مائة خصلة لم تجتمع في غيرها (فقامت العلماء والفضلاء يقبلون بواطن قدميه) وقالوا: يا امير المؤمنين نقسم عليك بآبى عمك رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تبين لنا ما يجري في طول الزمان (بكلام يفهمه العاقل والجاهل) قال عليه السلام: انا مخبركم بما يجري من بعد موتي وبما يكون الى خروج صاحب الزمان القائم بالامر من ذريتي ولدى الحسين عليه السلام و الى ما يكون في آخر الزمان، حتى تكونوا على حقيقة من البيان، قالوا: متى يكون ذلك يا امير المؤمنين فقال عليه السلام: اذا وقع الموت في الفقهاء وضيعت امّة محمد المصطفى الصلواة و اتبعوا الشهوات و قلت الامانات و كثرت الخيانات و شربوا القهوات و استشعروا شتم الآباء و الامّهات و رفعت الصلواة من المساجد بالخصومات و جعلوها مجالس الطعامات و اكثروا من السيئات و قللوا من الحسنات و عوصرت السماوات (۱).

### ترجمه و بیان

حدیث شریف از جمله خطبة البيان حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام

می‌باشد، پس از سؤال عده‌ای از مردم از آن حضرت که، بیان می‌فرمائید از آینده سپس فرمود: شنیدم از برادرم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود جمع می‌شود در امت من صد خصلت که در غیر آنها جمع نمی‌شود، عرض کردند، قسم می‌دهیم تو را به رسول خدا، بیان فرما از برای ما چیزهایی را که در طول زمان واقع خواهد شد؟

سپس امام معصوم علیه السلام فرمود: خبر می‌دهم شما را از حوادث بعد از شهادتم تا خروج مهدی قائم (عج)، که از ذریه من می‌باشد از اولاد پسر امام حسین علیه السلام، در آخر الزمان، تا از حقیقت حال باخبر شوید. سؤال کردند، چه زمانی اینها واقع می‌گردد؟

حضرت فرمود: چون مرگ دانشمندان را نابود گرداند و امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، نماز را از دست بدهند و از هوی پیروی نمایند، و امین کم و خائن فراوان گردد، شرابخواری رواج، و دشنام بر پدران و مادران را شعار خود نمایند و عوض نماز، مساجد مهمانخانه و محل خوراک شود و بدیها زیاد شده و نیکی‌ها کم و بارندگی کم شود.

فحينئذ تكون السنة كالشهر والشهر كالاسبوع والاسبوع كاليوم واليوم كالساعة ويكون المطر قيظاً والولد غيضا ويكون هل ذلك الزمان لهم وجوه جميلة و ضمائر رديّة من رآهم اعجبوه و من عاملهم ظلموه وجوههم وجوه الادميين و قلوبهم قلوب الشياطين فهم امرّ من الصبر و انتن من الجيفة و انجس من الكلب و اروغ من الثعلب و اطمع من الاشعب و الزق من الجرب، لايتناهون عن منكر فعلوه ان حدّثتهم كذبوك و امتهم خانوك و ان وليت عنهم اغتابوك و ان كان لك مال حسدوك و ان بخلت عنهم بغضوك و ان وضعتهم شتموك سمّاعون للكذب اكّالون للسّحت

يستحلّون الزّنا و الخمر و المقالات و الطّرب و الغناء و الفقير بينهم ذليل  
حقير و المؤمن ضعيف صغير و العالم عندهم وضيع و الفاسق عندهم  
مکرم و الظّالم عندهم معظّم و الضّعيف عندهم هالک و القویّ عندهم  
مالک.

### ترجمه و آگاهی

این روزگار زود گذر به طوری که سال چون ماه و ماه چون هفته و هفته  
چون روز و روز چون ساعت و باران به اندک بارده؛ اهل آن زمان و آن عصر  
دارای صورتهای نیکو و پستی سیرت، تند شاد می‌شوند آنان، لیکن با یک  
معامله خوی درندگی آنان آشکار می‌گردد، صورتهای آنان آدمی شکل و  
شیاطین دل می‌باشند، آنان از صبر - گیاهی است - تلخ‌تر و از مردار بدبوتر و  
از سگ نجس‌تر و از روباه مکارتر و در طماعی بی‌نظیر و از بیماری جرب  
چسبانده‌ترند. در انجامیدن بدیها نهی کسی را نمی‌پذیرند و چون با آنان  
سخن گوئی تکذیب نمایند، و اگر به آنان امانت بسیاری خیانت نمایند، و اگر  
به آنان پشت نمائی غیبت کنند، و اگر مال بسیار داشته باشی حسد ورزند، و  
اگر از آنان مضایقه نمائی هلاکت نمایند، و اگر پند و اندرزشان دهی دشنامت  
دهند. گوش فرا دهند به دروغ و حرام زیاد می‌خورند، زنا و یاده فروشی را  
حلال شمارند، ساز و طرب را روا دارند، بیچاره نزد آنان خوار، و افراد با  
ایمان نزد آنها ضعیف و پست، و عالم نزدشان بی‌اهمیت است، گناهکار را  
محترم و ستمکار را تعظیم نمایند، ضعفاء هلاک شوند و نیرومند نزد آنها پر  
اهمیت است.

لا یأمرون بالمعروف و لاینهون عن المنکر الغنی عندهم دولة و  
الامانة عندهم مغنمة و الزّکاة مغرمة و یطیع الرّجل زوجته و یعصى

والديه و يجفوهما و يسعى في هلاك اخيه و ترقع اصوات الفجّا و يحبّون الفساد و الغناء و الزّنا و يتعاملون بالسحت و الرّبا و يعار على العلماء و يكثر ما بينهم سفك الدّماء و قضاتهم يقبلون الرّشوة.

### ترجمه و آگاهی

امر به خوبی و جلوگیری از بدی نکنند توانگری را دولت و امانت داری را تکیه گاه، و زکات را ضرر و زیان دانند، مرد از زن خود اطاعت و پدر و مادر را نافرمانی و جفا نماید، و سعی در هلاک برادر خود کند، و بلند و آشکار شود صدای بدکاران. دوستدار فساد و آوازه خوانی و ساز و نواز و زنا شوند. بحرام و ربا معامله نمایند و در بین علما اختلاف و رخنه ایجاد شود، و خونریزی بین آنان زیاد شود و قاضیان رشوه پذیرند.

و تتزوّج الامرأة و تزفّ كما تزفّ العروس الى زوجها و تظهر دولة الصّبيان في كلّ مكان و يستحلّ الفتيان المغاني و شرب الخمر و تكتفى الرّجال بالرّجال و النّساء بالنّساء و تركب السّروج الفروج فتكون الامرأة مستولية على زوجها في جميع الاشياء و تحجّ الناس لثلاث وجوه الاغنياء للنّزهة و الاوساط للتّجارة و الفقراء للمسألة و تبطل الاحكام و تحبط الاسلام و تظهر دولة الاشرار و يحلّ الظلم في جميع الامصار فعند ذلك يكذب التّاج في تجارته و الصّانع في صياغته و صاحب كلّ صنعة في صناعته فتقلّ المكاسب و تضيق المطالب و تختلف المذاهب و يكثر الفساد و يقلّ الرّشاد، فعندها تسود الضّمائر و يحكم عليهم سلطان جائر و كلامهم امرّ من الصّبر و قلوبهم انتن من الجيفة.

### ترجمه و آگاهی

مردان برای مردان زینت نمایند مثل زینت کردن زن برای شوهرش.

زنان با هم تزویج نمایند و خود را برای یکدیگر آرایش دهند. در هر جا زمامداری بدست بچه‌ها افتد، آوازه خوانی زنها و ساز و نواز را حلال شمارند و شراب بنوشند. مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء نمایند و زنان به زین سوار شوند، و بر مردهای خودشان مسلط گردند. مردم به سه قصد حج روند، توانگرن برای تفرج، و متوسطین برای تجارت، و بینوایان برای گدائی، احکام دین از قدرت و کار برکنار شوند، و اسلام ضعیف شود، قدرت اشرار عالم گیر شود، و بی‌دادگری در شهرها شیوع یابد، در آن زمان بازرگانان در تجارت و صنعتگر در صناعت و هر پیشه‌وری در پیشه خود دروغ گوید، و کم شود کسبها و تنگ و ضیق گردد مطالب و مهتلف شود مذاهب، و تبه کاری فراوان شود، و راهنمایی و رشد نقصان پذیرد.

فاذا كان كذلك ماتت العلماء و فسدت القلوب و كثرت الذنوب و تهجر المصاحف و تخرب المساجد و تطول الآمال، و تقل الأعمال و تبني الاسوار، في البلدان مخصوصة لوقع العظائم النازلات فعندها لو صلى احدهم يومه و ليلة فلا يكتب له منها شيء و لا تقبل صلاة لان نيتته و هو قائم يصلي يفكر في نفسه كيف يظلم الناس و كيف يحتال على المسلمين و يطلبون الرياسة للتفاخر و المظالم و تضيق على مساجدهم الاماكن و يحكم فيهم المتالف و يجور بعضهم على بعض و يقتل بعضهم بعضا عداوة و بغضا و يفتخرون بشرب الخمر و يضربون في المساجد العيدان و الزمر فلا ينكر عليهم احد.

### ترجمه و آگاهی

در این هنگام هر شیطان، بیدادگر حکم روائی نماید، سخنان آنان بسیار تلخ و دل‌هایشان از مردار بدتر، چون چنین شود، علماء بمیرند و قلبها سخت

گردد و گناهان فراوان و قرآن را کنار اندازند، و مسجدها را ویران نمایند و آرزو دراز و اعمال کم شود. بنا می‌شود دیوار در اطراف شهرهای مخصوص برای جلوگیری و دفاع از پیشامدهای بزرگ در آن زمان، که اگر یکنفر از آنها در شبانه روزش نماز بخواند در نامه عملش چیزی نوشته نشود، و از او پذیرفته نگردد، زیرا همان وقتی که در نماز است در فکر و اندیشه می‌باشد که چگونه مردم را ستم نماید و مال مسلمین را برباید، و طلب نمایند ریاست را برای تفاخر و بیدادگری. و فضای مساجد تنگ و کوچک شود و مردمان زیانکار و تبه‌کار بر آنها فرمانروائی کنند، و بر یکدیگر ستم ورزند، و از روی دشمنی یکدیگر را می‌کشند، و افتخار به میگزاری نمایند، و در مساجد ساز و تار نوازند و کسی آنها را نهی و جلوگیری ننماید.

مؤلف: پناه به خدا می‌بریم از شرور و فتنه‌های آخرالزمان.

و اولاد العلوج یكونون فی ذلک الزّمان الاکابر و یرعی القوم سفهاءهم و یملک المال من لا یملکه و کان له باهل لکع من اولاد اللکوع و تضع الرّؤساء رؤساء لمن لا یستحقّها و یضیق الذّرع و یفسد الزّرع و تفسو البدع و تظهر الفتن کلامهم فحش و فعلهم خبث و هم ظلّمة غشمة و کبراءهم بخلة عدمه و فقهاءهم یفتون بما یشتھون و قضّاتهم بما لا یعلمون یحکمون و اکثرهم بالزّور یشھودن، من کان عنده درهم کان عندهم مرفوعا و من علموا انه مقل فهو عندهم موضوع، و الفقیر مهجور و مبغوض و الغنیّ محبوب و مخصوص و یكون الصّالح فیها مدلول الشّوارب یکبرون قدر کلّ نمام کاذب و ینکس الله منهم الرّؤس و یعمی منهم القلوب الّتی فی الصّدور، اکلهم سمان الطیور و الطیاهیج و لبسهم الخز الیمانی و الحریر، یتحلّون الرّبا و الشّبّهات و یتعارضون



للشهادات، يراءون بالاعمال، قصرء الآجال، لايمضى عندهم إلا من كان  
 نَمَّامًا، يجعلون الاحلال حرامًا، افعالهم منكرات و قلوبهم مختلفات،  
 يتدارسون فيما بينهم بالباطل و لايتناهون عن منكر فعلوه، يخاف اخيارهم  
 اشرارهم، يتوازرون في غير ذكر الله تعالى، يهتكون فيما بينهم بالمحارم و  
 لايتعاطفون بل يتدابرون، ان زاوا صالحا ردّوه و ان زاوا نَمَّامًا استقبلوه و  
 من اساءهم يعظّموه.

### ترجمه و آگاهی

اولاد آنها کافر باشند و ریاست نمایند و بی خردان زمامداران قوم شوند.  
 مال به دستی کسی افتد که اهلیت آن را نداشته باشد و زمامداران آن روز  
 از خاندان‌های فرومایه هستند؛ مردمان شریف را از نظرها بیندازند و بر  
 آنان تنگ گیرند و تنگ شود سینه و فاسد شود زراعت و فتنه‌ها آشکار  
 گردد.

سخنان آنان دشنام است، از علماء گریزان شوند، و کارهایشان پلید و آنها  
 ستم کار و حيله‌ور باشند. بزرگان آنها بخیل و فقهايشان فتوی می‌دهند اما  
 طبق دلخواه خود، و قضات آنها حکم می‌کنند چیزی را که خود عمل  
 نمایند. بیشتر آنها به ناحق گواهی دهند و کسی که دارای ثروت و اموال و  
 تمول است نزد آنها بلند مرتبه است و فقیر را پست شمارند و نیکوکار را  
 پست دانند و سخن چین را بزرگ شمارند. پس خداوند آنها را سرشکسته و  
 کوردل سازد. خوراک آن دشمنان دین مرغان و تیهو باشد و پوشاکشان خز  
 و حریر است، ربا و شبهات را حلال شمارند و برای یکدیگر شهادت قرض  
 دهند.

اعمال آنها ریاکاری و عمرشان کوتاه باشد، حرف غیر نام را قبول

نمایند. حلال را حرام دانند، کارهای آنان زشت و دلهاشان مختلف باشد، باطل را بین خودشان تدریس نمایند، و کسی آنها را جلوگیری ننماید. خوبانشان از اشرار می ترسند و در کارهای غیر خدائی (یعنی گناه) همدست شوند و هتک محارم نمایند. با یکدیگر نامهربان باشند و اگر شخص خوب صالحی را بنگرند تهمت زند و مددکار سخن چین باشند.

فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ أَقْبَلتْ عَلَيْهِمْ فتنٌ لَأَقْبَلَ بِهَا الْأَوَانُ أَوْلَهَا الْهَجْرَ وَرَفُضُ  
و آخرها السَّقِيَانِي الشَّامِي.

وقتی که به این کار دست زنند، فتنها بر آنان رو آورد و در برابر آشوبها نمی توانند ایستاد، آگاه باشید اول آنها دریدری و ترک خانه است و آخرش هم ظهور سفیانی شامی است.

فی کتاب روح البیان فی تفسیر الآیة الشَّرِيفَةِ الْمَبَارَكَةِ:

إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ، (سوره آل عمران آیه ۴۴) عن رسول  
الله ﷺ قال: صنفان من اهل النار لم أرهما: قوم معهم سياط كأذناب  
البقر يضون بها الناس و نساء كاسيات عريات مهيئات مايلات، رؤسهن  
كاسنمة البخت المائلة لا يدخلن الجنة و لا يجدن ريحها، ليوجد من  
مسيره و كذا كذا:

### ترجمه و آگاهی

روایت شده از پیغمبر خاتم ﷺ، که فرمود: دو طائفه از مردم اهل آتش هستند که آنها را من درک نمی کنم:

اولی آنها، مردمی هستند که تازیانه بدست دارند شبیه بدنباله گاو، که با آن مردم را می زنند. و دومی، زنهایی هستند لباس پوشیده اند لیکن عریانند. (مراد این حدیث بدن نما می باشد) جلب نمایند مردان را به

خودشان و خودشان به مردها میل می نمایند، داخل بهشت نخواهند شد و بوی بهشت را استشمام نخواهند نمود. مولف: پناه می بریم به خدا از شرور و فتن آخرالزمان.

ان رسول الله ﷺ، قال: لتقصدنكم نار هي اليوم خامدة في واد يقال له برهوت تغشى الناس فيها عذاب اليم تأكل الانفس و الاموال تدور الدنيا كلها ثمانية ايام تطير طير الريح و السحاب حرها بالليل اشد من حرها بالنهار و لها بين و الارض دورى كدوى ارعد العاصف هي من رؤس الخلائق ادنى من العرض فقال حذيفة، يا رسول الله اسليمة هي يومئذ على المؤمنين و المؤمنات؟

قال ﷺ: و اين المؤمنون و المؤمنات الناس يومئذ شر من الوحوش يتسافدون كما يتسافد البهائم و ليس هناك رجل يقول لاحدهم بمنعه نعوذ بالله. (۱)

### ترجمه و آگاهی

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: هر آینه پیدا می شود در میان شما مردم آتشی که آن آتش حالا خاموش است، از سرزمینی که آنجا را (برهوت) گویند، بسوی شما می آید و مردم از آن آتش در عذاب دردناک خواهند بود، یا مال می کند جان و مال مردم را، دور می زند دنیا را در مدت هشت روز پروار می کند به آسمان، مانند حرکت ابر و باد و گرمی و حرارتش در شب فزونتر است از گرمی روز و از برایش غرش و صدائی است بین آسمان و زمین مثل غرش ابر و برق عاصف، و آن آتش از سرهای مردم بدانها نزدیکتر است. سپس حذیفه عرض کرد: یا رسول الله ﷺ آیا مؤمنین آنروز از آن آتش در

آمانند؟

حضرت فرمود: کجا هستند مؤمنین و مؤمنات، مردمان آنروز شرورتر از حیوانات وحشی هستند، مثل چهارپایان دور هم جمع می‌شوند و بر یکدیگر می‌جهند، و یکنفر در میان آنها نیست که بگوید، اینکار را ترک نمائید.

قال رسول الله ﷺ: يأتي على الناس زمانٌ بطونهم آلهتهم و نسائهم قبلتهم و دنائيرهم دينهم و شرفهم متاعهم، لا يبقى من الايمان الا اسمه و لا من الاسلام الا رسمه و لا من القرآن الا درسه مساجدهم معمورة و قلوبهم خرابٌ من الهدى علمائهم شرّ خلق الله على وجه الارض فحينئذٍ ابتلاهم الله ثلاث خصالٍ جورٌ من السلطان و قحطٌ من الزمان و ظلمٌ من الولاة و الحكام.

### ترجمه و آگاهی

روایت شد از پیغمبر اکرم ﷺ، که فرمود: می‌آید بر مردم زمانی که شکمهای آنها خدای‌شان باشد. (مؤلف: کنایه از اطاعت نمودن شکم است.) و زندهای آنها قبله آنها و پول، دین آنها می‌باشد و شرف آنها متاعشان است. باقی نمی‌ماند از ایمان مگر اسمش و نه از اسلام مگر رسمش و نه از قرآن مگر درسش، مساجد آنها معمور و قلبهای آنها خراب است، از هدایت و خداشناسی. دانشمندان آنها شریرترین خلق خدا می‌باشند در روی زمین. پس در این هنگام گرفتار می‌نماید خدا آنها را به سه خصلت:

۱- جور سلطان،

۲- قحطی زمان،

## ۳- ظلم والیان و حکام. (۱)

قال رسول الله ﷺ، سيأتي زمانٌ على امتي يعبدون الاصنام فتعجب الصحابة و قالوا: يا رسول الله ايعبدون الاصنام قال ﷺ: نعم كل درهم عندهم صنمٌ، و قال ﷺ: يأتي في آخر الزمان اناسٌ من امتي يأتون المساجد يقصدون فيها حلقة ذكرهم الدنيا و حُبُّ الدنيا لاتجالسوهم فليس الله بهم حاجة.

## ترجمه و آگاهی

روایت شده از رسول اکرم ﷺ که فرمود: زود است بیاید زمانی بر امت من که بتها را پرستش نمایند. تعجب کردند اصحاب، و عرض نمودند، ای پیغمبر خداوند، آیا پرستش می نمایند بتها را؟ حضرت فرمود: آری! هر دره‌می از پول نزد آنان بتی است، و سپس فرمود، می آید در آخر الزمان مردمانی از امتی که در مساجد حلقه حلقه می نشیندند و ذکر آنها دنیا و محبت دنیا می باشد. با آنان همنشین مباشید، که خداوند از آنها دور و بیزار است. (۲)

قال رسول الله ﷺ، سيأتي زمانٌ على امتي أمراهم يَكُونون على الجور و علمائهم على الطَّمع و عبّادهم على الرِّياء و تُجَارُهُمْ على اكل الرِّبا و نسائهم على زينة الدنيا و غلمانهم على التزويج فعند ذلك كساد امتي ككساد الاسواق و ليس فيها مستقيم، الاموات آيسون في قبورهم من خيرهم و لا يعيشون او يعينون الاخيار ففي ذلك الزمان الهرب خيرٌ من القيام.

۱- از کتاب جامع الاخبار.

۲- عدلگستر جهان ص ۱۵۳ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۲۰۲.

## ترجمه و آگاهی

روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود:

زود است بیاید بر امت من زمانی که فرمانداران آنها ستمکاران اند، و دانشمندان آنها پر طمع و عبادت کنندگانشان ریاکار و تجارشان رباخوار؛ زنهاى آنها زینت دنیا را طلب نمایند، و پسر بچه‌ها مورد تزویج قرار گیرند مثل زنها. پس در چنان زمانی امتم بی‌قدر و کساد شوند مثل کسادی بازار، در آن زمان آدم مستقیم در دین پیدا نمی‌شود. مردگان در قبر مأیوس می‌شوند، از خیر اهل آن زمان و خوبان در آن زمان زندگی نتوانند کرد، فرار کردن از آنها بهتر از ایستادن در بین آنها است. (۱)

فی الاشاعة فی اشتراط السّاعة و فی اربعین شیخنا البهائی رضوان الله علیه و رواة عن الشيخ الجلیل جمال الدین احمد بن فهد فی کتاب التّحصین عن ابن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لیأتین علی الناس زمانٌ لا یسلم الذی دین دینه إلا من یفر من شاق الی شاق و من حجرٍ کالثعلب بالشبالة، قالوا: و متی ذلک الزّمان؟

قال صلی الله علیه و آله: اذ لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فند ذلک حلت العزوبه، قالوا یا رسول الله مرتنا بالتزویج؟ قال صلی الله علیه و آله: بلی ولیکن اذا کان ذلک الزّمان فهلاک الرّجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلى یدی زوجته و اولاده فان لم یکن له زوجته و لا ولد فعلى یدی قرابته و جیرانه قالوا: و کیف ذلک یا رسول الله؟

قال: یعیرونه بضیق المعیصة و یکلّفونه ما لا یطیق حتی یوردّوه موارد

الهلکة.

## ترجمه و آگاهی

حدیث شریف را احمد بن فهد روایت کرده از ابن مسعود، که رسول خاتم صلی الله علیه و آله فرمود: هر آینه می آید بر مردم زمانی که سالم نمی ماند از برای صاحب دین دینی، مگر فرار نماید از کوهی به کوهی و از سوراخ کوهی به سوراخ کوهی مثل روباه و بچه های روباه. عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله، چه وقت است این چنین زمانی!

فرمود: وقتی که نرسد به معیشت و مخارج زندگی مگر با گناه نمودن، پس در چنین وقتی حلال می شود عزوبت (یعنی تنها زیستن) عرض کردند: ای رسول خدا ما را امر بتزویج می فرمائی؟

حضرت فرمود: آری، لیکن اگر آن زمان فرا رسد هلاکت مرد در دست پدر و مادر است، اگر پدر مادر نداشته باشد به دست زن و فرزند اوست و اگر زن و اولاد نداشته باشد در دست خویشاوندان و همسایه است، عرض کردند چطور می شود که هلاک می گردند؟ فرمود: مذمت و سرزنش می شوند بتنگی معیشت و آزارش می کنند به چیزهاییکه طاقت فرسا می باشد تا واردش می کنند به کارهایی که موجب هلاکت است. (۱)

عن اصبع بن نباته عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: سمعته یقول: یظهر فی آخر الزّمان و اقتراب السّاعة و هو شرّ الازمّة نسوة کاشفات عاریات متبرّجات، من الدین خارجات، داخلات فی الفتن مائلات الی الشّهوات مسرعات الی اللذّات مستحلّات للمحرّمات فی جهنّم خالدات.

## ترجمه و آگاهی

اصبع بن نباته از حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده، که شنیدم،

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ظاهر می شود در آخرالزمان نزدیک ظهور که آن بدترین زمانها می باشد زنهاى مکشفة عریان که بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می روند، در حالتی که آرایش کرده باشند و خودشان را به نامحرم ارائه می دهد و از دین خارجند، و در فتنه ها داخل می گردند، سرعت کننده باشند بسوی لذتها، میل کننده هستند به شهوترانیها، محرمات خدا را حلال می شمارند و مخلد در جهنم می باشند. (۱)

### حدیث تهران

عن مفضل بن عمر قال لی جعفر بن محمد علیه السلام: یا مفضل ادری اینما وقعت الزوراء قلت: الله و حجته اعلم، فقال: اعلم یا مفضل ان فحوالی الری جبلاً اسود تبني فی ذيله بلدة تسمى بالطهران و هی دار الزوراء، التي تكون قصورها كقصور الجنة و نسوانها كحور العين و اعلم، یا مفضل انهن يتلبسن بلباس الكفار و يتزينن بزى الجبابرة و یركن السروج و لا يتمكنن لازواجهن و لاتفى مكاسب الازواج لهن فيطلبن الطلاق منهم و يكتفى الرجال و يشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال فانك ان تريد حفظ دينك فلا تسكن في هذه البلدة و لا تتخذها مسكناً لانها محل الف تنة و فرّ منها الى قلة الجبال و من الحجر الى الحجر كالثعلب باشباله.

### ترجمه و بیان

نقل کرده مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که فرمود: ای مفضل، آیا میدانی کجا واقع می شود، دار الزوراء؟ عرض کردم، خدا و حجت خدا بهتر می داند، حضرت فرمود:

ای مفضل، بدان که در حوالی منطقه ری کوهی است سیاه که بنا



می‌شود در ذیل آن کوه، شهری به نام طهران که دارای قصرهایی است مانند قصرهای بهشت و زن‌های آن شهر مانند حورالعین می‌باشند. بدان ای مفضل آن زنها ملبس به لباس کفار و مزین به زینت جبارین می‌شوند و سوار زین می‌شوند و تمکین از شوهر نکنند و وفا نکند کسب شوهران بر مخارج آنها تا منجر بطلاق گردد و اکتفاء می‌کنند مردها به مردها و شبیه می‌شوند مردها به زنها و زنها به مردها. پس اگر خواستی دینت را حفظ بنمائی، در آن شهر سکنی مکن زیرا آنجا محل فتنه است (۱)

عن ابی حمزه الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال: وجدنا فی کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اذا اظهر الزنا کثر موت الفجأة و اذا طفف المکیال اخذهم بالسنین و النقص و اذا منعوا الزکات منعت الارض برکتها من الزرع و الثمار و المعادن و اذا جاروا فی الاحکام تعاونوا علی الظلم و العدوان و اذا نقضوا العهود سلط الله علیهم عدوهم و اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فی ایدی اشرارهم و اذا لم یأمروا بمعروف و لم ینهوا عن منکر و لم یتبعوا الخیار من اهل بیتی سلط الله علیهم اشرارهم فیدعوا خیارهم فلا یتجاب لهم.

### ترجمه و بیان به طور خلاصه

روایت کرده ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود: یافتیم در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که ظاهر شد زنا (یعنی عملی شد) فوت ناگهانی زیاد می‌شود، وقتی که کم فروشی شد، خداوند می‌گیرد نعمات خود را و مبتلا می‌کند آنها را -

مردم - به گرانی و سختی. وقتی که منع کردند و ندادند خمس و واجبات مالشان را، زمین برکت خودش را از زراعت و میوه و معدنها می‌گیرد. زمانی که برگشتند از حکم خدا به سوی غیر حکم خدا، کمک شوند ستمگران و دشمنان آنها، زمانی که قطع رحم کردند، قرار می‌گیرد مال در دست شریرترین مردم اهل آن زمان. زمانی که امر به معروف و نهی از منکر نکردند و متابعت خوبان از اهل بیت را نکردند (یعنی آل پیغمبر صلی الله علیه و آله) مسلط گرداند خداوند اشرار را بر آنها، در این هنگام خوبان آنها دعا می‌کنند مستجاب نمی‌شود. (۱)

من عميرة بنت نفيل قال سمعت الحسن بن علي عليه السلام يقول: لا يكون هذا الامر الذي تنتظرون حتى يبرء بعضكم من بعض و يلعن بعضكم بعضاً و يتفعل بعضكم في وجه بعض و حتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض، قلت: و ما في ذلك من خيرٍ فقال عليه السلام: الخير كله في ذلك عند ذلك يقوم قائمنا فيرفع ذلك كله.

### ترجمه و بیان مطلب

مرحوم علامه شهیر، سید محسن امین حسینی عاملی در کتاب مجالس السنیه این روایت را آورده است. عمیره دختر نفیل گفت، شنیدم: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: انجام نمی‌پذیرد این امری که شما انتظار آن را می‌کشید. (۲) - مراد امام معصوم علیه السلام از این بیان فرج و ظهور قائم آل محمد است - تا وقتی که شما از یکدیگر بیزاری بجوئید و یکدیگر را لعن

۱- از کتاب عقاب الاعمال

۲- از کتاب مناقب و مصائب العترة الطاهرة النبوية ص ۱۲ و در کتاب مجالس السنیه اثر عالم ارجند سید محسن امین حسینی عاملی (ره) و در کتاب منتخب التواریخ از بحار و غیبت شیخ طوسی آمده است.

کنید و به صورت یکدیگر آب دهان بیندازید و شهادت دهید بکفر یکدیگر. عرض کردم: یا بن رسول الله ﷺ. در این چه خیری است؟ حضرت فرمود: همه خیرها در این است، زیرا در چنین موقعی ظاهر می شود مهدی آخر الزمان (عج) و جمیع نواقصات را جبران می فرماید از جانب خداوند برای آسایش واقعی مردم آن روز.

عن الباقر عليه السلام، فی حدیث قال قلت یا بن رسول الله صلى الله عليه وآله متى ینخرج قائمکم؟ قال اذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء وركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الرور و ردّت شهادات العدل و استخفّ الناس الدماء و ارتكاب الزنا و اكل الربا و اتقى الاشرار مخافت السنّتهم (الی ان قال) عليه السلام: و جاءت صیحة من السماء بانّ الحقّ فیہ (القائم عليه السلام) و فی شیعته فعند ذلك خرج و ظهر قائمنا عليه السلام.

### ترجمه و بیان به طور خلاصه

محمد بن مسلم گفت: عرض کردم بحضرت امام باقر عليه السلام، چه وقت قائم شما خروج می فرماید؟

حضرت فرمودند: زمانی که شبیه شوند مردها به زنها، و زنها به مردها، و اکتفاء نمایند مردها به مردها و زنها به زنها، سوار شوند زنها به زین و قبول شود شهادت باطل و رد شود شهادت حق و سبک شمارند مردم خونریزی را و مرتکب زنا شوند، و ربا خورند، و بترسند از اشرار به جهت شرزبانیشان (تا اینکه فرمود) بیاید، صدا از آسمان که حق با قائم عليه السلام و شیعه او می باشد، آن وقت است که مهدی آخر الزمان خروج نماید برای گسترانیدن

عدل و داد، پس از آن که از ظلم و جور و ستم، جهان پر شده باشد. (۱)  
 عن امیرالمؤمنین علی علیه السلام قال: لیأتین علی الناس زمانٌ یرف فیہ  
 الفاجر و یقرب فیہ الماجن و یضعف فیہ المنصف فقیل له متی ذلک یا  
 امیرالمؤمنین؟ فقال علیه السلام: اذا تسلط النساء و سلطن الاماء و امر الصبیان

### ترجمه و آگاهی

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، روایت شده که فرموده: هر آینه می آید بر  
 مردم زمانی که از حد تجاوز نمایند آدمها و باعظمت شوند کسانی که افعال  
 ناپسند خود را زینت دهند و لاابالی و سست در دین شوند و ضعیف شود  
 آدم منصف دیندار، عرض کردند یا امیرالمؤمنین علیه السلام چه وقت است آن  
 زمان، حضرت فرمود: وقتی که تسلط یابند زنها بر مردها، و مسلط شوند  
 کنیزها و در امور خود مختار و آزاد شوند، و امارت و فرمانفرمائی به دست  
 بچهها بیفتد (۲)

عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: اذا عملت امتی خمس عشر خصلة حلّ بهم  
 البلاء، اذا كان الفئء دولا و الامانة مغنما و الصدقة مغرما و اطاع الرجل  
 امرئته و عصی امه و برّ صديقه و جفا اباه و ارتفعت الاصوات فی  
 المساجد و اكرم الرجل مخافة شره و كان زعيم القوم اردلهم و لبسوا  
 الحریر و اتخذوا القينات و المعازف و شربوا الخمر و كثر الزنا فارتقبوا  
 عند ذلك ريحا حمراء و خسفا و مسخا و ظهور العدو علیكم ثم  
 لاتنصرون:

### ترجمه و بیان به طور خلاصه

۱- مجالس السنیه به نقل از کتاب اکمال الدین، عدلگستر جهان ص ۲۰۴.  
 ۲- اخبار الغیبه به نقل از کتاب اصول کافی، عدلگستر جهان ص ۲۰۵.

- حدیث با عظمت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، روایت شده؛ زمانیکه عمل کردند امت من به این پانزده خصلت بلا بر آنها نازل خواهد شد.
- ۱- زمانیکه مال خدا را که واجب کرده (از قبیل خمس و سهم و زکات) ندهند، برای زیاد شدن اموال خودشان.
  - ۲- امانت مردم را غنیمت شمارند و ندهند به صاحبش.
  - ۳- صدقه دادن یا کمک به بی‌نوایان را ضرر خود بدانند، و ترک کنند.
  - ۴- اطاعت کند مرد زنش را در امور و خواسته‌های نامشروع حرام.
  - ۵- گناه نماید نسبت به مادر خود (مراد آزار و یا مخالفت و بی‌احترامی است).
  - ۶- نیکوئی نماید به رفیقش (محتمل است در راه غیر رضای خدا و دین باشد، مؤلف)
  - ۷- جفا نماید پدرش را (مؤلف: برخلاف پدر حرکت کردن است که مورد رضایت دین نیست).
  - ۸- بلند نمودن صداها در مساجد، (مؤلف: بغیر ذکر خدا کسی حقی ندارد که در مساجد سخنی گوید و یا صدایش را بلند گرداند، که البته دارای عقوباتی است).
  - ۹- اگر اه کرده شود شخص از ترس شرش (مؤلف، عملی است، آلوده بگناه).
  - ۱۰- افراد بد، بزرگ مردم شوند (مؤلف، مراد گناهکاران، و پست فطرتان است).
  - ۱۱- مردها حریر پوشند، (مؤلف، چیزی که برای مردم حرام فرموده است مذهب مقدس اسلام و حکمتش را دیده که حرام فرموده).

۱۲- استفاده از زندهای مغنیّه و رقاصه (که از نظر اسلام حرام است و عواقب وخیم دارد).

۱۳- استفاده از آلات طرب و رقاصی برای کتّافی و گناه کردن.

۱۴- شرابخواری (که نابود کننده مغز و افکار است، و خورنده آن تا آخر عمر بیچاره و بد عاقبت است، مگر توبه کند و پشیمان شود، تا بلکه بتواند به آسایش قبلی برسد).

۱۵- زیاد شدن زنا (مؤلف، از نظر مذاهب و خصوصاً مذهب زنده اسلام جائز نمی‌داند بدون خواندن صیغه و حلال نمودنش کسی با کسی جفت شود حتماً بایستی طبق قراردادی شرعی انجام گیرد و صیغه خوانده شود) سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در چنان زمانی منتظر شوند به بلاهائی از جمله: باد سرخ و فرورفتن به زمین و مسخ شدن و تسلط دشمنان است بر مسلمین، در چنین زمانی یار و یاور نخواهند یافت. (۱)

عن المسامرات لمحی الدین العربی عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: یأتی علی امتی زمان تکثر فیہ الآراء و تتبع فیہ الالهواء و یتخذ القرآن مزامیر و یوضع علی ألحان الاغانی یقرء بغیر خشیة، لایأجرهم الله علی قرائته؛ بل یلعنهم، فعند ذلک تهشّ النفوس الی طیب الالحان، فتذهب حلاوة القرآن، اولئک لانصیب لهم فی الآخرة و یکثر الهرج و المرج و تخلع العرب اعنتها و تکتفی الرّجال بالرّجال و النّساء بالنّساء و یتخذون ضرب القصیب فیما بینهم فلا ینکره منکر، بل یتراضون به و هو من احدی الکبائر الخفیّة.

### ترجمه و بیان به طور خلاصه

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، روایت شده است که فرمود: زود است بیاید بر ملت و امت من زمانی که زیاد شود در میان آنان رای و عقیده‌های متفاوت، و متابعت نمایند هوای نفس خود را، و استفاده کنند از قرآن در آلات طرب با نغمه و خوانندگی‌ها بدون ترس از خدا، خداوند لعنت می‌کند آنان را در چنین وقتی، شادی می‌کنند برای استفاه از نغمه و خوانندگی‌ها، سپس از بین می‌رود شیرینی و حلاوت قرآن، چنین مردمی بی‌نصیب می‌باشند از رحمت‌های خداوند و زیاد می‌شود هرج و مرج، و افسار گسیختگی و دهن کجی، و اکتفاء می‌کنند مردها به مردها و زنها به زنها و معمول می‌شود بین آنان نواختن آلات لهو و رقص و کسی نهی از منکر و جلوگیری نمی‌کند و راضی و شاد می‌شوند به آن عملیات زشت و گناه، در حالتی که این اعمال از گناهان کبیره و بزرگ خفیه است. (۱)

## سخنی از دل

من بودم و دریای به اندازه‌ی یک جمکران آرزو، عطش دیداری به  
وسعت یک فرات تشنگی، پاهایی مجروح از یک مدینه میخ در، دلی آتش  
گرفته بسان درب نیم سوخته، پهلویی کبود از یک کاظمین تازیانه، جگری  
پاره پاره از یک بقیع مظلومیت، و نیم نفسی که از یک مشهد غربت باقی  
مانده بود با گوشه‌هایی زخمی از یک اربعین ویرانه نشینی خرابه و چشمانی  
منتظر به یک سهله دیدار در مکه‌ی عشقت منتظرت، هستم تا بیایی و  
نجاتم بدهی و زخمهایم را التیام دهی و اشکهایم را پاک کنی.

به امید آن روز

«ان شاء الله»



## حرف آخر

اللهم الم به شعثنا و اشعب به صدعنا و ارتق به فتقنا و کثر به قلتنا و اعززه ذلتنا و اغن به عائلنا و اقض به عن مغرنا و اجبر به فقرنا و سدّ به خلتننا و سير به عسرنا و بيض به وجوهنا و فك به اسرنا و انجح به طلبتنا و انجز به مواعيدنا و استجب به دعواتنا و اعطنا به سؤالنا و بلغنا به من الدنيا و الاخرة آمالنا و اعطنا به فوق رغبتنا<sup>(۱)</sup>

خدایا به برکت وجود آن امام همام پراکندگی ما را برطرف و یاشیدگی امور ما را اصلاح، گسیختگی را از ما دور، اندک ما را بسیار، ذلت ما را عزت، خاندان ما را بی‌نیاز، قرض ما را ادا، فقر ما را جبران، کاستیهای ما را برطرف، سختی ما را آسان، ما را رو سفید، اسیران ما را آزاد، خواسته‌های ما را روا وعده‌هایی را که به ما دادی و فاء دعا‌های ما را مستجاب و درخواستهای ما را عطا فرما و به لطف و عنایت حضرتش ما را به آرزو‌هایی که در دنیا و آخرت داریم برسان و به حق او به ما بیش از آنچه ما یلیم عنایت فرما!

## تشکر و قدردانی

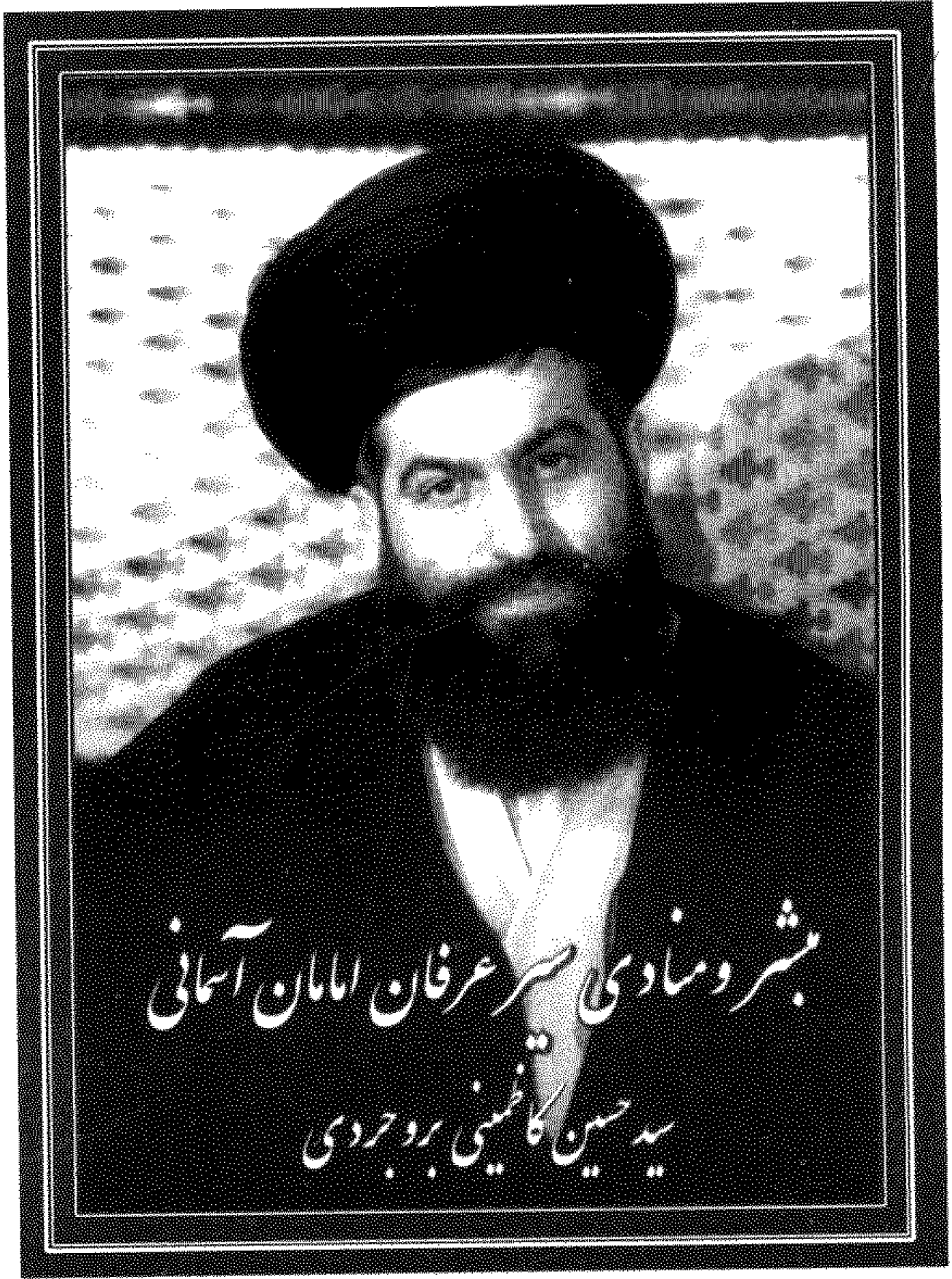
قدردانی و سپاس عمیق قلبی خود را تقدیم به استاد گرانقدری می‌نمایم که ما بیچارگان عصر غیبت را با حضرت آقا (عج) آشنا کرد و شعله‌ی عشق مولا را در سرمان دلمان فروزان نمود. همیشه شنیده‌ایم که چون جد غریبش امام صادق علیه السلام زیر لب این شعار را زمزمه می‌کند و می‌گوید:

**مولای من دوری تو دائمی کرده است دردهای مرا!**

بارها شاد بودیم که در راه دفاع از آقا چه سیلی‌هایی که نخورد و چه رنج‌هایی را که محتمل نشد.

ایشان استاد بزرگ مجاهد، بنده خدای سید حسین کاظمینی بروجردی (دامه برکاته) هستند که برای ما از پدر مهربانتر بوده و راه و رسم بندگی را در کلام و عمل به ما آموختند.

امیدوارم که این ناچیز بسان درس پس دادنی در محضر استاد باشد و ایشان به دیده‌ی اغماض در آن بنگرند و عیوبمان را گوشزد نمایند.



گرفتار غیبت و اسیر انتظار  
بنده خدا سید حسین کاظمینی بروجردی